

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

منت خاندان فریدون کاشانی در تبریز در سال ۱۲۹۹ هجری قمری



سبب نگارش این بین الدوله وزیر الملک العجم علیخان انصاری در حصول جنگ ام قباله


طبع در تبریز در روز پنجشنبه ۱۲۹۹ هجری قمری

وجاهدا وفي الله حق
 جهادة من عبادة ثم
 السلام من الملائكة
 السلام على اهل الجنة
 والصفاء البيرة الكرام
 الذين يحبون الدين و
 الاسرار وعيونهم
 الكفرة اليك فخصومنا
 على شيخنا وسيدنا و
 صاحبنا وصديقنا امام
 الملائكة والدين وخليفة
 باليتين السيد المصطفى
 عهدهما ثمة ثالث عشر
 عند من اختاروا رغبوا

١٠٣٢٢٢

CHEOL

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6324

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد لله الذي كاله الا هو المحمود في كل حين واوان وكل الحمد و
 الجاهل والمجود منسوبون اليه بكل اقامه الدليل والبرهان وكل
 كل منطق اهل التصوير والتصديق وانما نواذرى الحاشية البالغة
 والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانس والجان واصلى
 واسلم على احمد الذي بشر ابن البنون به بطهر يمدى غمنا تيم
 فص النبوة والرسالة نبى السيف الذي هو فارس مضمنا الهندي
 ومنفذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة وياق ملة
 ودينه الى يوم القيمة فطوبى لنبى السيف ان سل سيفه اخرج
 المشركين عن جزيرة العرب بعهدا من على الله واصحابه كانوا حزب الله

٢

عند من اختاروا رغبوا

عند من اختاروا رغبوا

بالله سرنا والكلية
 له سلكا من دنيا والكلية
 قلبية وبالصديق و
 الفاسوق وذو النور
 والرضى ائمة والنما
 فجهاد والمسيح
 على هذه الشهادة نجح
 عليها فتوت وعليها بنيت
 يوم القيمة انشاؤه قباله

این زمین بر سر سیم آید بگوش
 کنون آملی در دریا این گوش
 ز تو نام در زنده ماند نشان
 کج سفر چون کم زمین همان
 که اندیسه در همان بیدار
 بیا که نه شاد کم کسندار
 از در جهان مایه سودت
 دین کار خوبی که بودت

بعدش پو عفتا شده مستر
 کند روز تا شب هزار آفرین
 که بیدار بود و سپید بود
 بود مخرنش محسن عالمان
 از و میدم علم دار نمود
 که او بچو مغزست اینجمله پوست
 در سجا اگر می نگارم سجاست
 حمد معاد و معاش من است
 بروت قوی دیو بر تافت
 شد از پرتو مهر او فیض رس
 در مستقل خلق و عالم تمام
 رسیدند در ظل آن نادر
 تفقد نماید بر ایشان بے
 ز احوال این بلبیل نوشنو
 بتالیف این نسخ بردست رنج
 نوشتم درین نامه دلپذیر
 نمودی بے مفسان را خنی

ز وادش بکیبار بیدا دگر
 ز عدلش بر و روح فاروق دین
 عجب گونه شمع عدالت فروخت
 در او بود ما من عالمان
 ز جودش چو بر عالمان هست سود
 ازین جمله اوصاف وصفی نکوست
 من آن و صفه را کان سر و صفه
 که در راه دین خواجه تاش
 خلافت چو از مر شدم یافته
 نهاده قدم بر هوا و هوس
 چو طوبی بے بود ظل اول کلام
 همان عبرت احمد از هر کسار
 بر اندازه حال هر هر کس
 کنون بچو گل سر بسر گوش شو
 که در باغ احمد شود نغمه سنج
 حکمت چهل ساله احوال پیر
 چو در کار دنیا که باشد دنی

این زمین آن بود
 دین در پرتو کون
 دل عالم از فیضت آباد
 ریاست بپوشتا بیدار
 در آغازین نامه آتش
 حکمت محمود
 شکر محمود عالی
 یک مجلس است چون
 ساسی در آن سخن
 در طلب بیکتاب
 نشسته شسته
 چو چرخ فزونه روشن
 باز سستی قامت در زمین
 نعل خند ابو سبکین
 در چه فرزند صحیح آمد
 خواجهان جمعی شایسته
 بجهان آید

جواب سواش و جواب
 دل شاه و نکات و نسا و
 ایا خردند ز نسا و
 دین بپندیرند
 شادان سلطان عالی جناب
 بکرم سلطان عالی جناب

یکے از آبی و دوسرے فضل خواند
 یکے راز گشتی ز علم نجوم
 یکے علم طب را بیان ساختی
 ز علم حدیث و ز تفسیر نیز
 یکے زان ز اخلاق گوهر فشاند
 یکے علم تاریخ میگرد نقل
 ز زهد و رفاق آن یکے آغاز کرد
 یکے نکته از علم تغیر گوشت
 شنید شاه گفت اسے خرد پروران
 گر آن مشکلی حاصل نماید کسے
 بگفتند کای شاه عالی جناب
 بفرمود بیخو اهم اسے بخردان
 یکے گفت یک قلعه بس بلند
 یکے گفت اسے شاه کشور کشا
 یکے گفت شهر نو آباد کن
 شنید شاه چو شنید از ایشان جواب
 گرفتیم که یکجا اگر ساختم +

ز علم ریاضی و اگر حرف نرانند
 که این وقت سعادت و آن وقت شوم
 ز قانون او را بیت افزا حتی
 اویسے بیان کرد بسیار چیز
 سخن بین که تا عرش اعظم برانند
 کرد و جبروت آموذ میگشت عقل
 در سے از تصون و گری باز کرد
 و گریسے بچند زاکیر گفت
 فراست یک مشکل اما گران
 ز من مال و دولت تر باید بیسے
 بگو زود تا باز گویم جواب
 که نامم بیالم بود جاودان
 بنام خودش سازای پوشند
 بنا کن پل و چاه و همان سرا
 یکے گفت مان داد کن داد کن
 بفرمود کاین جمله دیدم خراب
 چه سودار نه هر جا به پیرا دستم

این مرد عالم است
 در وقت ازین بخردان
 او علم تاریخ را ندید
 و بیست بنام تو یک بار
 کلمه کم زمان نامی بنگار
 در شرح حال بیستوی
 خصوصاً از شاهان پیشین
 هم از صلح و جنگشان
 ز گفتار و کردار و داد و ستد
 همه هر چه گویند بیست
 پس از ذکر شاه سازد دعا
 کسے که اسے شاه کشور کشا
 کتابی برینا گویم
 کسے که اسے شاه کشور کشا
 بشنید آن نامی بنگار
 دوسرے نامی بنگار
 بویسان از دست در دیار
 باین جاده نام تو ماند نام
 تو دیم خرم سخن از اسلام

۵

آفت زهر و پیاوسانی ما
 رنگ رویش پیش زنگ بدار
 زلال است آن بی بی خیار
 خاک این شفا از کیمیا گیت
 دست یار و زلال در کیمیا گیت
 بصفت او من قصیده مصنوعه
 قصیده مصنوعه

بود در محفل شاه سفت این گهر
 نمودند یکبار بروی شار
 هزار آفرین بر چنین گفت گفت
 ازین قصه حصه خویش گیر
 به بین فرق بسیار که بخردی
 درین ذکر از اهل بیت رسول
 صله زود بخش از پئے باغبان
 یکم عرض بپذیراے نامدار
 و بهی بخش و زرخیم آزاد کن
 تو نواب را خورم و کامیاب
 سپس کن بحال منش مهربان
 گهر پاشی خویش آغاز کن

ایاز خرد رسند و الا گهر
 گره های احسنت از هر کنار
 شهنش ز شادی چو گل گل شکفت
 الا اے خرد رسند روشن ضمیر
 ز شناسنامه تا مخزن احمدی
 دران ذکر اهل صلوم و جود
 چوزین باغ ناست بود در جهان
 ازین داعی الخیر و خدمت گزار
 به بخش آنچه بخشی دلم شاید کن
 آهی بود تا آهی کتاس به
 بداری بفضل خودش جاودان
 علی محمدن احمدی باز کن

آفت زهر و پیاوسانی ما
 رنگ رویش پیش زنگ بدار
 زلال است آن بی بی خیار
 خاک این شفا از کیمیا گیت
 دست یار و زلال در کیمیا گیت
 بصفت او من قصیده مصنوعه
 قصیده مصنوعه

چون پایمه روح از جند نبات بلند است و تشنگان صافی در روان دریا
 نوش را تسلی بدین چند ابیات شنوی میسر شد بر اے سیرالی ایشان بدستیار
 فواره خامیک قصیده مصنوعه بصفت توشیح که معنی در حیه مدوح از ستم موجب
 مصرعش بر آید استمقان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین
 بر روی حجر رسالیکشاید و آن نیست

آفت زهر و پیاوسانی ما
 رنگ رویش پیش زنگ بدار
 زلال است آن بی بی خیار
 خاک این شفا از کیمیا گیت
 دست یار و زلال در کیمیا گیت
 بصفت او من قصیده مصنوعه
 قصیده مصنوعه

آفت زهر و پیاوسانی ما
 رنگ رویش پیش زنگ بدار
 زلال است آن بی بی خیار
 خاک این شفا از کیمیا گیت
 دست یار و زلال در کیمیا گیت
 بصفت او من قصیده مصنوعه
 قصیده مصنوعه

شماره اول از خرد و دین
 سرش بلند کرد ز دراز
 بیرون سپید عدویش ز دست
 بیخ اوستی بود سر اشرار
 خصم او را درین لیاقت
 چنانکه در زری بود بلیق
 از او پیش ناخن ز دست
 برسان بر دوست او در بار
 کف او را با نوال او از یک

<p>یازم از دیده خون بلیل و نهار از ستمگاریش اجل بیکار لال مانم بوصفش از گفتار دل از دوست شسته از همه کار وه چه رویش تمام رشک بهار لازم قهر او بود آدابار هرگز از دو بمرد زار و نزار مگر او با ایسر من شده یار ستم فر از اجله امصاره کلمات لسیامت از ایشار یار من این سخن بخاطر داز نشتر تا میکند ز رو دینار پی حفظش بر دیده خواب بسیار رستم و زال کیونیزه گذار واسی ویلاکستان رودنی آنگار رفت خلقش بجانب گلزار آستانهاش مرکز انخیار</p>	<p>رو که خوش چونانیدم بنظر آتش انداز خانان و نسا لب او چشمه ز آب زلال دست بردل از و نهاد خرد وه چه قدش تمام آفت سرو لطف او هست مایه اقبال هر روز زلفش بان ماریاه می خراشد بناز و میدانم سر و سر کرده عقول نفوس کرش کرده حکم ز تخت خاک یاد حاتم بهسد او نه کنی نام بخل از جهان شده است نمان پاسبانش باه گفت منب روز ز زرش بودند مدحت گر وعده از بخشش و سخاوت او رنگ گل از زرش پریده مگر آستین باست هر دو کان عطا</p>	<p>ب این دو امیر اسما را از نثر شغل او در علم و کوشش شب در روزین بجلان پیوست مفسران از ای بفضیل عجم یای عیش در هم و دینار فلک بجایه قوز غمز مشرف ناخ از انشق از زو دار لانه گفتی که بوقت سول ب دوست تو هر دو گویم بار سایل از این تو بوشی نشسته تا خفته برده ز بسیار اسه ز در چهره داتا اسه خوار زنده ز دست و دندان اسه بکات چو آید مریبان نایب است نفسین تار</p>
---	---	---

ب این دو امیر اسما را از نثر
 شغل او در علم و کوشش
 شب در روزین بجلان پیوست
 مفسران از ای بفضیل عجم
 یای عیش در هم و دینار
 فلک بجایه قوز غمز مشرف
 ناخ از انشق از زو دار
 لانه گفتی که بوقت سول
 ب دوست تو هر دو گویم بار
 سایل از این تو بوشی
 نشسته تا خفته برده ز بسیار
 اسه ز در چهره داتا
 اسه خوار زنده ز دست و دندان
 اسه بکات چو آید مریبان
 نایب است نفسین تار

ب این دو امیر اسما را از نثر
 شغل او در علم و کوشش
 شب در روزین بجلان پیوست
 مفسران از ای بفضیل عجم
 یای عیش در هم و دینار
 فلک بجایه قوز غمز مشرف
 ناخ از انشق از زو دار
 لانه گفتی که بوقت سول
 ب دوست تو هر دو گویم بار
 سایل از این تو بوشی
 نشسته تا خفته برده ز بسیار
 اسه ز در چهره داتا
 اسه خوار زنده ز دست و دندان
 اسه بکات چو آید مریبان
 نایب است نفسین تار

سید الجاهلین شاکر کرده
 رعنایت فرموده بوزند
 نفعی شبیل در دروازه
 در آرزو بودم چو کعبه
 سید جان را کجا حضرت

مادی و قش محمد زاهد است
 مرشد پاکش عبید اللہ بدان
 مرشد پاکش بدان چون و چند
 رهبر او حضرت میسر کلال
 مرشدش خواجہ علی رامیتنی
 خواجہ عارف رهبرش دان آپسر
 خواجہ یوسف مرشدش بی قیل و قال
 مرشد او بو الحسن خرقانی است
 بو الحسن از بایزید ارشاد یافت
 جعفر صادق امام روزگار
 مرشد قاسم بجز سلمان بدان
 صدر دین صدیق اکبر طب دین
 نسبت دیگر کنم بر تو بسیار
 داشت این نسبت ز آبا ی کلام
 یا آبی از طیفیل این کبار

آنکه رب العالمین را شاد است
 خواجہ یعقوب است پیرش بگیان
 آن بهار الحق والدین نقش بند
 خواجہ بابا است پیرش بمثال
 خواجہ محمود است پیرش بهمنی
 خواجہ عبد الخالق او را راهبر
 رهبر او بو علی فرخنده فال
 آنکه از حق باقی از خود فانی است
 آوز جعفر صادق این اشاد یافت
 کرد بیعت راز قاسم آشکار
 رهبر او حضرت صدیق خوان
 استفیاد آمد ز ختم المرسلین
 آن امام جعفر صادق عیان
 بر سر شان صدور و و صد سلام
 در دو عالم جمله حاجا تم بر آ

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 وصلوة والسلام علی
 رسولہ محمد و سلیطہ
 الطالبین علیہ و آله و
 صحابہ ائمتہ الساکین

۹
 ایام سید محمد علی
 بیعت و توبه مشرف شد
 در سلک طریقه علی بن ابی طالب
 و قادریه و نقشبندیه
 مجددیه و محمدیه بتوسط
 فقیر سید احمد منک
 گشت و این فقیر در درگاه

و چون در شجره طیبه آن کد پورستان آملی و نخلبند نخلستان فیض
 ناشناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

در طریقه در درجه اول
 در طریقه حضرت خواجہ
 مقدس حضرت خواجہ
 قطب الاقطاب خواجہ
 قطب الدین نجیب کاکلی
 در قادریه از روح مقدس
 قطب التقلیدین سید

عثمان بن ابي شريف
عبد القادر جيلاني
صفت خواجہ معین الدین
دینار بن ابی اسحاق
نقطب الاقطاب قطب
الدين بن عتيق الكلي
صفت خواجہ معین الدین
دینار بن ابی اسحاق
نقطب الاقطاب قطب
الدين بن عتيق الكلي

عبد القادر جيلاني و در طريقه نقشبنديه از روح مقدس حضرت امام الشريفة
و الطريقه حضرت خواجہ بہار الدين نقشبند بخاري متحقق گرديد و در طريقه
مجدديه محمدية پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
و این حصول مقام اویسیہ اگر چه محض بفضل آسمی متحقق شدہ لیکن گزرا
سبب از اسباب ظاہرہ نیز می باید و آن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت و اجازت
در سلک شاخ طرق مذکورہ و آن بر این وجه است کہ این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبياء والمرسلین و
حجة الله على العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است و ایشان
را بجناب والد ماجد خود شاه ولی اللہ است و ایشان را بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است و ایشان را در طریقہ چشتیہ بجد ابوام
خود شیخ رفیع الدین است و ایشان را بشیخ قطب عالم و ایشان را
بشیخ نجم الحق چائین لدرہ و ایشان را بشیخ عبد العزیز و ایشان را
بقاضیخان یوسف ناصحی و ایشان را بشیخ حسن طابہر و ایشان را
بسید راجو حامد شاه و ایشان را بشیخ حسام الدین بانکپوری
و ایشان را بخواجہ قطب عالم و ایشان را بشیخ اخی سراج و ایشان را
بہ سلطان اولیا حضرت نظام الدین و ایشان را بامام الزکریا

عبد القادر جیلانی
صفت خواجہ معین الدین
دینار بن ابی اسحاق
نقطب الاقطاب قطب
الدين بن عتيق الكلي
صفت خواجہ معین الدین
دینار بن ابی اسحاق
نقطب الاقطاب قطب
الدين بن عتيق الكلي

شیخ محمد علی

عبد القادر جیلانی
صفت خواجہ معین الدین
دینار بن ابی اسحاق
نقطب الاقطاب قطب
الدين بن عتيق الكلي
صفت خواجہ معین الدین
دینار بن ابی اسحاق
نقطب الاقطاب قطب
الدين بن عتيق الكلي

تقین و ساکنان منازل
 تقوی و دین نمانده پیر
 و مسوده ساخت و از
 نوبت و روح گلهای توکل
 و با و داغ لاله ایشان
 را بچوبی بنواخت بر آس
 و آسے فکرت این نجابے
 ایشان جای از اصل اصول
 آن انخار عجزت بسیار تیز

اجمعین و همچنین شیخ محمد الحزیم قدس سره را انشاب بیعت و اجازت در طریق
 تا در یہ بسید عبداللہ اکبر آبادیت و ایشانرا بسید آدم بنوری و ایشانرا
 بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرہندی مع ایشانرا
 بجناب والد ماجد خود بشیخ عبدالاحد و ایشانرا بشاہ کمال و ایشانرا بشاہ
 فضیل و ایشانرا بسید گدیر حرمین و ایشانرا بشیخ شمس الدین عارف و ایشانرا
 بسید گدیر حرمین ابن ابی الحسن و ایشانرا بشیخ شمس الدین صحرائی و ایشانرا
 بسید عقیل و ایشانرا بسید بہار الدین و ایشانرا بسید عبدالوہاب و ایشانرا
 بسید شرف الدین قتال و ایشانرا بسید عبدالرزاق و ایشانرا بجناب غوث
 الاعظم سید حمی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی و ایشانرا
 بشیخ ابی الحسن قرشی و ایشانرا بشیخ ابی الفرح طوسی و ایشانرا بشیخ ابو الفضل
 عبدالواحیدی و ایشانرا بشیخ ابی بکر شبلی و ایشانرا بسید الطائفہ جنید بغدادی
 و ایشانرا بشیخ ابی الحسن سری سقطی و ایشانرا بشیخ معروف کرخی و ایشانرا
 بامام علی رضا و ایشانرا بامام موسی کاظم و ایشانرا بامام جعفر صادق و ایشانرا
 بامام محمد باقر و ایشانرا بامام زین العابدین و ایشانرا بسید الشہداء امام
 حسین رضی اللہ عنہ و ایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضی
 کرم اللہ وجہہ و ایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
 وسلم چون از خوان الوان نعمتہا سے بیدرین گوناگون پیش رہه روان بجاہ

و آگاہی چشم بگردانست
 کہ بگردانم زمین پرستان
 ای بار خدای این پرستان
 بیو نشان از گردای تو جاری
 بنجر است از راه سبب بیان
 بجزیرا ساسی اجبار حضرت

تجزیرا ساسی اجبار حضرت

سید الجاہلین و غیرت تقین
 تاسید المسلمین علی الصلوٰۃ
 و التسلیم رسانیدہ این کلام
 استقبال را زیبا درنگین
 سازم بعدہ باصل مطلب
 بپردازم و بواللہ التوفیق
 و مفلا مستعان بقرآن

ایم شند اللہ مقارن
 الذون ابیہ والشدک
 نب حضرت سید المرسلین
 من شین ابن حسن
 سید اول رسول خدا
 منی بنو دین پر
 کہ خدمت پیدا آهن پیر
 کلہم فان بن بسیدان

نژاده بود روز بروز
 ظهور نمودند تا آنکه بکوه
 کوه رسیده با هم دیدند
 استخوان برادران بزرگ
 آنحضرت را بر آن کوه
 خوانند تا یکدیگر بیرون
 بروند و والد احدی یعنی
 سیف نود نزد کوه ایشان
 که سید ابی طالب و سید
 استخوان برادران بزرگ
 آنحضرت را بر آن کوه
 خوانند تا یکدیگر بیرون
 بروند و والد احدی یعنی
 سیف نود نزد کوه ایشان
 در زمان انارک و انارک
 در زمان انارک و انارک
 در زمان انارک و انارک

آنحضرت را بر آن کوه
 خوانند تا یکدیگر بیرون
 بروند و والد احدی یعنی
 سیف نود نزد کوه ایشان
 ۱۲
 بخوابیدند گشتند
 او را هیچ سخن و اولی
 دانست نظیر خود را در
 آنکه این ظاهر است
 چون بن نیز و بلوغ
 رسیده بفرمودند و در حرم
 که عیال اندر اند و در حرم
 در باره صفات و اطفال
 اشرف و ارادال و عثمان
 بیروت و حال از ایشان
 بنوعی ظهور میکند که در
 فضا پستان آن کوه است
 بیجان می نمودند و تمام
 و گاه در زمان جنگ
 در میان خصوصاً پیوسته

بن سید محمد بدی بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد عظم
 بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
 سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
 قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
 بن سید قطب الدین کریمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
 بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد الله بن
 سید محمد ثانی بن سید عبد الله الاشتهر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
 عبد الله محض بن سید حسن مشغی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین ولادت با سعادت حضرت سید المجاهدین در
 شهر صفر بعد گذشتن یکزار دو صد سال در سنه اول قرن ثالث عشر از هجرت
 صحبه التاباد واقع گردیده و چون سن شریف حضرت ایشان چهار سال و چهار
 ماه و چهار یوم رسید موافق معمول شرافارهند والد بزرگوار ایشان بعلم سپرده
 بکتب نشاندند حضرت ایشان چون سایر اطفال تعلم و ستا خود و بیچگاری
 تن نمیدادند و بیچ رغبت نداشتند و هر چند که استاد ایشان در باره تعلیم
 جد و جهد ببلوغ بکار می برد او شری بران مرتب نمی شد و در آوان طفلی با اثر
 بیراث است که از نبی الامی حضرت حق تعالی که در صحبت شریف و دلیت

در زمان انارک و انارک
 در زمان انارک و انارک
 در زمان انارک و انارک

طهنت الگو گشت بوده
 است وقت خوردن
 گوشت را در میان ۲۰
 گوشت را در وقت خوردن
 فی انما ندر در اول
 فی خوردن گوشت
 فی انما ندر در اول
 یاران انقا میگردند
 بیرون یاران سبکتر است
 خوردن گوشت بر سبکتر است
 میفرمودند که گوشت بر سبکتر است

بودند بناچار سی بر فرموده حضرت در گیم مبارک همه احسان و انتقال خویش فراموش
 ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفتار سبکدوش نموده به فراخ
 بال و کشاده پیشانی پیش سوار و پیاده نهندان و قرحان میرفتند و
 می فرمودند ای یاران و برادران هر چه که احسان امر و بر من کردید بقیه
 از داده شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
 مقصود که لکننو بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران تملاش روزگار
 که بموجب قوت لایموت انسانیت مشغول و مشغول گشتند و چون جماعت
 برادران بجز از راه قلیل چیزی بر لے مصارون اتا است نداشتند از
 معاش روزمره به نفس ضرورتا در تجسس این دو مشکل که عبارت از
 تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
 روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکد و جزو کتابت
 مختصرات مثل کرمیا و امقیا نوشته وقت شام میفر و خندند و بعضی از ایشان
 قطعه پارچه خریدند و کلاه و کبسه دوخته بمعرض اقبای می آوردند و حضرت
 ایشان بسر کار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوحی داشت
 که همی او دیده نشد یک بخش بر لے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
 بود جماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
 طعام همه کس فراهم شدی ناخورش یاران بجز وال نبودند و ناخورش

کافی است مراد از
 جماعت مذکوره در ابتداء
 بیانات مذکوره گرفتاری شدنی
 حضرت سید القیام بود
 بیالگر دیدن طعام نوره

۱۲

خود بود و در وقت
 خانه آنها نشاندن
 فرمودند و بنیک یاران
 در پی این معنی پیشند
 غرض سوا از چیزی خود
 پیش نموده از این معنی

و در وقت که سبک
 یاران تناول طعام می
 فرمودند از خویش خود
 نصف و گاهی یک
 و تصبیه صندل
 می نمودند و در وقت
 که در کشتی قاتل
 و در وقت که سبک
 یاران تناول طعام می
 فرمودند از خویش خود
 نصف و گاهی یک
 و تصبیه صندل
 می نمودند و در وقت
 که در کشتی قاتل

ایشان از اول سفر
 از عهد و صلح خالی نیستند
 منضم بر سر دنیا هیچ
 پیر سوخته و میگفتند که
 باران وجود با جویدند
 استخیرین و امام الشافعی
 زینبہ المتقلین قدمه طاهر
 با نیزه شتت
 عزیزه زینب

از ان پس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکنو پیر و انکی نگه داشت
 صد سوار جدید نا فذ گردید با شتاع اینجگر شتلا شیان روزگار قریب هزار
 سوار درست به بیراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عنده الملاحظ
 و جایت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین دهس
 یک اسامی سوار حصه افتاد و بهین و تیره رسیدی دو اسامی سوار بجز
 حضرت ایشان افتاد و بود پدید این معنی برادران و عزیزان را محرم داشت
 و بعنایت اینزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
 نداشتند فی سبیل الله با آنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور با شتاع
 این معنی بهر گونه حضرت ایشان را امیدوار ساخت درین ضمن والی لکنو
 را سفر براسه سیر و شکار بطرف کوسار رود داد حضرت ایشان نیز رفاعت
 والی موصوت را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر سیر
 که در رفاعت حضرت ایشان بودیم بهوس نو کروی در ان سفر همراه گشته
 درین سفر هم آنحضرت حاملی اقبال رفقا بنحو یکروز خروج و وطن بر خود
 کرده بودند مرعی و اجزاد اشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت سه
 ماه درین سفر ماندهیم همه صحرا پیمایان و فاقه کشتی و صعوبت سرا و گرما یک جنبه
 بوصول نیامد و رئیس مذکور در نیت مسطور در آری و نعم و امر و زود
 فرد چون دیگان که اطفال را با طایف احمیل میارند میفریفت و حضرت

عبید العزیز زینب
 حماد بن زینب
 انصاری بن
 بن عباس
 واردا عرض کرده است

۱۵
 بارده با متفق شده
 از این سفر برای اختیار
 کنند و بیعت آن سالک
 و سالک تقوی را کتبه
 ان الدین تقوی را کتبه
 انما یا لعون الله در

ایمانی و اولای نهار
 ربانی در کان اوست
 یاداری از بیخ خود
 نظریه دیده از دست
 ندیده و بیچاره این
 نیست سالان الغیب طایف
 نیز از بیخ یاران
 قاطب شده که در زمان

در روز دین هم در عالم
 شکل آنکه شدند بر پیش
 بلکه یقیناً دانستیم که در
 مذکورہ فی شانہ توتم
 یک در دلی علم بیان
 از من سزا از نشان بیان
 در بیدار و بیدار
 خصوصاً نیز در کمالی
 دوش در بطور است

صلحت دیدن آنست که یار همه گاه

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جگر قلوب
 شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استغرابی نمودند و چون دیده
 بصیرت ایشان که نبش اوّه هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور و عطر و تذکیر
 در آئینه قلب قاسی بچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس فیرباموش گویان
 را چون دیدند که هیچ نفع نمی بخشد تا آنکه شب آیت یاس و ناامیدی از
 نصیحت شنوی از صفحه حال ایشان برخوانند این کیمین را بگوشه برده
 بخصوص همون جواهر پندار چند آویزه گوش ساخته پوست کننده فرمودند
 که فردا یاپس فردا را ای دلی خواهیم شدی خواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی
 عرض کردم که صاحب بجزه جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند این
 تمیدی صاحب که گوه تحمل و وقار اندالبه تحمل این بار گران خواهند شد
 بنده را که موضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا
 دوسه روز نگذشته بود که روزی بلشکر والی لکننو که در آن بودیم کوچ
 نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران تفرق
 بر دیده گاه مجتمع شدیم آنحضرت را دنیا فقیم تا شام تجسس در شل بنواران و
 پیادگان و تو چنان نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار شد و یکس
 نشان نداد و چون آن سفر در پیشه محمدی که جنگل مشهور و سکن سیاح و

در روز دین هم در عالم
 شکل آنکه شدند بر پیش
 بلکه یقیناً دانستیم که در
 مذکورہ فی شانہ توتم
 یک در دلی علم بیان
 از من سزا از نشان بیان
 در بیدار و بیدار
 خصوصاً نیز در کمالی
 دوش در بطور است

۱۴
 در روز دین هم در عالم
 شکل آنکه شدند بر پیش
 بلکه یقیناً دانستیم که در
 مذکورہ فی شانہ توتم
 یک در دلی علم بیان
 از من سزا از نشان بیان
 در بیدار و بیدار
 خصوصاً نیز در کمالی
 دوش در بطور است

این جو بیایست کبک
 در کوه چون باجر بیان
 در شامی تصدیر و بیجا
 ضعیف و نسیف بود چه
 در کوه چنان که در کوه
 در کوه چنان که در کوه
 در کوه چنان که در کوه

سیدین حضرت تاج عالم
ابن برقیلی چه رسد به حضرت
حضرات زلفان کمال
سردین با رزان ازین عالم
کریم بیستم نمی بقیده العماد
بر درم آفریده اگر چه
نخست طلب داری با برقیلی

آنکه شبش بقا که گذشته بود و بطبع شکم سیری باجرت بگریتم اول رزان و لغزش
کنان و گریبان و پریشان قدم براهی نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
شد و حالت محال و دیده بیه اختیار انگبار گزیده گفت ای جوان این حال ضعیف
را چه بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفت که من او را تعدی نگرفتم ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با و متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریبان شده به عرض رسانید که دیشب فاقدم و ام روز
بنا چاری زین بار ببرد داشتم حضرت رو به من آورده بعد تضرع و زاری فرمودند
فرمودند که اجرت این اجیر گریبان ادا کن و الا منظر قهر حق باش من فی الغور
چند فلوس موجوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بستم فرمودند
که بخاطر این چند سکه زیر درختی که نمایانست بنشین و راحت گزین و نفس راست
کن بجز دشمنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختی بیستم و بجز
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را بخت
اجازت فراموش نمودن احسان خود نمان ترسان ترسان بجز حضرت ایشان
گفتم که ای جوان سیاسی صاحبین بر چهره تو هوید است و آثار عقل و کیاست
از گفتار و کردار ت پیدا است عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال غورو
سال مطنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی حق و
دق که از دیدن آن دل رستم شوق میشود جز من و تو دیگر نیست از منزل

حکایت من با رزان
باش فرمودند این بودم
بوجوب گفته ایشان عمل
نموده اجیر از بخت داده
این بار رزان بیرون
بیرون از درون

شب منزل رسیدم
حوال بجز حضرت سید
السادات بسوی عیان از دنیا
و مفاد آیت شریفه
ان فیها لعلجاتی ربانی
در اول سوره کرم و سید

بود از ایشان بوقت آمد
چون ببلده دارا نظار
کسی نام الهی
در ایس الصالحین فوده
دل بجز حضرت شاه
فلس ۴ بود در کوش
شدند مصافحه و معافحه
طلب داریت یک مرتبه
کتاب بویب فرموده عالی

امام کربلا بن اعیان حضرت
 مولانا محمد اسماعیل و مولانا
 عبدالحی است استیجاب
 در کتب تفصیلی انشاء گاه
 مشغول بنیت که عبارت است از
 تصور نمودن پیش از
 کردار از طریق اولیای
 آنکه معمول است از
 فرموده بجز ذکر آنست
 سیدالمرادین بالجمله

متوجه بعالم کبریا که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوه
 از اجزای عالم کبریا که تصور تو شود بتامل و تکفیر و تمیق تمام بطریق توجیه انکشاف
 و بغایت تفکر نهایت تامل از تشریح تا فوق السما لمحوظ دار بموجب فرموده
 شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت بخوجی از بد نم بلکه از هر بن یوم
 انشاء الله و از هر دو دیوار و حجر و مدور و پوریا نیکه بر نشسته بودم جاری
 بود و طرفه حالتی دست داد که الحان از تحریرش قاصر بهیون حالت گریان
 و خندان و واله و حیران بخدمت سیدالمرادین رسیدم سر بز انوی
 نهاده عرض کردم که خدا را ازین نفقه که بغایت عالی این صورت را دست
 داده برون آرید و الا بلا شک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب
 بر من طاری و ساری خواهد گشت از لحظه کم دست شریف بر پشت این
 کیفیت نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هرگاه همیکه این معامله
 خواهی بنحیکه تعلیم کرده ام مشغول نامی ابواب این دولت بر روی تو خواهند
 گشود آدم بر اصل مطلب پس امام محمد ثین سیدالمرادین راضی و
 اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات با حسن الوجوه حاصل گشت بعد
 طریقه یاد و داشت که خدا آیت کریمه را حال کلا تلخیص تجارته
 کلا بیع عن ذکر الله که تفصیل تمام در رسائل حضرت نقشبندی علیه السلام
 و الرضوان خصوصاً در کتاب صراط المستقیم که مؤلف خلفاء راشدین حضرت

سیدالمرادین بالجمله
 و حاجت بالا کلام مستغنا
 انقضی نموده در خدمت
 پیران سیدالمرادین
 در ارضای حاجت
 توفیق در ارضای حاجت
 نیزترین طرق کفایت

است و این مشغولیت
 امام محمد ثین این بیت
 مشهور حافظ شیرازی علیه السلام
 بن زبان آورده اند
 بی سجاده و نیک کن گرت
 پیر منان گوید
 که سالک بجز خود زاده

در دم من ز لای
 سیدالمرادین این که
 که از جامع قیونتی که گاه
 است از انوار
 این کلمه اشاره در
 این کلمه بودم در عمل
 تصور نمودن این خصوصاً
 در بیعت نشسته است

تو تیانند که مالشان را بر او بدهند
در صحابه و سایر ارباب
صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
که صاحب اصحاب اولاد
تو تری از من نزد
حضرت سفیان
تا بعین بود بگذشت

و توجہ از آن جستن بعینہ صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جسات
برگزیرند کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماعت
که اصل اصول دین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینهما تمبینه و ارشاد
فرمایند شاید آنوقت که هیچ انکار در جہز قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
بر آید تعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام الحدیث سید الجابدين
را در آغوش شریف خود تا دیر داشته و تقبیل خساره و پیشانی شریف خود
بشارت دادند که بروا سے فرزند از چند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال
با نعام و افضال خویش بر تو ارزانی داشت سید الجابدين بخدرت امام
الحدیثین مسموع و مض داشته اند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولاد
و انبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار رشته نمونه از خردوار اینکه اول
بدر آنکه ولایت مطلق سافج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
خویش را از سایر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزینند و اثر برگزیدگی
آنست که محبت اللہ تعالیٰ در جہز قلبی آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولاً از دنیا و مافیها معروض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
او اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویا
قریب آهی و بتعی مضیبات او سجانہ نوعی منہک و مشغول و مشغون شود
که عوام الناس او را بخون و دیوانہ پندارند از اینجا است که شخصی از تبع

و السلام در سیدنا خلیف
ای وقت پیدا نمیشد
کی گفتند که اینها دیوانگانند
که از طریق عقل و دین و شریکی
بیگانه و مخرب دانند

مخفی اللہ عنہم
من دیدند بلاشبکه
منافق سیدانند کالب
بجواب سلام ایشان
نشدند پس صاحب ولایت
علی مجاہدہ نفس و صلیام
غایب کردت نوافل و فضلت
صلوات محمدین و اذخاطبهم
بجواب آیت و اذخاطبهم
الجاهلون قالوا سلنا
مشغول و مشغول باشند
انرا از گوشه گوشه
و غیب الکار و انکار
او باشد تا انحصار

لغات در بیان ولایت انبیا و اولیا

و جابج مومنین رسیده
 ابواب و غطر و نذکره فی حق
 نماز اگر چه اهل مجلس
 بیاعتاد است و در صورتی باشد
 و این را در اصطلاح مفسرین
 قریب الفریض خوانند
 و نیز در التقران باشد
 این مرتبه را از مجموع مراتب
 و مراتب اعلا و افضل خوانند

القران باشد و باصطلاح صوفیه صافیة رحمة الله عليهم اجمعین این اعمال را
 قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در حدیث قلب او محبت آتی چنان
 جایگزین کرد و منزلت گویند که اثر ایشان که مفاد آیت کریمه *لن تناولوا البر*
 حتی تنفقوا عما تحبون و سجات مرضیات ابرار که در شان انبیا
 علیه السلام که مفاد آیت شریفه *وانهم عندنا لمن المصطفین*
 الا انما که شرح آن در دیگر آیت کریمه *ولکن البر من امن بالله*
 و الیوم الاخر و الملائكة و الکتاب و النبیین و اتی المال علی الصبر
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی
 الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم
 اذا عاهدوا و الصابرين فی الباساء و الضراء و حین
 الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون بحال
 تفسیر تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شخصی جلوه شهودی
 و شمس دهد در این خصائل حمیده و سجایای پسندیده بالکل از
 ظلمات و کدرات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و همواره
 در سد هدایت خلق و نصاب بحرین و فاسقین و اجراک و اقامت
 فریض الله و احیاء سنن انبیاء و المسلمین صلوة الله علیه
 اجمعین و مجاهده با کفار و نادب اشرار و تغذیر گنهار و اکثر در نماز

و اولئک فضل الله علی العالمین
 من نیساء و الله ذو الفضل
 العظیم بعد اتمام کلام
 آیت انجام المومنین
 بعد المجا بدین تاکید

۲۱

تمام و تقدیم الاکلام از
 فرمودند که جعل سکونت
 فرموده اقامت کردند
 و این اشغالها که تقدیم کرده
 ام بعد صلوة خمس هم که
 و مشغول باشند خصوصاً
 بعد نماز فجر و عصر در هیچ
 و تخیل و در زشتی
 و اثبات و توجه قلب و
 روح به الله عز و جل
 و احوال و فرائض بیجا
 قاضی الحاجات پیچیده
 تصور و تفهیم
 از فرموده و اعطاء و اشاره
 کلام تقدیم که اولئک الذین

بشارت خورشید در آسمان
 شب زکوة بگذرد بعد از نماز
 مبارک بافتان رفت در
 ما شب بستان و غم نماند
 زودگاه خود و شرف آوردن
 مانده در محض گزیندن

باین اعمال در آیت کریمه و تسبیح محمد سربك قبل طلوع الشمس و قبل
 الغروب همین اعمال رفته و باید که همگی و تمامی خود را بحضرت حق بسیاری
 و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیراز کار بندگی است

چو پیر سالک عشقت بجی حواله کند
 بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

و در بیت دیگر که فرموده است

بگویمت که همه سال می پرستی کن
 سه ماه میخوردند ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بطویل می انجامد

گذشته شد پس بموجب فرموده امام محمد ثانی عمل نموده باشمال اعمال
 مذکوره الصدر موظف و مشغول بودند درین ماهین بست و یکم ماه مبارک
 رمضان رسید آن روز حضرت سیدالمرادین بشرف صحبت امام محمد ثانی مستعد
 شده مروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بگذام شب و تر جویا
 لیلته القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام محمد ثانی تبسم کنان فرمودند
 که ای فرزند دل بند نهجیکه در احیاء لیلی باضی معمول داشتی با حیا و لیلیه
 مستفید ماومت دار و از بیداری شب چه میکشاید و از چه توجیه آید پاس بانان
 اکثر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان بختی است
 حواره محروم و بے نصیب می مانند و اگر بر تو فضل خداوند نیست اگر خفتی
 باشی چون بخت بیدار کنند و شاید مقصود بکنارت نهند سیدالمرادین فرمودند

بشنید با دایه خواب
 شغفات نوافل کفایه
 از هر گوشه و کله برود غایب
 سالی در حواس گزینی نفع
 یافت آورد که غمان فزاید
 از دست برود و بهرین
 سخی در کوشش کیمیا
 یافت نماند بیدار از لیل

صلوات بر خاندان علی
 و سلم و خلیفه اول
 صدیق ثانی و خاندان
 زید و غیر اینها
 و در خواب بیدار
 بخت سیدالمرادین
 حضرت سیدالمرادین
 بخت سیدالمرادین
 بخت سیدالمرادین

دستگیر شدگان حصار
 بین ابیات از قلم شیخ
 که برده بود و چون در این زمان
 کویا فندی به نیر از آنکه بودی گما
 قطع

با جامه غسل فرمودند و همچو کون پیر و ای تکلیف بردندید اشتند و در اثنای غسل
 چشم بر برد و صاحبان دوخته بجلت تام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گزالی
 منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و صاحب الفارضی الله
 تعالی اعنه حاضر شدند یک ازان و دو صاحبان ارشاد کردند که اسے فرزند شایسته
 شب قدر است در یاد آئی مشغول باش و از مسلت و مناجات بدر گاه
 قاضی الحاجات پیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعهده آن هر دو حضرت
 قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاہدین بار بار ارشاد
 میکردند که در آن شب بر من از افضال آئی که ناگنای بود و احوات عجیب
 و واقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاہری آفاق را همچو یک دست مساحت
 میکردم و در خیالت بفتتا چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است و اگشت و
 می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر سجود نموده و زبان به تحمید و تملیل
 و تسبیح کشاده عجب گونه به بجزیرت فرورفتم که بشرح و بیانش زبان مقال
 قاصر و لال جمیع اشیاء را بشا بده راسے العین قائم میدیدم و بنظر قلبی
 ساجد درین حالت سر سجود نهادم و زبان بشکر آئی و دعا نیکه مناسب وقت
 بود کشا و علم درین حالت فناے کلی دست داد و رخت وجودم بصر اے علم
 افتاد تا آنکه موزن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت
 بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم و سلام

برسان
 که زنده بودی و فرزند شایسته
 چاکش گاه فندی به
 که زنده بودی و از یک جوان
 بیشتر به

۴۳
 از فضل این دستمال
 شیخ راه فندی به
 بخواب و درین پیدار یابی
 بکنارید
 کینه بودی و مینویس
 بارگاه فندی به

ان کتاب مستطاب است
 در آخر کتاب هم اط
 اینک بنزدی ازین درجوات
 درجوات در فرود شایسته
 فانا انار تر قیامت و علو
 بعد از ان یونانیان و انان

علی المومنین علی بن ابی طالب
 که در دنیا بار علی علیه السلام است
 آن شخص را هم قبول نمودند
 الحاح آن شخص از پیش
 بان شخص نمودند که
 دور از آن وقت باید که
 بعد از آن هر چه
 ایسان است علی بن ابی طالب
 نوزده حضرت در آن ایام
 دو ماهه و دو روز و دو شب
 که از این سخن داده ام
 حضرت ایشان که در آن روز
 در بیخ بود پیش روی

و کسوت عبارت فیض اشارت آن از هر دو خلیفه راشدین جناب موصوف
 است در خاتمه کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوه ظهور
 می در آمد که اول و افضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب
 رسالت آب را صلوة الله و سلامه علیه در شام دیدند که آن جناب سه
 خرمای بدست مبارک حضرت ایشان را خورا نیندند بوضعیکه یک یک خرمای بدست
 مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد از آن که بیدار شدند از آن
 رویه حقه اثر ظاهر و با هر یانفتند و همین واقعه ابتدا سے سلوک طریق نبوت
 حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت آب علی مرتضی کرم الله وجهه
 و جناب سیده النصار فاطمة الزهراء رضی الله عنهما را خوب دیدند پس جناب
 علی مرتضی ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
 شست و شو کردند شل شست و شو کردن آبها را طفل خود را و جناب
 فاطمة الزهراء را لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
 بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت
 ازلی که در ازل الازل کنون بود بر منصفه ظهور و عنایت رحمانی و تربیت
 یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع
 متکثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست
 ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفته و چیزی بر او را از امور قدسیه که پس رفیع

آن شخص را هم قبول نمودند
 الحاح آن شخص از پیش
 بان شخص نمودند که
 دور از آن وقت باید که
 بعد از آن هر چه

وقت خوابند جان
 خوابها و بار حضرت ایشان
 بنا بر استفسار درستی
 بجانب حق توجیه
 بعضی خود را که
 از زندگان تو است

از زندگان تو است
 بکنند که بیت بن نایب
 درین عالم نیست کسی
 میگوید ایس و شکری
 میکند او اوصاف ترا
 خوقات حق بیخ
 بی دران سالک خست
 است از انظران حکم
 بر که بدست او بیت

این نامه که در سینه خراب گویید
 از جمله وزیری امانت گویید
 مرسوم بنظر العجائب ناچ
 لایحه سفندان العظیم
 که در کوه سبز از قلم خود است

خواهد کرد گو لکمو که باشد هر یک را کفایت خواهد کرد فتح عبارت الکتاب
 بلفظ بعد ظهور این واقعات مذکور حضرت سیدالمرادین میفرمودند که هرگاه
 در عالم مراقبه و معامله بروج پرفتوح مشایخ دینی متوجه میگشتم خود را برابر
 اکمل افضل می یافتم تا آنکه روزی بروج پرفتوح حضرت قطب الدین
 بختیار کاکی رحمة الله علیه متوجه شدم دیدم که چتر از نور مقدس بر سر آن
 خواججه خواجگان گردانست بعد لمح دو چتر همان طور بر سر من نمودار گردید
 شرمناک در بحر تحیر قادم و تا این معامله معکوسه که خود را کمترین از مردان
 آن حضرت می شمردم مشهود من نگردد فی الفور چشمم و اگر دم و بخدمت امام الحجیر
 رسیده نبندی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض نداشتم حضرت
 در جواب فرحان و خندان فرمودند که اسے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہیں
 است هنوز شش از خوار و قطره از انان بجز ناپیدا کنار بر تو از زانی داشته
 اند همچنین آثار هزاران هزار بر تو ظاهر و باهر شدند و ظل ظلیل آن حساب
 کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاهده مشغول و مشغوف بودند و
 درین آوان که بران حضرت رود او بشمار و واقعات بسیار طاری گشته
 در بیوقت پور ذہن حاضر نیست اما از هزار یک واقعه عجیبه را خلعت نظم پوشانید
 کمال آب و تاب جلوه می بخشد و اگر کسی میخواهد این را رساله علیحدہ نموده از بیاض
 مرقوم سازد و آن نیست

چنان پیش از نور از نور است
 بوی خوشی است غیرین
 چنان سلسله نظر لا وزیر
 از روشن و گردن کن است
 سره وان سر حلیه
 سینه این گویفته آری بکار

۲۵

که ساری بیازار حضرت گذار
 خدیوار و ایزد پاک دین
 بپایش بود و صف و باغ جن
 علی غمزه ان احمی برکت
 که در آن گوی بجه
 حکایت کند راوی حق گوید
 تقوی آن خیمه السقین
 که در شهر دینی بنا و مقام
 یعنی دانش سال به دردم
 زمین بطریب رسید از
 ای بار جانی پیوسته
 بپایه ایست سال است
 من و او در ایام شهر بار
 به او بپوش یکد درون بود
 که در آن شمع خاموش بود

که باران تو بیکر از منزل
 بسوزند استغنی که در اول
 ز اصفیای سخن آن بار
 پیغمبر بر تو نشین چون شاد
 بسکه آه سوزان زدن که کین
 در این سخن از زنگی که از دزد
 در این سخن از زنگی که از دزد
 که معنی در دید باران در

شب و روز بودیم بازی تلاش
 گه سیر شهر و گه سیر باغ
 همی داشتیم دامن استغنی
 نمودند بر ساحل شط و رود
 نمودند امر در طسوفه همچو م
 تماشایان جوش و مستی کنند
 خرامنده هر سو دران اثر دام
 نه بینی جز امر و ز در روزگار
 بران بت پرستان تماشای پرست
 رسیدیم در پیش آن جانجان
 بیایم هم اندران اثر دام
 تماشای گه هر گدا و شه است
 که هر قطره اش در کیتا بود
 چنانش بود آسمان دگر
 جو عشاق یکسوزان بنظر ار
 سلسل ز موج است یک ترشش
 وزان جمع یکدم تماشای بین

تفکر معاد و تفکر معاشش
 بکشتی و شمشیر بازی و لاغ
 رسیدن به محفل عیش و نعم
 شنیدیم روزی که قوم بنویس
 زن و مرد و اطفال آن قوم موم
 بشویند تن بت پرستی کنند
 پیری پیکران پچو ماه تمام
 خرامان دو صد هر و دریا کنار
 چه رند و چه صوفی چه پیشه است
 من و باد و رسته کس بهمزادگان
 بد و گفتم همه یار بیرون خرام
 که امر و ز دریا تماشای است
 تماشای که امر و ز دریا بود
 ز عکس در رو بین جهان دگر
 خروشان گفت آورد دیوانه وار
 زگر داب طوقست برگردنش
 یازود بر نیسند دریا به بین

کلام مشکان نمودن وطن
 مردان بود از خیزن فضل زمین
 چو باران نشینند ز زین کور
 ۲۶
 اتان ندره اهل سخن
 ز کور و سوزان با هم سخنند
 بین گویند خون و ما سخنند
 که یکبار دست که زینت پیش
 یکبار در دین و دین هم
 مکان از غنچه صدف از افق
 که زنده فیض صدف از افق
 سلیمان ابلت افق
 عجب کجاست که در سخن
 از آن سخن است که در سخن
 بر دو زبان است که در سخن
 در میان خود دید که در سخن
 عجب سخن خود بود که در سخن

کلام مشکان نمودن وطن
 مردان بود از خیزن فضل زمین
 چو باران نشینند ز زین کور
 ۲۶
 اتان ندره اهل سخن
 ز کور و سوزان با هم سخنند
 بین گویند خون و ما سخنند
 که یکبار دست که زینت پیش
 یکبار در دین و دین هم
 مکان از غنچه صدف از افق
 که زنده فیض صدف از افق
 سلیمان ابلت افق
 عجب کجاست که در سخن
 از آن سخن است که در سخن
 بر دو زبان است که در سخن
 در میان خود دید که در سخن
 عجب سخن خود بود که در سخن

بدان جنین گسارند
 و کین ز موسی نشان را
 ز شرف انصافه قضایه
 در دست آرایش جلوه کرد
 در دست آن خالق مکن
 چنان قوم سدا شدند ایدام
 چنان قوم سدا شدند ایدام

<p>همین معنی عصمت ایزدیت بدین گونه آیات بسیار بار پئے اولیاء هم شود گاه گاه کنون نقش مطلب بلوح بیان تو این نقش را دام تسخیر دان نخستین از ان عصمت انبیا بتفصیل این را بیان میکنم</p>	<p>همین حال و فاع بلا و بدایت شود بر سر انبیا آشکار که محفوظ مانند از غول راه نگارم تو بنگار بر دل ز جان چه تسخیر نوع زاکسیر دان که نماید حق باشدش رهنما پشمیل و شمش عیان میکنم</p>
--	---

بیک سنگ بنهاد آن بیخ
 چو از غسل نافع شد از بیخ
 بیخ غارت است به کجا در بیخ
 ز کلمه خداوند جبار فرو
 چنان سنگ آن جبار بر ایخ
 چنان خود را آجا بند نمود

حکایت موسی علیه السلام

<p>شنیدم که همواره موسی الکلیم ز فرط حیا آن نبوت تاب بجزه و دست پایش که گروه یهودان خانه خراب ز بهتان یک آتش افروختند گفتند موسی است معلول بصر عجب گونه معیوب پیغمبر است شنیدیم هرگز نه در عمر خویش که آید پاهای عظمت انبیا</p>	<p>سقی الله کاسات نوز العظیم نیکند گاه از تن خود شیب ندید از تنش باز دیگر بے که بودند دشمن بعالی جناب که ز خانه دین خود سوختند شود بعد یک چند مقتول بصر حذر کردن از وی بے بهتر است که بنیامر خورد ز نیکو نه ریش</p>
---	--

چون در آن بود غمی در آن
 چو موسی چنین دید از تنش
 عصا را علم که آید پیغمبر پاک
 ز آن عصا سنگ بر گویم
 چو دیوانه ز تخریب گویم
 از آن جاس هر دو در آن
 ز نام پیغمبر گویم که چون آنند
 که بیه هفتناک در آن عصا
 که نشند در عجب آن قوم دون
 که بخت شد از آن همه نکلون
 ز بخت شد از آن همه نکلون
 که بود تشریف آن نکلون
 که بود تشریف آن نکلون
 که بود تشریف آن نکلون
 که بود تشریف آن نکلون

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما ارسلنا رسلنا بالحق
 مبشرين ونذيرين
 ليؤمنوا به
 ولعلهم يتقون
 انما ارسلنا رسلنا بالحق
 مبشرين ونذيرين
 ليؤمنوا به
 ولعلهم يتقون

<p>فلک نیز ازین صدمه هولناک قضا گفت ز افتادن او را چه غم چو شد پوش زان افسران شتر دو سه کس ازین قوم آسیده چو عباس این ماجرا را شنید تشش را پوشاند از یکدوا شد آن سر و نو خیز بر خاسته دگر باره شد بلبش خوشنما گهر ریز یا قوت او شد دگر دگر بار شد سنبل او تباب دگر خنده زد باز کیک دری دگر بانی کعبه آمد ز خواب علی مهر بر لب نه اکنون خموش</p>	<p>همین خواست چون سایه افتد خاک که وا خفض جناح است او را علم ز قوش بر آمد فغان و غروش رساندند عباس را این خبر همان لحظه نزد و میسر رسید بهوش آمد آن پوش رفته زجا کز و باغ جنت شد آراسته کز و باغ جان یافت برگ و نوا دگر بار شد ز گشفتند گر دگر حلقه زد او بر بر آفتاب دگر نوشد اندازه عولبری شد آباد از و این جهان چرا چو عباس بر جوش دل ستر پوش</p>
---	--

ببین سادین همین دیدن قوی
 چشمم که خفته زیاران او
 ز جیب زد و دست دران او
 شد و درش کرد و در خانه بود
 در اعیان شب شمع آفتاب
 بود که در خانه افتاد

حکایت

<p>کنون ذکرا از اولیا کسبار شنیدم که شخصی ز این رشاد شبانه نمودی با غنام قوم</p>	<p>بسیارم درین نامه نامدار که بس مستقی بود نیکو نهاد ز انعام شان یافت انعام قوم</p>
--	---

ببین سادین همین دیدن قوی
 چشمم که خفته زیاران او
 ز جیب زد و دست دران او
 شد و درش کرد و در خانه بود
 در اعیان شب شمع آفتاب
 بود که در خانه افتاد

از دنفش مشام همان
 سطر خلقتش
 کرد و نسیم بر دباغ جهان
 از دنفش مشام همان
 سطر خلقتش
 کرد و نسیم بر دباغ جهان

که از حرمت و شبیه بینی ملال
 برون رفت زان نمائنه بس میمان
 که از ضعف یا بد حد نیم نجات
 که در راه دین کرد کوشش
 روان ساخت در پامی سپیدنثار
 که از مدحتش خامه پا در گل است
 ز نواب آن شمع دنیا و دین

طلب کن تو همواره قوت حلال
 نخل گشت زین پاسخش میزبان
 کنون لب کشایم بزرگ روات
 نخستین بود را ویم آن کس
 بنوعیکه از بس پروردگار
 رئیس شهیدان اسمعیل است
 بیان کرد آن قدوة الواصلین

از لاله در دنفش مشام
 چه کس در دنفش مشام
 پیوسته از دباغ جهان
 چه بسا که در دنفش مشام
 بگویند از دباغ جهان

قوت بازو و مسلمان
 گل افشانیم بین بدح وزیر
 بنظم از ان عمر مانند کیت
 ورق گشت رشک پر جبرئیل
 نه بل زو فزود آبرو و کیت
 نفس سر بر آیت انور شد
 ز دست قضا بنگر این نقشها
 که بر من نگوید هزار آفرین
 علی مدحتش هر چه دارنی بسیار
 امیر الممالک و زارت آت

است این مدح آصف ثانی
 بیایه سخن رخ رو بنضیر
 دو اتم کنون چشمه زندگیت
 قلم گشت فواره سلیل
 بود مسطرم چار جوی بهشت
 دماغم مگر تسکه طور شد
 بود دست من زیر دست قضا
 بر و باد نفزین ز عرش برین
 سوزان دل سامع از انتظار
 فلک رتبه نواب عالیجناب

۳
 کرد و بود زینت الاصدق
 ز دستش روان بین بار
 بی سخن از ان جوش طیب
 باز و بوس از جنان هم
 که از بیضه زنده بودی هم
 که از بیضه زنده بودی هم

در یکجا خواست ده یافت
 در یکجا خواست ده یافت
 در یکجا خواست ده یافت
 در یکجا خواست ده یافت
 در یکجا خواست ده یافت

کتابت از شاه سنجی
زین تو در خاک و در لاله
زین تو در شاه و وزیر
زین تو در شاه و وزیر
زین تو در شاه و وزیر

چه گویم از آن فیض و انعام عام
من از دیگر این حال شنیده ام
چه معنی و چه سیف و چه عید الرحمن
چه حاتم چه بنی چه دیگر کسان
چو دیدی بلک کرم را در پیش
ببانک و پشه دست بردیش بین
ز بندوق بازی اداسه عجب
درین باب گردوی آرد کلام
برین توده پرخ گر یک دو تیر
بزد و کمانش بود بیگمان
تو هر تیر او تیر تقدیر دان
اگر نیزه بازی کند آن دلیر
ز خنجر چو بازی کند در مصان
جدگان در بر فنی یک فنی است
چو از گفتنم بد حش هست پیش
مر او را بود ابلغ الوصف نام
علی خیز بردار دست دعا

کز و بر دلگه رویه یک غلام
بچشم خود این ماجرا دیده ام
نگرد و نه زین گونه اوزار بیم
که این همچو کوه است دیگر کسان
بدیگر فنون بین تو استادش
اگر مردی خیزم در پیش بین
ز رنگی است انگشت حیرت بلب
سبدل کند صبح عمرش بشام
ز ند خیزد از تیر او صد نغیس
کیاده کهن کوزه پشت آسمان
نخل زان سپر هاسه تهر بیدان
صف مهربانه گردد از عمر سیر
بر آمد و دل کوه از راه نات
ولیکن بهتر از ما و منی است
نخل گشتم از حسن گفتار خویش
وزیر محمد علیبه اسلام
بدرگاه آن و اهب کبریا

در سوختن چو مشغول از روزگار
معنی آرزوی جان پاک بود
که داد و نداد بر تو سازند در
تو دیار آن گوی زان نغیس
که از تو عبودت سازد و زیاده
بجز این درت بندت ک

ظفر نیک نواب عالی جناب
بعضی القاب قاصد الکفر
والفرجة میشد از کان الدین
در جامع العلماء و الجاهلین
عب الفکر و الفکر بار نافع
اخلاق و افکار الاصحاح
بسیار آله و له محمد امیر نشان

بسیار درستی ایوه خندان
نخل الجنة متواله
در نواح صوبه دارالفرانج
د صوبه بالوه تادریاس
زبده بجماعت یک کله
سوار و پیاده با سینه
و از او پناه صاعقه تارا ازین
را با همسایگان آن دیار

بچه با بزرگواران و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان

قوت الیهوت بنات النفس می آید نشسته اند بیدار که بگویم در می یازنی که بر سرش طبعی پر از حلاوتی
 بود آید به بالینم نشسته بیدار ساخته گفت که بگیر این نذر خداست بر خاستم در گفتم و آن مرد
 کسان گفتم که ساعتی بنشینید و وقتها که بنشینید که در تقایم درین لشکر بجاری رفته اند اینک
 میسزید بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهم بیاسخ گفتند که خوانمان با پیش میسزید
 اینهم نذر خداست حالا میروم بعد ساعتی چون تقایم رسیدند آیت یاسر یا یوسر خوانند
 گفتند لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء فی حق حساب
 طبق حلاوتی بود در آن بتبادل است کشادند و زبان بشکوه وزی ریان جاری ساخته
 به بجز تخریب نشادند دیگر در انداختن از زبان بعضی جهان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت
 لشکر که گوش خود شنیده ام غویض زبان قائم میگفتم میفرمودند روزی که از روزی که تفسیر
 خیمه تو میسزیدر لاکه در کان هندیستان اندر روزی ایشان خصم لغارت گریست خیمه
 هم بر پاگشت و در خیمه پندار بپیری منعی که این پیر زال کن سال شیت خمیده فلک آن خیمه
 حصانش پرورش یافته و در عهد طفولیت بار ناگوش شیخ جنیدی تافته سکونت میداد
 وقت چاشت ترکان مذکور حاضر می طیار ساخته که نان خورش آن از بقول
 آوردند بجز و تناول قبول فریاد برداشت کدای بر خورداران این بقول از که انتم
 آورده ایها یا نشان این یاد دارد و پیرکان که در آن سفره حاضر بودند بیاسخ
 کشادند و گفتند آری که از اینجا بیاصطده و دوازده کرده مرفوع بقول معلوم می آید
 پیر گفت که بعد تناول طعام هر کدام گریسته و مراسپ یافته و دو سه میل و کفند که

بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان

بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان
 بزرگان و بزرگان و بزرگان

دقت اند و قسیر جواب این
 کوی میجویم که از زبان شما
 غیر از تفسیر این روایات
 سید علی الحنفی نام بر بیان
 آورده و در زمان از آن
 که صاحب در زمین باقی
 و فضل سید بیان معلوم میشود

که محبت بر بند و خود را زود برسان پس سید الجابدین از لشکر مذکور کوچ فرموده بدر الخلافه
 شاه جهان آباد رسیده بشرف مصافحه و معانقه حضرت امام محمد ثانی شریف و مستقر گشتند و در اینجا
 واجب و تخم نشاند که از روی صفا و حضرت امام محمد ثانی که قبل از ورود سید الجابدین بدر الخلافه
 است ناظران این سال را که مقدم ظهور و بروز تائبان صبح ولایت طلوع غیر عظم خورشید است
 است خبر در سارزم تفصیل این احوال برین سنو است که تباریکه سید الجابدین از لشکر بصوب
 دار الخلافه شاه جهان آباد نهضت فرمودند در آن شب امام محمد ثانی چنان خواب می بیند که گویا
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه آله اوصحابه و سلم در مسجد جامع مکه مسطور تشریف میدارند و خلایق
 از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بحجت زیارت دوان و خیران متوجه شده اند اول از
 همه کسان جناب امام محمد ثانی بدست بوسی شریف فایز و مستقر گشتند سید ابوالصلو و ابوالسک
 آنوقت عجماء در دست میدارند و حضرت امام محمد ثانی میفرمایند که ای عبدالعزیز این عصاره
 بستان و بر زور مسجد نبشین خلایق برای زیارت می آیند حال هر کس پیش عرض در برابر اجازت
 بختم بگذارد جناب امام محمد ثانی بوجوب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم عصاره ختم
 مسجد نبشین و خلایق مو فور و مشکاثر که از هر طرف هجوم آورده استیدان می طلبند امام محمد
 حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و سلم رفته حال هر کس عرض میدارند و بوجوب حکم شریف گویا را
 میگذازند و گویا باز میدارند صبح گامان امام محمد ثانی بملاقات حضرت علامه علی شاه که از جمله
 خلفا حضرت شمس الدین شهید که مشهور بجز انظمه روحوم اند رفته این روایات بیان نموده
 تفسیرش خواستند سید علی المرتضی پاسخ گفتند که طرفه ماجرا عجب حالتی که صاحب یوسف

در اوقات حضرت سید بیان معلوم میشود
 علی الصلوة و التسمیع بخلاف از وقت
 و اوقات خیر است و در سال گذشته بود
 که صاحب در دست اینک این حال
 و غیر از دست شایسته از در آن
 شایسته در دست خیر است حضرت

آباد شده و در همین مسجد که در
 بالارفت مسجد خندان و کوش
 شد مذاق ناقص است لایق
 سید تقسیم و در این اوقات
 ایشان با سوال از علی حجت
 که در دست است و در وقت
 سید تقسیم و در این اوقات
 ایشان با سوال از علی حجت
 که در دست است و در وقت

شرح کتب اربعه از کمال انکسار و فراغت
 فخر الشکرانی بحسب سید الجابری
 نوشته فیض شریف در کمال
 نقطه بیست و دو در بیان احوال
 علی بن احمد و احوال خود و سید
 الجابری بن عبد القادر عقیلیت
 از مولانا علی بن صاحب تبرکات
 زود کرد که سید علیت که کتاب

در جواب مولانا عبدالحی هاشمی فرمودند که شرح و بیان این مدارک که کتب تصور اخلاق شرح
 احیاء العلوم و غیره اسلاف کمال تشریح ربیان فرموده اند بجز و علم حصول این مقصد در حصول
 این مطلب بدون توسل مرشد کامل خیلی دشوار بلکه قریب محال اگر عاشق این معشوقی بنده است
 این جوان تازه دارد که موسوم سید احمد است بشتاب کرمیت استوار سینه خندش فریاد مولانا
 عبدالحی صاحب بعد اصفا و این کلام طلب مقصد و مراد خود بشناختند و کمال فراغت و انکسار
 در خواست این مطلب عظیمی و تأریب کبری کردند امام الجابری بن کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله
 موسوم بحقیقت الصلوة که صنفه آنحضرت است بیان فرموده هنگام کلام بر این مرام نمودند
 که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگو راست نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت الایمان
 راضی علیه وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین بر آن تعلیم آن امامت فرموده اند سید خیر
 تحمیه و در رکعت نماز بافتدایم بر بند مولانا عابد الرحمن بحسب المأمور بعمل آورده تحمیه و در رکعت
 نماز بافتدای آن عالیجناب بر بستند درین مقام اکثر انجالی به مقام بیان میفرمودند که آنچه در آن
 رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود ندیده ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف
 اجازت خواسته بنجاده نوشتن یافته آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعانم تمسیدان
 مولانا ممدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة است
 سن و شرح بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بنجده است سید الجابری بن
 بشناختند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فراغ صلوة مقصد و مطلب خود
 یا نتند بعد انقضای هفت عشره هر دو کسان عزم راسخ و بهت استوار بر کرمیت سید الجابری بن

شرح کتب اربعه از کمال انکسار و فراغت
 فخر الشکرانی بحسب سید الجابری
 نوشته فیض شریف در کمال
 نقطه بیست و دو در بیان احوال
 علی بن احمد و احوال خود و سید
 الجابری بن عبد القادر عقیلیت
 از مولانا علی بن صاحب تبرکات
 زود کرد که سید علیت که کتاب

۳۵
 روایاتی صادره از جناب
 مولانا عبدالحی صاحب
 رحمه الله علیه علیه افضل این ایچان
 بیست و دو است که گویای بیست و دو
 من در چهار سال این ایچان بیست و دو
 ام چون خلیفان یکبار این ایچان
 در مکان اوقات و غیر آن بسوی

در بیان احوال خود و سید
 الجابری بن عبد القادر عقیلیت
 از مولانا علی بن صاحب تبرکات
 زود کرد که سید علیت که کتاب

بجارت و شایسته جناب
 ایجاب این امر سعادت ازلی
 در این قصیده طبع از مطلع این
 سال که مناسب سخن بود عجاظا
 در این شهرت نام المجابین
 در این قصیده
 در این زلفوت جانبی از آن

ربانی اعظم بر سر حجاب لیل بر دم برویاق سجاده تعالی گمان کرده اند همین دلیل
 را نیست چرا که رویت او سجاده خصم و صارت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون
 اشباح و بیساکل اصلا و مطلقا ممکن نیست بلکه این قبیل محالات است باید دانست که بدون
 همین اشباح و بیساکل حاجت معنون با هیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمیده اشباح
 و بیساکل ایشان را همین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن تکلمین در رسته بیساکل و اشباح
 بذات او که عبارت از با هیت اوست بوی مضامین سازند و منسوب کنند چون دست زبیر
 چستی که بعد انتقال روح میگویی که این لاشه زید است از میخاطر حسا معلوم شد که زبیر
 است و لاشه او شی دیگر چون این تقریر در پذیر که نمود حی از آن بخیر تحریر و تقریر در آمد
 فرح صالح معترضین گردید بر سطحی از ایشان که با مضامین بهره داشتند و سعادت ازلی
 نصیب ایشان بود و توبه و استغفار لب کشاده در رفته بیعت سید المجابین بر گرفته خود را
 مزین و مجلا ساختند و بنده از ایشان که بخیر یا چهل مضامین مخیر بود در هر سکوت بر لب
 در زوایر معمول از خلفا متواری و مجبور گشتند سیدی شیرازی علیه الرحمه حبال ایشان
 پیست گردید بر روز ششم چشم پیشه آفتاب چه گناه و بدعا نفاذ عقده بیعت اکثر علمای
 علم شهرت آن آفتاب عالم گرد و قصبات و قریات حوالی در آن خلافت مرفعت گشت بلکه سر فلک
 و از طرف خلایق بسیار مورد بشمار که اکثر علماء و فضلا بودند مثل مولانا و جیل الدین حکیم
 سفیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیره حضرت
 شاه اهل الشیراز شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پدلت رسیده

رب و شایسته جناب
 از چشمش بر این
 بزرگوار
 در کلمات و مضامین چون شایسته
 بواجب نظر زلفا از آن
 بر کمال شکر حال
 ۵
 آن سهاور شد که در آن
 فرد در غنی از فضل تخلیص
 رشک طوبی انشت و در بارگاه
 لانه زبیر بسیار پیوسته
 بچو جمشید بسیار آمده
 ای ناخوانده با غافلان
 اسعجب در پیش و کار آمده
 بلاست از نشان چشم که چون
 عالی اولاد خردار آمده
 از بسیار سنی عیسی
 در جهان اینک پدید آمده
 لوی از ب ابراهیم از غار
 از بی قلم الصادق ارب
 از بی با ذوالفقار
 با طام نفسی با ذوالفقار
 از اسافل کفاره آمده

نظم دین نمود و دولت فراد
 دین در نظام و در شاهزاده
 زمین که در فضیلت بود
 زمین که در بیار آمده
 بازل و کامل نیکو کار آمده
 بازل و کامل نیکو کار آمده
 سیدالسلطنه شاهرخ ارید
 سیدالسلطنه شاهرخ ارید
 شاهرخ اعصار و اعصار آمده
 شاهرخ اعصار و اعصار آمده
 هر که یک جزو صفتش را پس
 هر که یک جزو صفتش را پس

شمع بزم آبرای ابرار آمده
 چون حسین این نور ابصار آمده
 عابد انرا میر و سردار آمده
 بهتر تمیضان نمودار آمده
 هر که زمین جعفر با بکار آمده
 مالک فرعون اشدر آمده
 وارث ابرار و اختیار آمده
 هر چند الله چه سردار آمده
 کفر و بدعت زو و گونار آمده
 زانکه دستش دست جبار آمده
 رهبرم اندر شب تار آمده
 چشم او زمین نور بیکار آمده
 کان معین دین مختار آمده
 کان فرید و هر و اعصار آمده
 چون نظام الدین دین دار آمده
 ابن عرفان بین شکر بار آمده
 بدعت از وی خوار و فی النار آمده

یا که حسن العجبه با حسن و خلق
 خلق را سوئے شهادت برین
 همچو زین العابدین آن شاه دین
 همچو باقر بجزر و خار علوم
 سید احمد جعفر است آن جعفر است
 کاظم الفیظ است موسی زمان
 هم تقی و هم نقی هست آن امام
 جمع شکر بانمود او و عکریست
 مهدی و قتش اگر خوابم رو است
 عروة الوثقی است رو دستش بگیر
 پنج شانه مشعل است آن دست
 کور مادر زار از و س چه سود
 احمد و الله عبد القادر است
 بختیار او است قطب الدین او است
 او است سلطان المشایخ لا کلام
 صابر و شاکر نصیر و دین حق
 سنت از و س خوش رواجی یافته

بلخ احمد علی قوش شایسته
 زمان بدوش نوره گشته آمده
 دین و دولت آن شخص شایسته
 آئی نیاید رسالت نهایی
 در عین و آن در بعضی مینویس

۳۸
 گفتند زین و سوره آیه انوار
 حکومت و در زین بود در کربلا
 نواره و در این کجا زار و زار
 در اخلاص و صوفی و مفسرین
 بیان معجزات نبوی پیوست
 نذری بعضی اوقات بود بجزوی

که سوره داشتی شایگان آید
 زلال نیکو کار چون حضور پدید
 چشم بخت رسیدن نمی زیم
 ذاری با این کربلا جلی
 مشتاق از این ایام استند
 دنی الله قدم بخسارند دراز
 قدم بخت از دم خورشید خوارند

دلیل عزای سید و فرزندش
 کاتبه المانی کند اربعین
 خود نوازش بسات وارتین
 تاز و فرزند زود با بقاد
 در کتب سینه با بقاد
 حافظ حسین شید در اول اعجاز
 فرزندان خود بودند با باغ
 انتقال بود که خود سید

بعید از ضلالت گرامی و غزای دوری و سکین نوازی خواهد شد چون این کتب در اسلام
 بسیار جمع گشته اند حضرت همه ابوساط مولانا محمد اسماعیل علیا رحمة والرضوان بخدمت
 امام محمد شین فرستاده اشاره و اجازت جستند حضرت امام محمد شین خندان در فرخان
 دستاری سیاه و پیرنی سفید که ملبوس خاص بود و از دست مبارک الباس ساخته حضرت
 فرمودند اول تعصب پلنت که اکثر عشار و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل البیت
 قدس سرهاد را نجاسکوت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلق
 و فرزایات و نسا و جواری و خدم و وعید بر شرف بیعت مشرف شده از بدعات و رسمیات
 قدیمه یکبار دست برداشته روشن سنت سنی اختیار نموده همه با جمع شده عهد و

بیان شدید با بیان غلیظ بنیمضمون نمودند که هر که از برادران ما در بیعت امام الهی
 دست نبرد و از رسمیات قدیمه که مگر بدعات شنیته مخالف سنت سنی است تا نبی نیز
 نشود و قاطبته ترک نمایم اگر چه اقرب باشد ترک مواضات و قطع مناکات و حضور و در
 صورت و حیات فرض و محتم باید دانست چون این معاطه فیما بینهم وقوع یا نت کلام مقاد
 و مطیع گشته دست بیعت تشریف در دادند و هر کس حسب مقدور خود بهماننداری آن
 همان صورتی و فطوری نکردند و بهفته نگذشته بود که اکثر اشخاص متعلق آن
 تصبیح عزایض و یککاتب بطلب سید المجابدین رسیده با بحث تکلیف تمام رنج بر
 با مکن و مسکن خود باشد ازین تعصب نهضت کنائید همین وتیره در نظر آباد
 واداری و سهام نپور و کد مکتب تیرام پور و بانس بریلی و شاه جهان پور و شاه آباد

شان بود و استاد ستم
 خود که در سنه ۱۰۷۸
 دیناری شایسته و قاری
 لای دلاری و از بیری
 دانش حضرت سید المجابدین
 کمال نفاست و بلاغت
 اعلانی هم داشت فرست
 کتاب بکته آنکه منظوم است
 نصیحت فرموده و چون آن

تحقیق و شرح و توضیح
 اخصاص و اصحاب و اعیان
 خود را داشته اند و در این
 و بطیفة باختصاص
 و شایسته و جلای این
 و کاتبه المانی کند اربعین
 خود نوازش بسات وارتین
 تاز و فرزند زود با بقاد
 در کتب سینه با بقاد
 حافظ حسین شید در اول اعجاز
 فرزندان خود بودند با باغ
 انتقال بود که خود سید

حضرت معتمد میران کرمان
تقدیرا بسبب الطیبات و شکر علیها
از سبب خاندان سنی از آنکه از این
موجبت کبری و عظمتی تاریخ
الباک نشسته بودند که در کمال است
در سازان طرف در یک جا که
وقت ذخاری دارد و در آن
بخت نازم با دریا در بخت

وقت سید المجاہدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شد چون متصل مجلس شریف رسیدم و او آن
حضرت شیندم گفتیم با این حال صحبت حضرت مولانا محمد اسماعیل شهید فرمودند که اینجا تجلی پرگانی شما را
بهم تماشا کرد نیست حضرت دستم گرفته بجنب شریفینا خویش جا داده فرمودند که نشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی می یافتیم که ابواب سرور و شادمانی برایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بنجر و غافل اند چون نشستیم که بیان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درین وقت
براطفال غمور در سال و تمامی نسا در حال مع بنده نوعی شدت جوج است که از بیانش زبان
مقال فاضل و جناب که کوه و قمار و طوطی و محفل اصطبار و توکل اندر این سخن و نحو م و آلام
هموم را گواری میفرمایند چون رقبایان که ازین زیور و مطلق عاریت احتمال این اتفاق
طاقت نمیدارد و خدا را بحق قرابتی که میان ما و شماست تبرع دعا از کمان محبت و الا بر کشاکش
دو سه روز این بر بطن شود و قوت لایموت بایان درین ایامی که ابواب خلاق
و اسباب من کل الوجوه سد و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجام مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب محبت
الذیوات سلسلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب کمال تضرع و زاری و کجک
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمت داعی و مسائل شدند که از ساعت بخومی گذشته
بود که بقصد انقباب سحاب از روی جهان آرای عروس غناب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدا دست مصفا و منور گردید و پرو نالی آن عروس پرده
نشین لائی تابدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پاد و فلک و دوازده ساخت

حضرت شیندم گفتیم با این حال صحبت حضرت مولانا محمد اسماعیل شهید فرمودند که اینجا تجلی پرگانی شما را
بهم تماشا کرد نیست حضرت دستم گرفته بجنب شریفینا خویش جا داده فرمودند که نشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی می یافتیم که ابواب سرور و شادمانی برایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بنجر و غافل اند چون نشستیم که بیان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درین وقت
براطفال غمور در سال و تمامی نسا در حال مع بنده نوعی شدت جوج است که از بیانش زبان
مقال فاضل و جناب که کوه و قمار و طوطی و محفل اصطبار و توکل اندر این سخن و نحو م و آلام
هموم را گواری میفرمایند چون رقبایان که ازین زیور و مطلق عاریت احتمال این اتفاق
طاقت نمیدارد و خدا را بحق قرابتی که میان ما و شماست تبرع دعا از کمان محبت و الا بر کشاکش
دو سه روز این بر بطن شود و قوت لایموت بایان درین ایامی که ابواب خلاق
و اسباب من کل الوجوه سد و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجام مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب محبت
الذیوات سلسلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب کمال تضرع و زاری و کجک
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمت داعی و مسائل شدند که از ساعت بخومی گذشته
بود که بقصد انقباب سحاب از روی جهان آرای عروس غناب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدا دست مصفا و منور گردید و پرو نالی آن عروس پرده
نشین لائی تابدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پاد و فلک و دوازده ساخت

کس را باین مان رسانید
سازان قوم الصدراخت
از شده لادار کرده جبار نو
پلا شده همون وقت نیست
نموده چند شتی میسود
کس را باین مان رسانید
سازان قوم الصدراخت
از شده لادار کرده جبار نو
پلا شده همون وقت نیست
نموده چند شتی میسود
کس را باین مان رسانید
سازان قوم الصدراخت
از شده لادار کرده جبار نو
پلا شده همون وقت نیست
نموده چند شتی میسود

اینست که در خان بیست و نه روز
 سید الهامین اندک هر یک از
 سید علی محمد قدس سره
 در پنجاهی یک روز تمام مضار اولاد
 بیرون یازدهن دی در روز
 مضار همان پنج نفری بود
 نود و نه ماهه می شود در شانم حضرت
 مشک که اندازه قبیل مردی
 از می استخوان در زمین زنده

بنده را که در روز تفضل شریف شسته بود طلبیده آنقدر در راه برستم تا دنفرمودند که ای صبح
 بگیر بنده بجزیت معروض داشت که از این سنگها چه کتابد یا اینکه طالب طعام هستم هر چند که این
 بقدر سبب وصول رزق است ما را رزق می باید حضرت یکس دوسه روپیه داده بود
 بازار فرستاده دوسه کسلی با وی همراه کرده باتباع کچه هی امر فرمودند قصه کوتاه چون
 وقت کچه هی از بازار آورده طیار کنانیده بصغیر و کثیر تقسیم فرمودند با مراد ان چون
 بمحصل شریف مستغرق شدم حضرت خندان شده گوشتم المیند و فرمودند که اکنون شتهای
 طعام هم میداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ اید
 هستم حضرت ارشاد فرمودند که ای پست همت بمعانه این نقود مدت یک هفته چیست ما
 نام عمر برزانی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتماد داریم که اگر در فیانی ریگستان سنده
 و بوادی عرب که اصلاً و طلقاً آب و دانه در آنجا مفتوح و سبب با جمیع ساکنان هفت قلم
 شکر که همین زیاد از آبادانی دران ویرانی با حسن و جود همیاد موجود خواهد گردانید
 آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کار و با ستخوان رسید حضرت در اول با مراد بار چار
 کرباس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جرد خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
 خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
 الرحمه نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر تقدیر که بهم رسد و بر باید نهاد
 و از تعداد و حسابش اجتناب نام باید نمود هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
 بار با مولوی محمد یوسف علیه الرحمه از اهل اناس میگفتند که از مدت دوسه سال هر قدر

بود در وقت بیست و نه روز
 که پیشتر پنا دارا بیسکالار از آباد
 ایداد خود دست یازدهن روز از شانه
 ایلم بلکه تا شتران اینم فرودیده
 ایلم که حضرت سید علی محمد قدس سره

اینست که در خان بیست و نه روز
 سید الهامین اندک هر یک از
 سید علی محمد قدس سره
 در پنجاهی یک روز تمام مضار اولاد
 بیرون یازدهن دی در روز
 مضار همان پنج نفری بود
 نود و نه ماهه می شود در شانم حضرت
 مشک که اندازه قبیل مردی
 از می استخوان در زمین زنده

شفاق شده و در شیرینجا
نخاندانیند با ادا ان کجا
نصیحت چون در آن حکام
عادت شریف بود که آن شریف
از جمع کرده بخلقی نشانیند
و بوجه خویش علی حسب ایتم
نویسید از آن روز تا این حال
لیکن فرموده مولانا علی حقا
مولانا محمد اسماعیل شمس الدین

سیدالمجاهدین در جواب سید عیان فرمودند که حضرت جد امجد م این دعا بنا بر آن کرده اند که
اولاد ایشان با از جاوه شریعت بیرون نگذارند و بسبب اختلاط دنیا و دنیا داران مورد
اعتیاب آسمی و به سبب غضب نامتناهی او نگردد و قول سعدی یا دندار بد که بدر را عمل بسیار
اما پس گوی دار است اگر کلام مجمع شده دعوت و موافقت بدین معنی مو که کند که گوید
ارباب ضلال رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکالت پیرامون نباشیم و از افعال
ماضیه توبه و استغفار نائیم البته این معنی از قوت بفعال نخواهد رسید و خلستان احوالشان
بار و زو خواهد گردید هم قبول کردن آن مقتدای عصر بعد از آنکه عصر بر م قدمه سید
مجد خوشی باشد معتقدان شریف برده مخاطب با اعلان شده ارشاد کردند که با جناب بالا ریاب
انجاء مردم شما مناجات میکنم شما این کنید بالا خر همین کردند و در سه مانع قضی نشده بود که اکثر ایشان
بکار نظام گفتند و شل سولان اکثر بیلبولیت که شرح عام بجا بعضی زاید از آن جا که دیده برادر خویش
فازر گشتند ذکر و یای صاوقه سیدالمجاهدین و نمودن مکاشفاتانی
در آن ایام شب سیدالمجاهدین خواب دیدند که گویا پشتهاره هیزم است و اکثر مردمان عمرم
وارد عمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرنند و در آنجا زوجه سید
محمد حق منفور و م حوم که تذکره ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفرغت و لجاجت تمام بان محترمه گفتند که بیایید من و شما شریک شده
این پشتهاره را بر داریم و بخانه آریم و تمتع از آن بگیریم آن محمود و بنظر ثقل آن
ازین امر با او انکار نمودند و چون سماجت سیدالمجاهدین از حد و غایت گذشت

در آن روز که در آن وقت
تعبیه دیده ام پیش رفت
کما در بیان در کونان از آن
صدقش بر آن از چو آن
سیدالمجاهدین خواب را بفر
تقریر از آن در دستشان با جمعی
۴۳
بر بگ بیان تفکر و حال فرود
مضمون این بیت نبی نامها
بعضی رسانیدند بیت
که فرمودی از لطف خود
بم از لطف خود سارا تقیر خواب
حضرت فرمودند که گویا
خواب بر آرد دم بفضناری
بگانه تیوه این غل بلو در
ازدی متع خواب نشود از آن
با انعام در آن دستم
لا ازدی به در فرخام
دین غیر خواب از لب الارباب
پنهان کنم که کیم فرماید
نظرم بسبب بیانشان است

که از دست برایش و بعضی از کلمات
 بیجان هستند در بعضی از کلمات
 ضمایق انشایی بلکه اینها
 هم آتش را در دین زدند و بود
 خلاصان موعظا کسب کرد
 مزاره بالکبری این بود که
 سالی آن نبود که زبان
 گوید که سالها در علم
 بود و وقت نایب در علم
 شریک در مسموم در علم
 جلیس در مسموم در علم
 بود در مسموم در علم
 در مسموم در علم
 سر نهاده زندان در مسموم در علم
 آمد در از مسموم در علم

و حیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی و طعام دنیوی و حیات دنیوی و همک
 و موقی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است بسبب حیات اخروی است
 پس بدانید در آگاه باشید که بعضی امام آبی که مخصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
 و الحان است اهل دیار یا که بنده و شان است خصوصاً شرفا و نجبا و اهل غافل و از
 سخط آبی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطبه ترک نموده بلکه فاعل و عامل از مسیوب
 مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد و خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
 گشته یقلم رو بر راه نمی آرند و منافع و مضار آنرا یا آنکه ملو و مشون از حکمت بالغه
 است برابرش نمی شمارند بنحله آن ترک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
 آیت کریمه است و اتلکو الایامی منکم و الصالحین من عباد کرم و اما آنکه
 الی آخره انتشار الله تعالی و بحوله و قوت ابراسکین امر اول بر خود و اهل بیت
 خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب و عروسن بیامکار این مقصد از احتجاب
 قوت سندان را می طور و بر روز خواهد گردید و بعضی خواهد رسید آن زمان مقلدین را الهام
 خواهم ساخت الحال بدیگری مشکلف نمیشوم تا دور و عید انامرون الناس بالبره
 تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام با انجام رسانیده داخل و نتوان
 خاص گشته با حضار مخدرات خود و مستورات عشا و قباصل خویش که بشری بیعت
 جناب فیض آب معقود و بودند امر انفاذ یافت امورین حسب الامر کار فرموده بمجلس
 حضور و جمع گشته اند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواظبت ارجهند و

۴۲۷
 خیز و محتبنا و بی
 که از قصد آن بخار رسد
 در از شرفا تا بیخبر
 ما چهل روز شرفا تا بیخبر
 آن چیز است بی نکاح
 مانای بی بیوگان خصوصاً
 بیوه که جوان باشند از نکاح

آنرا فتح و باج و شرف است
 که سندان کفر و شرک است
 یا چنانکه از اهل اولی
 بازاری انگاشته زاننده
 ناسقه دانسته و خطا باره
 بیوی و مطعون شامان چشم
 بصارت ایشان کرد و بیچاره
 ایشان زنده در گورین است
 ایشان را صبر از آن خطرات

عنوان صحیح است و در این باب
 نظر کرده و یکبار از انبار
 در این کتاب کاتبان را
 در این باب کاتبان را
 در این باب کاتبان را
 در این باب کاتبان را

حضرت خواجہ کائنات علیہ السلام والصلوٰۃ منتہی و عابد میشو و حیف و نیر از انوس نمی
 دانند که اموات المؤمنین کلمہ جمعین سوای جناب صدیقہ علیہم الرضوان بہما شہد بودند
 کہ بشری بہم بستری خواجہ کائنات مشرف گشته اند با جماع این کلمات طلیبات جمیع مختار
 یکسر ہر سکوت بر لب نمادہ بخانہای خود رفتند روز دیگر باز با حضار آنها حکم نفاذ
 یافت جمیع ایشان عموماً و سجال شریفہ خود خصوصاً کہ عمیرہ یوسف حضرت سید محمد سہمت بودند
 بکمال ضراحت و لجاجت و غایت انکساری و سماجت معروض داشتند کہ بخدمت آن
 مخدومہ قباب عصمت رفتہ متفق اللفظ والمعنی شدہ در باب نکاح و تزویج با من
 باقصی النایت فہا سیدہ و دقیقہ از ذوق نهایش فرود گذارند و این ہمہ ای اوج شرف
 و عزت را در دام آرد ہر یک از شمار روشن و پدید است کہ تمیل این عمل ہمای خطوط
 نفسانی نیست اہلبیہ جلیلیہ حلیہ من بزور حسن و جمال آراستہ و تجلیہ تقار و بصمت پیرا
 بلکہ برای اجزای سنت سنیہ و اندام قوام بر حجت نامرضیہ رسوم ہندیہ است ہمہما
 فرمودہ عمل نمودہ در باب انحلال این عقدہ مالایخی غایت سعی و کوشش را بکار بریدہ
 رہ بجای نبردند مدت دوسہ ماہ در ساحت این در عامہ رکب سعی و کوشش را بکار بریدہ
 جولان نمودند عاقبت الامر عروس مقصود را بمنضمہ ظهور و بروز بجلوہ در آوردند
 روزیکہ سیدالجابدین را این آرد و حاصل شد کلاہ افخار بزرگ و ہر چرخ دوار و
 عرش کبار رسانیدہ در جامہ منی گنجیدند روز سیوم ازین طوسی معلی دوسہ ہشتیان
 چابک دست بلاغت نشا از اطلبہ داشتہ مناشیر کثیرہ بمضمون واحد کہ بسودات

اجرای این عمل تکبیر بود
 تقدیر شد بدین طریق
 باقصی باقصی القاب
 بود در باقصی القاب
 بعد از قضای شہرت از آن
 بعد از قضای شہرت با من

۴۵
 قاصدان بشارت فیض شایان
 اجزای این عمل نیز از دست
 اخیلان آن مکان در بویاب
 مناشیر فیض تاثیر وصول گشته
 چنانچہ سیدالاناجیل فیض شایان
 جولان نمود سہیل شایان
 نکاح نمود با اجرای این عمل در

آن روز ہم آرد
 کلمات منظمہ
 در این باب کاتبان را
 در این باب کاتبان را
 در این باب کاتبان را
 در این باب کاتبان را

داد و انصاف از سواد تمام نهاد
 ز نژاد زمین عالی است که در انصاف
 یا آئی باغ رضوان عالمی بود
 صدر خست تا بدین خوش بود
 در آن خاصه شیعیان
 بسیار با این ان
 ظهور که اوقات آن
 عالی نشان با هم خلاق
 کون و مکان

و ایما سخنان ز ریش خوش می نمود
 داد جاگیرش مزید از مهر فش
 بهیچ سید مرشدش پنداشته
 روز و شب میداشتی شادش ملام
 آن شهیده نیز از حکم قضا
 بعد از آن جام شهادت را چشید
 مردمی یا بد شهادت از خدا
 استقامت ساسی بقیدش شنو
 شد هویدا یک بیک آثار فوت
 لیک ذکر قلبیش در جوش بود
 می نمود آن مقتدای محسنات
 آمد اینک زود تر تحریر ساز
 آمدی اندر نماز آن دین پناه
 تا دم آخر سرش وقف سجود
 کان عقیقه از جهان رحلت نمود
 شد بخت بهنشین فاطمه
 خواستم از طبع خود تاریخ سال

آن وزیر اعظم در یاسه بود
 رشک ابر بهمن آمد چون کفش
 هم بنقد و جنس شادش داشت
 نذر در عیدین میدادش ملام
 ناگهان در شهر تو تک آمد و با
 یک شب دیگر وز بیماری کشید
 گفت پیغمبر که هر که در و با
 گفتم این اجمال تفصیلس شنو
 طاقش چون طلاق شد در مرض
 گاه بیپوش و گاه باهوش بود
 و سبب تقیثش اوقات صلوات
 گر کیس گفتمی که مان وقت نماز
 او نیم ساخته از تکبیر گاه
 استقامت راهی نازم که بود
 کله گویان وقت نصف لیل بود
 چون بخیر و خوبیش شد خاتم
 قصه کوه بعد صد رنج و بلا

شد و در تقصیر با او کسین
 سید ابی طالب حضرت
 ای پیام شرقی است در آن تقصیر
 ای آنان مثل بولهار خلیا
 ۲۶
 سر حاکمان را و انصاف
 و بختدان گروه شقاوت
 پاره مولوی دلدار علی
 آبار او بیشتر از عهد پادشاه
 شاه محمد زین العابدین
 داشتند از عهد پادشاه
 و اشعار و خطام دنیوی
 که در سبک این زینب
 و شهنشاه از عهد پادشاه
 سوادت خاک را وقت باقی
 بود چون عهد بران الملک
 ارشادان بسبب ضعف سلطان
 پیوسته با استقلال

برای امامت با اولاد خود
 سیاه خا بر سید و آوازه
 این شورش و غوغا تا اول کتب
 خواهد رفت آن زبان آتش
 این فتنه آینه زینت
 بنیان ساز نام و شرف
 ز یاد بوشند و عیث برای دیگر
 سنیان تا بوسم القیام تا چنانند
 مقلدین و محققین محزونانند

امارت خود ممکن گشته اما برای طلب معاش نذیل محمد مذکور متعلق گردیدند
 یک قلم سفیر و کبیر زنا و پیر معافی صدر و پنجاه وسی و چهل بگیرد ارضی مذہب قدیمه صحیح
 خود به مذہب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بسوی خود گشادند و غلوه
 تعصب در آن کرده خسران نپزوه بیشتر از پیشتر پیدا شد بعاینه مخالفت مذہب پر رشتہ
 بلادری را قاطبہ القطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه باجراست که آن زمین نفس
 آگین را اگر نمونه معظمه گویم رواست جنت آنکه سید المجاہدین تحقیق که خلیفہ دو شاد
 سید المرسلین است اذان زمین بر خاسته و حکم آیت و کذلک جعلنا کل
 نبی عدا و من الجرحمین و کفی بزینک هادیا و نصیرا آنچه ایشان دلدارگی
 که تخم رض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار بهند و ستان رخنیه بمسند و راشت ابو جمل
 و عقبه و شیعه بنیشتہ ہم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاہدین غور شد و اکسان
 اطراف اقامت بهند و ستان را با نوار هدایت و ارشاد روشن و مستقر نمود و دیدند شیعه که
 از هر چهار جانب خلایق بشمار خضر صاعدا و فضلا و سادات و نجبا احرام آفتاب و الاحرام
 بسته از نمل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی رفاقت اختیار نموده و بعضی جمع
 وطن کرده سیر و ند آن مجتهد مع اتباع و اشباع خویش خفاش داران این انوار محروم و
 بی نصیب گشته انگشت وار بر نقل فیض و صدی طسید جز این چاره ندید که با انخوان و
 اتباع کساکن قصبه مذکور بودند تا کید تمام و نقد الا کلام از تمام نمود که درین محرم
 برگزیده در محله سنیان چنان شورش باید انگشت بلکه خون دوسه کس باید ریخت بالیقین

این با سپرفتن سنیان
 داود که در ششم روز نام
 در حلقه کمالان
 در حلقه کمالان
 در حلقه کمالان
 در حلقه کمالان

افعال و افعال با منظور است
 در فضا خود با ساکن باشند
 و ایاری یک روز در قنار شتر
 و باغات قصبه منقسم شود بار
 حکم اهل مجتهد و اولادین
 سال بیست و نوبت نماند گشته

دیگر که در اتم دستم من خواهم
 شادمانی خویش خواهد دید
 سنیان دست و پا چیده
 و مضطرب در ایسمه گردیده
 دست از ابرو دران خویش
 دست از ای بی کف افسار
 دست سبیل از انجا سببش
 سید المجاہدین را در آن ساقط

بخت این فتنه و آفات
 فزوان و جویان که یکبار
 کبر که فلان پادشاه
 رسیدار جان من در حفظان
 کردید به پیشین
 از خواب رخاستندم کرده دست
 و در آن زمان که در فتنه
 طوفان در بندید در فتنه
 بعد از دو صد که فتنه پیاپی

حضرت سیدالاجادین در جواب برادران ابووفان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که شما
 بنده صیرم بصلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود انشاء الله و در
 با مخلصان و تابعان خویش از اینجا استعاض نمودند برای شرکت شما یان خواهیم رسید و از
 عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عزوجل بخش المواقات جماد و قتال فی سبیل
 درخواست سیدارم از قوت بفعل خواهیم آورد چون این آوازه الهالی بر می و ساکنین
 طلعه آن مکان و اذنانان چهارگانه که اکثر مردمان آبابی آنجا میبودند بگوش ایشان
 رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالم ایشان کل
 و مسلح گردیده بر فاقه پیوستند تا ز عشاء در تصبیرای بر می داد فرموده آن عالی تبار بار تقار
 جان شاکر که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه تصبیر آباد گشتند قبل از دیدن صبح می افتید
 در طیار بی نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و در بخت
 اعوان و نصیر مشغول و مشغوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سیدالاجادین نومید شدند
 دست از جان شسته و توابع خانان و زن و چکان نموده هر یک با قرهای خویش وصیت
 کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود یا بناجات و دمان شسته دستوراً
 مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلام بانگ بلند بتره گویند و از
 ضرایح کاو به که فی الحقیقت هنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
 پرده نشینان سنیان بر بصلهای خود شسته بعد از ای رکعتین سجد در دست گرفته بدرگاه
 غیبات استغیثین و کاشف کرب المکرمین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

این مشغول نشدند چیزی بپند که
 سیدالاجادین با اینجا سوار
 پیاده می آید از یک سو
 در زمان که این مخلصان
 این فتنه بی وفرت لاری
 ۲۸
 بوک بجا پیوستند و مخالفین
 پشانه به رخاچ چون گشته
 که بر این چنگال را بنیاید
 اینتر که کانهم خستند
 فتنه صی قوت و دست از باری
 تاض و راه از جا بپوشید
 داخل تصبیر می چون و با پیوسته
 خانهای خود در پیوسته و فتنه

در این ایام با هم بافتند
 در این ایام با هم بافتند
 در این ایام با هم بافتند
 در این ایام با هم بافتند

باید دید و احدی چو بی بی
 ایام نهند با صدی با اولم بی بی
 کسند باز از قطعه برایش
 جانها هم که برین قدم شریفان
 بیاد شاه جاری بود در افتاد
 از دست خود ترک ساختند

باید دید و احدی چو بی بی
 ایام نهند با صدی با اولم بی بی
 کسند باز از قطعه برایش
 جانها هم که برین قدم شریفان
 بیاد شاه جاری بود در افتاد
 از دست خود ترک ساختند

سجین و یکبرن با و قاز تمام رونق افزود ز قصبه شده ادل مسجد جامع تشریف آورده هر یک
 بدو گانه تخته مسجد شغول شدند بعد ادای نماز در همین مسجد که گویا بر رخ بین سنی و شیعی
 است همان طور مسلح و کلن نشسته اولاً تمام هر یک میان را فراهم نموده بناگردد و سباله ارشاد کرد
 که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس در این مکرده بازداره
 اعتدال بیرون نه نهند و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما مجادله
 و مقاتله تن در ندهید بعد ساعتی بزبانی شخصی من و معتبر پیش پوستان مخالفین پیغام
 فرستادند که یک یک بیس از هر محله اگر بملاقات ما که مهانیم آیند بعد از برادر بروری
 نخواهد شد و اگر رضایقه فرمایند اجازت دهند که خدمت شما بیان مسرت و شادمانی حاصل
 کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش من الیهم رفت بازند کفار فجار که لشکر رسولانند
 بشنیدن پیغام بر آشفتند و بیاسخ چنین اب کشادند که از آن خارجی بگویند که ما را در
 عین تعزیه داری انما اطهار خارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و
 حسن گویند راهی دار السلطنت میگردد و بواسطت مجتهد لوی این فریاد و الوعیاش
 تا سلطان وقت رسانیده سزا این کرد از ناچار که یزید با بکار هم نموده در آغوش شهادت
 آنخوان انصار شمانوعی خواهیم نهاد که اثر آن تا بدمان قیامت خواهد رسید و بخت آن بر
 دیگران خواهد ماند بعد تمام این بیانات و ترمیمات و او یلا و استیسا بلند کرده دستار
 از سر نهاده و چادر بار افشانی نموده و در علم و تعزیه خفیه سبکبار بر داشته راه لکنور گرفتند
 یا قیامت که از تابک میگفتند که خبر دار و آگاه باشید که هیچکس از احوق و توابع و رعایا تعزیه نری

۴۹
 کسند باز از قطعه برایش
 جانها هم که برین قدم شریفان
 بیاد شاه جاری بود در افتاد
 از دست خود ترک ساختند

ایام مبارک و پیام با تقوی
 بی نقصان سلطان بود در بیان
 بگو بود و نام نامی
 علامه در آن که بیاد و بیاد
 نوزده فرموده بود در آن
 نظم در آن آن ملکات برستاد
 مستقل بود و نظم آن دلایند
 به پیش از احوال معجزه که که نیاید
 یا بشناسد بود بر سید با تقوی

شهر گردیده در آن مکان
و آنست نصیر آباد مشهور
بسیاره بود بر میدان امان
در آن است که اکثر میدان چهار
بودند باغات و در آن زمان
افغان با تو شاد و در آن زمان
آنکه با ودن ایام بود بر آن
و ایام رسید و منت غازی یا

تضاوت قدر با این نوع و وجه نیز آن حدوت سجدی همچنان و شدت داشت که تفصیل این
اجماع مرین محل نهایت اشکال است و چون بر چه اینچه زانست مذکور را ملاحظه نمود و ناشر
روضه اقتاد ابواب مراد و آرزویش کشاد چون بر سر نه خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
را که برود و سنی بود و فقیر محمد خان منجمله میدان حضرت ایشان بود و غیره نشان را نیز
نمود طلبیده مامور ساخت که شما هرگز از سواران خویش بسرگردان آخون زاده که متعینه
نموده بر آمد و سید احمد صاحب سیف رستم و مبلغ دوازده هزار ر و پیاخته از آن خاص خود
برای خرج چهاره بیان شما میدهم و دوازده و سببان با دصبار و انه باید نمود و بگوش
سر کرده آنجا هست که آخون زاده بود نهانی گفت که بسید احمد از طر فم نهانی پیغام باید داد
که یک قلم و انص را که اعدای شما اند و بعد برت کین بر ایشان دست یافتند و کشتن
و تنگ حریت ایشان دقیقه از وقایع فر و شما باید گذاشت درین باب اصلا و مطلقا
از طرف من و نسیب من هیچ خوف و براس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
از آخون زاده باید گرفت من هرگونه مشکلف و وکیل شما هستم مقصد و مطلب مراد قلبی
نوا صاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر میگیم فتنه و خساد بر پاشود البته
این خبر با نگرین خواهد رسید و شکوه این فتنه از باد شاه وقت خواهد نمود شاه تدبیرش
از من خواهد پرسید و من بیاسخ آن عرض خواهم کرد که چیز این تدبیر نیست که جاگیر
بیک صاحب ضبط نمایند و عرض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده
که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتقد الدو که کبسیا لجا تاز

تفصیلش نشود و از آنجا
در این صحنه و احوال نصیر آباد
در این صحنه و احوال نصیر آباد
در این صحنه و احوال نصیر آباد
در این صحنه و احوال نصیر آباد

تفصیلش نشود و از آنجا
در این صحنه و احوال نصیر آباد
در این صحنه و احوال نصیر آباد
در این صحنه و احوال نصیر آباد
در این صحنه و احوال نصیر آباد

بیت و مطلع مقام بود و بودیا
بیت و مطلع مقام بود و بودیا
بیت و مطلع مقام بود و بودیا
بیت و مطلع مقام بود و بودیا

کرده در و اول آن قضیه
 ساخت و منسک آن قضیه
 که با بیک گفتند زناد با او
 افغان سر کوبان و در فلان
 که عازم کلبه بودند و در میان
 حشرات نشان مجتهد بودند
 ملاقات نمودند و چون صحبت
 رفتن از رسیدن آنها گوش
 زد در این قضیه با ایشان بود

در مجلس این وقت خوردن طعام شبیه حاضر بود و عجب گونه معامله رونمود که سیرالجمالین
 قدری ازان طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
 حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیکوشه شدند که شایان بخورید و ما را مغز
 و درید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمودم و مان حساب فرموده
 عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانهای خود رفتند بعد از کثایسیر مولوی عبدالباسطی
 با شوه کثیر در محفل آن روشنی حاضر آمدند و معروفند داشتند که ای حضرت در حق من
 دعا فرمایند که ادای حرن قاف از زبانم با حسن و جوه میسر گردد و حضرت ارشاد کردند
 که مولانا ادای حرن قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
 مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
 با الفاظیکه در وقت است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که بجز و وسط و صد
 آن حرن قاف بود بر زبان رانند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی و بجای می گفتند
 بیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
 و برای دعا اول دست خود کشاده باین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
 فارغ گشتند مولوی مسطور را کردند که بیابان طعام بخور انشاء الله تعالی در شای خوردن
 طعام مراد حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نموده بودند که حرف قاف از لب
 ایشان با حسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آنخونزاده مذکور با فوج پیاده و
 سوار بر جناح استیصال شتافته قزلبوسی جناب والادریافته در اول مجلس شرف بیعت صلوات

بجز ششیدان محبت و از بیخواران
 فرشته و اول این قضیه در آنجا
 نشسته بود میان خود و بعضی
 حال خواب از غایت خشم و حال
 در جواب گفت که صاحب بودید
 و بیچاره خود نشینید این زبان

فتنه که بلند گردیده و چون
 فرودشان که تا بکمال دولت رسید
 از آن سوزش و حرقت آن
 ما صاحب در میان این غم این
 ریاست برقرار سازند از آن
 شکافتمی بقیعت المیزان
 نام و اندامه آن پیکاره بر
 نیام بجهت بصیرت
 کالات انجام در میرت
 بخون و درم گفته در حلال
 در خالف در پیشان از دیده
 بسنیان کمال است
 بسطیان بنوده صد گونه
 ابواب خدیو و باغبان کوفه
 دیلمون از خاک و عمارت

در دست کرده بعد در بیان سخنوار
 آن در وقت از این سخنوار
 بوجوب فرموده چون آورده
 آن سخن ایشان شده
 سازم هم از این است و همان
 کلامم و در این است و همان
 بنویسند که یکبار این بود
 که این نکرده در نقطه آن

با سید عالم جناب و برگزیده مصاحبه نمودن از سنبلان عموماً و از آن قدوة الامواج خصوصاً
 بکمال تقید این نموده هم از او و در شتاب خصت نصیحا با ساختن صلح کلام چون
 استغیثان رجعت تفریحی نموده وقت رفتن آه و ناله کافیه بود و وقت رجعت با نظر
 و بلائی ناله های صاوتی بتلاش خود مایسند بجز در رسیدن آن خونزاده هم از او
 خانهای ایشان بسزاولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توتنج پیش خود طلب داشته بآنان
 سوخته از آنها گفت که حکم حضور بر نور در باره آن که مصدر رفته و فتور از این چنان
 صدر و یافته که ایشان از احوال سنبلان باید ساخت و شما گو سپندان بکمال خیانت
 باید انداخت اگر مصاحبه کنند ایشان دانند و اگر مقابل نمایند می توانند بعد اختتام این
 کلام رئیس خمیس آنهارا پیش سید عالم تقام فرستاد ایشان گریان و نالان و او ایلا
 گسان بکمال زربونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بر بای فلک ساسی افتادند
 و گفتند که ای برادر پرور گرم گستر مایان حیران و مستظر تائب و مستغفر از افعال
 شنیع خود با بجزت تو رسیدیم خدا را دست مایان بگیرد عذر ما بپذیر آنوارش انبیا
 کرام و خلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام سبیمه مرضیه عفو و رحمت را کار فرموده از
 خطا و جرم ایشان گذشته بکلمه کاتشریب علیکم الیوم یفضل الله کلمه و هو
 امر حم المرحومین لب کاشاده هر یک را بمانده و مصافحه نواخته فرمودند که شیر
 در آنست که بر مکان دارالندوة خود دریا و مجمع گشته باز نام ازین امر شنیع و فعال
 شیخ که از شما سر زده بشود و مواهیر خود مزین و سبیل کرانده و مرقاضی و مفتی بر رشت

این در وقت از این سخنوار
 بوجوب فرموده چون آورده
 آن سخن ایشان شده
 سازم هم از این است و همان
 کلامم و در این است و همان
 بنویسند که یکبار این بود
 که این نکرده در نقطه آن

۵۲
 فتوحی داد و دست از این
 بچند وقت بجا که با این
 چون سید عالم بدین بر بی
 که سخن الودای ایشان بود
 بجز در جانب مساوی و در
 کلماتی از این سخنوار
 که این نکرده در نقطه آن

سخن بنام آن است که از آن وقت
 در دست کرده بعد در بیان سخنوار
 آن در وقت از این سخنوار
 بوجوب فرموده چون آورده
 آن سخن ایشان شده
 سازم هم از این است و همان
 کلامم و در این است و همان
 بنویسند که یکبار این بود
 که این نکرده در نقطه آن

بیت تحقیق انصاف آنست که
 ای خدیو با وجودیکه سلوک
 و کبر است در تقصیر نظر آن
 صفت که در سیم معارف است
 بیعیب است و با بیان عیال
 چون نادانی الیوم است
 ذوق ازین حکم بیان نمود
 ایوب مختل است انصاف آنست
 وادی قدسی نموده در حق خود

عزم با بجز هم که نموده با مولانا عبدالحی و مولوی سمیع شمیم مع دیگر همسایان یکصد و هفتاد
 نفر بودند بلکه نویسنده بر شایسته حضرت شاه پیر محمد عورت اند علیه متصل خطبه آن مرحوم و مغفور در کمال
 که از مبارک شاه مسطور برای آن امام نام تجویز کرده بودند در حل اقامت انداختند در آن
 ایام مبارک و جهام خلاق پیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضیله کرام بودند بزرگ
 بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه رسید با میدار استماع و عطف و تذکر خلاق
 کثیر از برنا و پیران وقت و میدان طباشیر صبح نیز تاز و ال آفتاب در آن مکان وسیع
 نوعی اجتماع نمودند که یاد او در نام محشر میداد چون آن مکان گفتاگر در برام خانا و در
 و دیوارها انبوه نمودند غرض عجب محشر و انبوه مجتمع شده بود که یکتا ز قلم در بیان میدان
 بهجوم محرم تاب یکقدم برداشتن نمیداد چون از آداب آن جمعیه فارغ شدند علماء و فقهایی
 که در سبیط زمین کس را عدیل خویش نمی بیندند و اکثر علماء شیعه که تلامذه مجتهد مذکور بودند
 باراده الزام و اعتراض متصل آن امام جهام و خلفا ذوی الکرام هرگونه بکشاکش تمام
 رسیده جا و مقام ساختند سیدالجهادین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
 آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا محرم در تفسیر این آیت و ذالنون اخذ حسب
 مضامین با قطن ان لمن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
 سبحانک اکیة نوعی لب بمعنی آن کشاوند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که
 می پرسد فضیله زلفین انگشت حیرت بر لب نموده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
 با هم گفتند که علم این علامه و هر وزیر عصر ضعف مضاعف مایانست بلکه حق حقیق

بر آورده تصدق و باقی
 از پیشین ذکر در ترجمه باقی
 رسید با انجام آن و در شایسته
 المصلحت انتقامت و ارادت را
 روزی نواب محمد و رضایت داده
 کیفیت تمام کرد آن بجای خود

۵۳

بکمال سعادت و بجا است کرده
 طلب ارشاد حضرت پیر و وظیفه
 خود در دروس کمال در ایشان
 هر روز و جمعه و فرید بودند بوقت
 شب عیال کسوت نواب محمد
 رفتند به مصافحه و مساله چون
 بچشم نشسته بیستای خان کار

اجله خاد آن دولت بود
 از طریقه کرامت پاری و مطول
 بنو در این کس از اسائن
 در بیست شیعی بنداشت
 سخیان حدیث الهی
 شخصه من لایمان از خود
 مولانا تفضل نمودند مولانا
 نوه و فین با سعادت آن

از وقت اشراق تا اول شب کمال
 عیار صافند و جمع رقیبها من
 بجا نه از پشت نقاب آورده
 روز آنحضرت من رقیبها
 حاصل کلام در دریت با زنده
 سنان و مسلط خواب او
 ما که دید ما خود را ازین حال

خود توجیه گشتند آنحضرت بجز توجیه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحضرت
 را که لایمان یضعة و سبعون شعباً اصلها الا اله الا الله و فرجهها فکلان
 و کلان و اخرها اطمة الادی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که علم
 و جابل آن محفل آنکشت حیرت بردمان نماده صد آنحسین و آفرین از هر گوشه و کنار آنجا
 از خورشید اطعام طعام بنجر از رو پسته نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض تاب و سه
 مقام بلکه نکرده درین آشنا خلائق بشمار از قسم حرفه و نجابت و بیعت مشرف گشتند آنجا
 بیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معادوت فرمودند و چون سکونت خاص گرفت
 اختصاص بسبب هجوم غلایق که بارادوت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نمود
 بودند خانه حضرت نوعی مملو و مشغون گردیده که مزیدی بر آن تصور نباشد در آن ایام
 آنحضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه نکردند مردم شریف به بنا خانه دیگر از
 شست خام موافق بیعت سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
 گردیده و دو سه میل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از آنها بردوش مبارک خود گرفته
 بر لب منگالی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمسائمه ایحال
 اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که مایان خادمان راسخ جان شمار موجود
 احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه بیعت حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنهار
 مسجد نبوی آنحضرت صلوة الله و سلام علیه بنفش بنفش خود بر داشتند خشتها و غیره انوار
 بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام بهم بدین عمل شرکت می نمودند بیاید و ترکیب

خود را در آن در آورده اند
 خانه تابی خود را بر آرد
 و صادره را که در انداخته
 بنای آن خیر المادی در قری
 سالان بپوشش آن در آن
 دارد که مقدار دو سه یوتابیم

سالت داشت از یاد آورده
 بنیاد می تندی آن وقت
 بیسابقه و خارق معارفم
 او بود چون بخاران بعد
 آنرا درش هموار ساختند
 از تاب درش او هم یکبارگی

بعضی از اصحاب نیز که از آن
 این وقت را متصل خانم
 قطع و بر کرده آید برای بخت
 قطعاً باند رسالت بخت
 نخواهد رفت و با او آنکه توان
 دست را متصل آنکه توان
 اگر چه کارشکل است حضرت
 بنویسند چنانکه آن روز در راه

حضرت خیر البشر علیه الصلوٰۃ
 وراحتہ سزا حضرت محمد و جبرائیل
 در این شب یکصد بار از سجده و
 نمانی سجده می شود در صورت
 است از آن وقت در تعریفین بود
 عباد خدا که از خشونت خود گریز
 بود که آن حضرت از آن با شرف
 و رحمت داشتند و آن با شرف
 نمانندند و همچنین حالتی که

اگر مرکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه تو پندار ما مقرر فرماید که نرگوان تو بسیار
 جمع نموده برگزیده تمام معلومه خواهد رسانید فقتاد و یک نفر در آن وقت حاضر بودند ایشان
 مخاطب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسات نامید که آن با
 گران بدون استعمال نرگوان تو پندار حاکم وقت بحول و قوت الهی بجان مهور و برسد بعد
 اتمام دعاهای آنحضرت امیر شمس و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت بر آورده جانب چپ
 آن تنه که بسیار اقل از سر آن تنه بود استاد کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
 امر کردند که یکبارگی بگیر گویان بغلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرف آنکه چنانچه
 که آن گروه کثیر میخواستند که بغلطانید جنبش نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بردارند
 و حضرت مع بر سر فرین دو سه قدم قهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف و صد
 بیفت زور میکردند و دو دو سه گز روش میکرد یاران تعجب کنان خندان خندان
 بعضی از امیر رسانیدند که حضرت برای چه همان نارادر کمی آویزند و از ما بچکاران هیچ
 نشود فقط زور جناب کافیت حضرت پاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید کلین
 برکت شماست که معانته میکنید ما همچون شما میان بنده خاکسار پروردگار هستیم خود گویان
 شنه درخت از نیم گروه راه تا بنزل گاه همچنین رسانیدند و غلطان کثیر از بزنا و پیر رسانیدند
 و استماع این کرامت کبیر دیدم مجمع میگرددند و میدیدند و در آن وقت بر حضور فیض
 گنجور حالت مجذوبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس و مسجد کعبه متصل
 حکمیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر لای بریلی موافق سنت سنیه
 بمحل آن کبیر پیر و اولاد آن وقت

تو پندار ما مقرر فرماید که نرگوان تو بسیار
 جمع نموده برگزیده تمام معلومه خواهد رسانید فقتاد و یک نفر در آن وقت حاضر بودند ایشان
 مخاطب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسات نامید که آن با
 گران بدون استعمال نرگوان تو پندار حاکم وقت بحول و قوت الهی بجان مهور و برسد بعد
 اتمام دعاهای آنحضرت امیر شمس و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت بر آورده جانب چپ
 آن تنه که بسیار اقل از سر آن تنه بود استاد کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
 امر کردند که یکبارگی بگیر گویان بغلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرف آنکه چنانچه
 که آن گروه کثیر میخواستند که بغلطانید جنبش نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بردارند
 و حضرت مع بر سر فرین دو سه قدم قهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف و صد
 بیفت زور میکردند و دو دو سه گز روش میکرد یاران تعجب کنان خندان خندان
 بعضی از امیر رسانیدند که حضرت برای چه همان نارادر کمی آویزند و از ما بچکاران هیچ
 نشود فقط زور جناب کافیت حضرت پاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید کلین
 برکت شماست که معانته میکنید ما همچون شما میان بنده خاکسار پروردگار هستیم خود گویان
 شنه درخت از نیم گروه راه تا بنزل گاه همچنین رسانیدند و غلطان کثیر از بزنا و پیر رسانیدند
 و استماع این کرامت کبیر دیدم مجمع میگرددند و میدیدند و در آن وقت بر حضور فیض
 گنجور حالت مجذوبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس و مسجد کعبه متصل
 حکمیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر لای بریلی موافق سنت سنیه
 بمحل آن کبیر پیر و اولاد آن وقت

کلیس این زمان که فصل پیر میخواند
 با هم اوقات تو نکرده است و بیرون
 از آن اوان تیان زمان آن
 لاکه بنیاست آن نوزده بیای
 ساخته اند زودتر بیای
 ساخته اند زودتر بیای
 که آن نکرده بودید و کلیدند
 که آن نکرده بودید و کلیدند
 که آن نکرده بودید و کلیدند
 که آن نکرده بودید و کلیدند

کتابی در مورد او در این زمان
 که در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان

حسایت کرده بودند آن مغفوره مرحومه آن نقد تبر که را بدر حکمت نموده می پنداشتند
 که عندالاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند
 چون آن در حکم را بکشاد و حسب الاحتیاج خود یافته چنانچه در یکماه بمقامه مستقر
 بیعت رو سپید و ستیا بگشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود ای
 شش روز و تبار سجاد داشت تذکره این نقد تبر که بمیان آمار اهل مجلس بهم گفتگوی میکردند که
 همان شهر فلان کس بسبب همین نقد تبر که بر تبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
 با شماع این حکایت که از هر گوشه و کنار مروان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
 زبان بودند که بیکبار متوجسب شده بوالده مرحوم این احمد خطاب کردند که ای همیشه حسنه
 خیال شما چیست والده صاحب خندان شده بعضی سانسندند که از حصول آن نقد تبر
 چند بار واقعه عجیبه در معامله غریبه معاشنه کردم یعنی وقتیکه عندالاحتیاج بدرجیکه آنرا در
 نمادهدم میگشایم موافق احتیاج خود از ان می یابم حضرت با شماع این معنی نجاست می
 گشتند و سر بسجود شکر آبی نماده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحب حال چنان
 که شمارا پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک رو سپید دیگر مبلغان خواهد بود بلکه کسی
 را که این نقد رسید هم عندالاحتیاج ایزد منان از خراج باطوار گوناگون و با انواع
 بود قلمون حاجتی او را می برآرد لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
 انا عند ظن عبدا بی با شما معامله ساخته اند و باین عروت و کرامت نواخته
 اند والده مرحومه میفرمودند که کشیدن این تفسیر و تشریح از ان روز بطوریکه معامله با دیگر

در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان

کتابی در مورد او در این زمان
 که در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان
 که در این زمان در این زمان

شماره سیزدهم در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا

شدند چون موضع ورود این قافله دیده و پیران بود هزار تلاش و دو روز خانه
 کشاورزان مقدار دوس کچری بهم رسید چون دیک و لور کنده هیچ پیشگشت کرده و در
 سبوحا از خانه کانگری بمعرض ابتیاح درآمد بناچار کچری مذکور در آن طلیح گویا
 اکنون صحنه کما کجاست و تا با کوشش چاهی که بروی کج بود صاف کرده و پاک نموده
 طعام مطبوخ انداخته با جمیع زفقائول نمودند چون ده پانزده مقام در بلده الا
 کردند خلائق کثیر از فقر او امر بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار
 خلائق پیشمار از بلده بنارس اطلب آن امام تمام بخدمت فایز شدند بنا بر همین درخوا
 عمر بنارس نموده بعد بیعت هشت روز بقدم بیعت لزوم خود خواص اهل بنارس ا
 بنواختند و در مسجد بسمرصل اقامت انداختند مدت یکماه در آنجا مقیم ماندند و قریب ده
 پانزده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 بجمع زفقائرای و امام ذکر چه سراً و چه جراً تکلیف میگردند و همواره میگفتند این شهر
 ملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است با فوار ذکر خود را منور کنید یک هفته از اقامت
 امام الحجاب بدین منقضي نشده بود که کثیشان و منان که عبارت از مردندان هستند بطور
 استغیان بجنور اقدس و اعلا آمدند و گفتند کرای صاحب زودتر ازین شهر ختم
 شوید که در نیت و دیهان ما که عبارت از ذکر و فکر است نتوانم و قصور ما را اکلان
 روداده آنحضرت بلائیت بسیار و بوعظ و تذکیر بشمار آن گروه فجار و هر چه کفار را
 دعوت اسلام نمودند ما چون روز است قلوب ایشان بختم آبی مختوم بود و سودی

در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا

در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا

در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا
 در روز شنبه در شانزدهمین روز از شهر کربلا

درازم در کار محبت
 دولت افضل حال
 انفعال پنداری بنده
 قبول بر دیده نهادن
 است داد اول سعادت
 آن ادراک این سعادت
 فکری بود بیت بر کجای
 از دست نداد حاصل کار
 حضرت از بی بی برده شده
 در نصب مورخان
 شکر در وقت که
 کس با سعادت بیست
 از این کجای
 آمده در دست
 انجام

اگر بفضل الله تالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
 دین است محروم و بی نصیب خواهیم ماند و جهاد که بنجره شایسته ای اسلام است باصل نماز
 و سعادت نتوان کرد و احوط و احسن همانست که اول حج او را از دم در نگاه جهاد و قتال
 بر دازم بدین عزم باجزیم چند نشور لامع النور بنام ساکنان دینی و پندت و سهار شویم
 شملبر طلب ایشان برای آماج نگاهاشته و مولوی محمد امین مغفور و مولوی میرور
 عبدالحی را که برای آوردن تیاکل مسور بود در ذوالحجه آمده و خصمت آن نواحی فرمودند
 چون این نامه سعادت شناسد با الهی آن بلدان بوساطت این سلطان فایز گردید
 آنها باغ و عقار و غیره املاک خود فروخته کلمه امجدون بدر از خلافت شاه جهان آباد
 بخدمت آن هر دو خلقی باشندین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود باسحقوی ملقب
 سعادت این خیر آل بختور اقدس اعلی نگاهاشته فرستادند درین اثناء مکاتبات
 الهی کاپور و کوڑه جهان آباد و کجوه و فتح پور و قصبه و ملو بطلب آن امام بهام
 بضرعت و التجا تمام فرستادند درین وقت مولف این رساله بقصد نصیر آباد بود و زمان
 سعادت عنوان بختون اینکه خود دراز و دشتاب بقا قله المون کن که اراده سفر کانپور
 دارم و او بهیچ دست بسط سعادت آکفر درین دور و سیر و عده کرده است باید که بچرد و صول
 این رفیق خیر صمیمه بلا توقف و تسلیف روانه این نواحی شوی بچرد و وصول حقیقه کرامت
 شمول چون بخدمت و الار سیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد از
 فایز تا اشراف و بعد از آن ناز حضرت را مغرب خود را از بنشین با سعادت و بعد از آن

۵۱
 امام امام سعادت
 حاصل خود ناز از حاجت
 کوه وضع
 در بختون
 از شایسته با سعادت
 نوده کاسیاب و ناز
 فرموده در سبب
 بزرگان
 استماع
 خلافت
 و شایسته
 کس با سعادت
 از این کجای
 آمده در دست
 انجام

کس با سعادت بیست
 از این کجای
 آمده در دست
 انجام

شسته اند و با وجود اینست
 حضرت ابا عبد الله علیه السلام
 نمود الاثری تا در شب چهارم
 رسید به اینک بدین ترتیب
 باز زبان فصیح و فصیح
 تا آری کمال از خفا و خفا

منتهی و فرنگی بود که بیشتر بیعت استیضاح گردید و مقدار دبیعت هر روز ضیافت ایشان
 میکرد و خانه و مسجد و دوسه گوشه و غیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف
 گذرانید لیکن آنحضرت بعد بعد و بعد بسیار فرمودند که در شما قبول کردم از طرف من توبه
 این مکان باشد و از خدمت آئینه ما دور و نده با خصوصاً از اصحاب مایان و از خدمت
 مایان و ضیافت خود آنرا تا مقدر از آن یکس در بیع نباید نمود و در ایام اقامت پنجاب
 عوالمین اهل کوزه و جهان آبا مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
 بلده نموده بقدر مومینت از روم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
 خود بنواختند چون قصب مهادن از آنجا متصل بلخ و قاضی آن قصبه مع چند امالی و نجاری
 بخدمت رسیده و بسا که بریدان مشک گردیده برای قدم رنج فرمودن کمال سعادت
 و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکور گردید
 و در مسجد قاضی مسطور محل اقامت افکندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت شدند
 ذکر و ارادت عجیبه بیکه از او روانه جمیع مساطره غریب در ایام اقامت این قصبه
 بود که روزی از روزها آنحضرت بعد از اوست نماز فجر با یقین و یک نفر که بجای آنجا
 این رساله است همانا بر آفتاب مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آن حضرت
 فیوضات بجای داشت و تلاوت کلام مجید با بستگی می نمودی مید که مشغول آنجناب نسبت
 اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت در وقت
 ما آخر رسیده بود و بنده مامور باشم و لی که از ابتدای سفر بود از جا بجنبیده و مشغول

منتهی و فرنگی بود که بیشتر بیعت استیضاح گردید و مقدار دبیعت هر روز ضیافت ایشان
 میکرد و خانه و مسجد و دوسه گوشه و غیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف
 گذرانید لیکن آنحضرت بعد بعد و بعد بسیار فرمودند که در شما قبول کردم از طرف من توبه
 این مکان باشد و از خدمت آئینه ما دور و نده با خصوصاً از اصحاب مایان و از خدمت
 مایان و ضیافت خود آنرا تا مقدر از آن یکس در بیع نباید نمود و در ایام اقامت پنجاب
 عوالمین اهل کوزه و جهان آبا مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
 بلده نموده بقدر مومینت از روم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
 خود بنواختند چون قصب مهادن از آنجا متصل بلخ و قاضی آن قصبه مع چند امالی و نجاری
 بخدمت رسیده و بسا که بریدان مشک گردیده برای قدم رنج فرمودن کمال سعادت
 و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکور گردید
 و در مسجد قاضی مسطور محل اقامت افکندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت شدند
 ذکر و ارادت عجیبه بیکه از او روانه جمیع مساطره غریب در ایام اقامت این قصبه
 بود که روزی از روزها آنحضرت بعد از اوست نماز فجر با یقین و یک نفر که بجای آنجا
 این رساله است همانا بر آفتاب مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آن حضرت
 فیوضات بجای داشت و تلاوت کلام مجید با بستگی می نمودی مید که مشغول آنجناب نسبت
 اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت در وقت
 ما آخر رسیده بود و بنده مامور باشم و لی که از ابتدای سفر بود از جا بجنبیده و مشغول

۵۹
 غایب بیاران شده مبارک
 داده نمودند کلام و زود آید
 و صد آری از علم این
 نرد که من ترا و اصحاب ترا
 خود بنواختند و اینک بین پیوسته
 دیدم که بدینست از غیب خود
 آید و آن نامموم بر آید

در وقت اقامت این بشارت
 بعد از این که از این بشارت
 فیض اشارت کلام مجید را
 ساخته که آسای حاضرین را
 با کافری کلامه نگارند
 زود در این بشارت
 اصحاب بر من نور و بشارت
 بشارت در بشارت

من از طرف ایشان بیعت نمودم
که بارگزارید هر که را از شما
تا او کمال اجداد تو ساختن کند
این کلام که آورده بیاورد است
بنام اجداد تو ساختن کند
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است

بین العالمین چون تفاوت ولایت و نبوت است متکثر آن تو نبی که در انکارین باشد
بمنده است حاصل کلام بعد و یک مقام از آنجا که چیده در کجوه شریف آورده اند
آن قصیده فرکش گردیدند گیشب آنجا اقامت بود در آن شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
سرا که عبارت از مهتران است مشرف بیعت حاصل نمودند با داد بر خاسته را بی فخر
گشتند چون دوسه مقام در آن شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده
مرد گشتند و دانشای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود تو بیعت مفرغ شد بر داشته با صاحب بشارت دادند و آب زلال شکر آنروز
زبان فیض تر جهان را ترا ساخته ارشاد کردند که امر وز ایندمشغال مرا با انواع الطاف
و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران بلکه اسلاف مرا سر فر از و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع گروه دنیا و آخرت محفوظ و با تمام
رضا مندی و انعام خود محفوظ خواهیم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم واسعه
اکرم الا که همین میخواهم که آباد اجداد مرا بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا ما این عنایات بر ما
و مقرر سازی دوسه روز در آنجا این ملام توفیق و داد و دانشای توفیق از آنجا
کوچیده رسیدیم آنچه درین ضمن نهایت ضراحت و حاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیر
را سایندهم و هیچ دقیقه از دقایق فرودستی و خاکساری ننگذاشتم که بیک ناگاه از نوب
عنایت و الطاف نسیم امیدواری بنال آمل این شکسته بال بوزید یعنی تیر در عاهدن
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آباد اجداد تو و کیل ساخته او را خوان

میان کلام بیعت نمودم
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است

و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران بلکه اسلاف مرا سر فر از و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع گروه دنیا و آخرت محفوظ و با تمام
رضا مندی و انعام خود محفوظ خواهیم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم واسعه
اکرم الا که همین میخواهم که آباد اجداد مرا بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا ما این عنایات بر ما
و مقرر سازی دوسه روز در آنجا این ملام توفیق و داد و دانشای توفیق از آنجا
کوچیده رسیدیم آنچه درین ضمن نهایت ضراحت و حاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیر
را سایندهم و هیچ دقیقه از دقایق فرودستی و خاکساری ننگذاشتم که بیک ناگاه از نوب
عنایت و الطاف نسیم امیدواری بنال آمل این شکسته بال بوزید یعنی تیر در عاهدن
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آباد اجداد تو و کیل ساخته او را خوان

بوی خورشید و لادن انس باد
در آن تابید و آن انگیزد بال
علاءت حضرت و کائنات
شرف و آوازه چوین سوزان
و غنای عالمین را باطله
و انسیم بنام آورده اند که برکت
محمد بابی این کتب در قرآن
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است
در این بیعت است

بیا مانم آن طرف نشو بنشما
بگزارای در این زمین مقصد تو
و طلب غیبت از راه هم میگیری
و چون کرم کسب و صلوات
و خوار خست از دنیا سباید
خندان خندان شاد و بخند
کسی باز گرداند نشو گداری

خداوند ابلی این کعب تشریف آوردند و بعد سلام شارت دادند که ای ابن کعب منزه باد ترا که
ایزد متعال مرا مر فرمود که یا ابلی این کعب و در قرآن کن ابلی از آن حضرت پرسید که ای حضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است چنان رسول فریاد کردند که ای ابلی ابن کعب رضی الله عنهما
عنه از غایت سرور و وفور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خون
شادی برگ بود مصرع از گریان کار نادر شوارست که آدم بر جهل سواخ و نگارش
حالات فیض سمات آمدند که امانت که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند تا اول
اول حلی و نواحی آن با قبایل و عشائر مستعد و وسعت و جهل کس از ذکر و امانات با اطفال
و ذاری بنیت حج بجنور و الارسیه میروند و هر کس هر چه از قسم زاده همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی اردلو و نصیر آباد و جبالس منغره مجتمع گردیدند
بخدمت و الارسیه و قریب جهل کس از برادران آنجناب بعضی فردا و وشید او که برنی
با قبایل و ذاری که بخت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چه در پیر خود
باز واج و ذرات ایشان کلام جمعین رفیق و هم طریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیله الطفر در حینیکه آفتاب در برج برطان که عبارت از ماه ساون است جادداشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسبت مشرق هندوستان که عبارت از
مک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزهای شرف و جمالت مشرف
گردیدیم و سلام کرده ششم که حضرت پرسیدند بگوای اطلاع معیت داری عرض کردم
که البته میارم فردا و وحید آفرمودند که چون سه برادر شما با از واج و اولاد مع والده

باز آن وقت تقدیر از آنجناب
شندیدی کس از آنجناب
سوزان از آنجناب در دست
سال از آنجناب در دست
تکلیف تو کس از آنجناب
وینت شادان که آنجناب
۶۱
در مسلمان باطل و طلاق یعنی
از دست زار و وصل خویش
گشت بسبب و او همه که استونی اظهار
بود هیچ جواب ندادم و از آنجناب
شرفیض برضاسته بدیدار گدای نشو
گشتم و دست از دین گشتم
نگاه شسته بود که بشی در خواب
و از آنجناب تا سوزید از آنجناب تا
جنوب بطریق که نظر شما بشود و آن
صفایه صفت دیده میشود و از آنجناب
از آنجناب و جبال را بخوار و
و کس از اطفال حقیق صد و
نایدید است از زمین با آن
مضمون آیت که بیدین و جا

این سخن چنان است که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب

مطلقاً ممکن نیست ازین پنج چیز آید و ازین کلمه این در کتاب این نقد را با ما کن
 که در میوقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیانند کسی از مشارک ایشان بسیارند که
 با هم قسمت کرده بگیرند و لوی صاحب بوجوب امر شریف بجای آورده اند نگاه نگاه مبارک از
 سر برداشته با خوش نهادی دست بدر عا کبشادند و فرمودند کما یکریم کار سازین قدر
 مخلوقات را که بحیثیت این کینه ساختی من بچاره را چاره ساز و لطف خود در با ما
 بدر قرائت و انعام خویش بجا کرده بمنزل مقصود و فائز گردان بعد از آن باغ
 روانه گردیدند در رانار راه و ملوک پنده یا بل تا ناله گاهی سوار و گاه پیاده هر دو
 سیر و گه تنگویی عجیب و مقالات غریبه هر گوشه و کناری شنید و در جواب یکی از آنها
 و من نمی کشیدم کی با پدرم خود میگفت کما یار اینقدر زخری همراه دارم و آن خرج جزو دست
 منزل کفایت خود باید کرد و او جواب میداد که من عشر خیر تو بان خود ندارم خدا مانده که بر من چه جز
 گذشت دیگری در جواب آن شکم بانگ نیز و میگفت که از خرج یکروز دور و وسیع جای
 گفتگوی و بیانت بند میران است که در آن شب ساکین و خرقه که دانگی کف ایشان
 نیست چون بمنزل خواهد رسید فطار ایشان از کجا خواهد گردید بر روی متوکل که
 شغب ندیدی با سیدالجهادین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
 خطاب کرد که ای هرزه در میان این چه گفتگوی است همین خیال باطل چرا قدم خود را
 بدین سفر مبارک میگزارد که می که همان عالم را که بخانه دوست و دشمن فرودی آیند
 چو چاه سفره انعام و اکرام میگشاید آه و او ایلا شایه صبر آن را که عزم خود بر آخانه فیض ایشان

این سخن چنان است که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب

این سخن چنان است که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب

این سخن چنان است که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب
 در تمام این کتاب که در این کتاب

پيشتر از شما سبب پنهان ماندن نمود گفتگان
 طيار دارم ام روز نهانی
 حضرت ایشان فراموش
 فرادقت شماست چون
 بنامین ما و اینک در اول
 بسیار و گفتگو بسیار بود
 بسیار از جمیع آنده

کیستنا گاه دو سوار تیز قمار از فلک دوار که تریب پنجاه کس پیاده ایشان همراه بودند
 از دور بلال آسانوار شدند و مسافتی که مابین ما و ایشان بود قطع ننموده بیک
 طرفه العین در آن باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست و دو کس اشاره با نظر کردند
 اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و ممانعته فایز گردیده بر همان سبزه
 نوحیه که رشک سبزه فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشستند بودند بواجب شریف
 آباد است تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحدی بیان آمد این بود
 که ای حضرت اول ما بر عقد بیعت مشرف فرمائید و پنجمی آیت کریمه فاحکم بیننا
 بالحق قضیه و مناقشه که فیما بین ما و ایشانست برستی فیصل کنید بموجب درخواست
 آن هر دو کس قبه ایشان بر بقعه بیعت فرین و محلی فرموده دستمای مبارک برای دعا
 در حق ایشان و دیگر کسان که حاضر بودند بر کشودند و مرکب همت در میدان سماجت و
 نجات بجزاب قاضی الحاجات بولان داده با قضی الغایت مسکت ننمودند بده بآن
 هر دو کسان فرمودند که مناقشه و شایره که فیما بین است بیان نمائید بچو آن هر دو
 برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان مهر و صداقت از روزی که آوازه قدوک
 بیمنت از دم جناب گوش زد این نیازمند گشت از همون روز به تئیه ضیانت والا
 مع تمام قافله شریفه مشغول دستغرق بودم بامید آنکه محضری طیار ساخته در اول
 منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نماده فرق عورت نفر قدین رسانیده
 ببودی گوین حاصل نمایم ام روز چون بطیاری طبع آن مستقر گشتم این کس آمده

استقبالی است که بطریق
 استقبالی بخدمت آن فلان
 اقبال هر دو کس شما پیوسته
 با هم آن حضرت در باره شما
 ارشاد فرمایند عمل نماید که
 با هم مضمی شریفه باشد از آن

بنامین ما بین الملکین حقانی
 احسن و احسن رضوان الله
 علیها چیزی شکر بخیر اود بیان
 او که از اسرار و صفای بیان
 روز باره از صاحب بر خندین
 بیانت و حاجت از صاحب
 چنانچه بعضی از صاحب علیهم السلام
 از این ماجرا خبر یافته پیش آن
 وزیر اسان نبوت و الوالی

سلطان سازان راه
 بیت الله شرف حاصل کرده باشند
 در تصدیق بر آنکس داشتند
 بر روز مهانی این گروه شدند
 یکروزه پنجوی از عیالی می رسید
 یکروزه از نیاختن با طبع طعام
 یکروزه درین مدت مذکور در کتب
 چون چون و چون آن قصبه بودند

شناختند و بخدمت ایشان هم وضو داشتند که امروز روز چهارم شکر بخنی است امیدوارم کرده
 مهابرت را بر تفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر مخلوط و منبسط کردند و بساط سفارت و
 مسائمت بالکلیه در نور و ندامت ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب العالمین
 جواب آنها را شاد فرمودند و میخواستیم که شبستان خانه امرا جناب فیضتاب حضرت امام حسن
 علیه الختیه من رب ذوالنسن شمع قدوم سمیت از دم خود رشک خاور گردانند و ثواب قدیم
 این مصافحه و معانقه و مصافحه عاید حال آن مجمع کمال گردید چون حضرت جناب حسن
 مجتبی برین اجرا و قوت یافت از غایت تهنیت و انبساط بدو و سخنان امام ثانی شناختند و از غایت
 فرحت و سرور آن شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسهها پیشانی
 شریف ایشان داد و برایشان ثواب که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان
 تجسین و آفرین برکشاد هر گامی که این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن بود و مستقیماً
 سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجب بر خاسته نقد رخصت از سید المجابدین حاصل کرده
 بخانه خود با مباحث نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندک که گشت حضرت بر خاسته بجای
 قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد از آنستاین
 خلقی که کثیر که ایزد متعال در دلهای ایشان تخم سعادت ازلی و ولایت نهاد بود شمال ختیا
 ثمره سعادت بار آورده بیعت جناب فیضتاب بهره یاب گردیدند پاسی از شب بگذشت
 بود که برادر کلان از آنها داد و کسان که باستقبال شتافته بودند سفره مهمانی تمام اطاق فلک
 که مقدار چهار صد کس بوده باشند چیدن روز و دریم برادر صغیر سعادت میزبانی این مهمانان

از بیت آن جناب آنکه بر باب
 یکشنبه روز چهارم شکر بخنی است
 پنج نوبه بیانات می پیوسته
 بعد از تفتاب می شد به پنج
 بلایه ایضا در پیوسته کرده
 بود و در صدر و در بیرون نیز
 ۴۵
 که به دست حضرت ایشان شده
 بود و بدانسان داده بر کشتی
 نشستند بخوردند و با کلی گشتی
 شام منظر علی که قدیم از حضرت
 ایشان بودند در قصبه گذشت
 یعنی داشتند که از اینجا میخواستند
 موضع بهر همسکن فیض است
 در باب مهمانی از قدوم برت
 آماده کرده ام از رشک
 از دم فویش کلان و از رشک
 کلان می یابند در این آثار
 به روی الگه کوی دولت لایه
 پیش نماند حضرت قبول نمودند
 طهر علی سواره پاسبان
 بود که از اینجا میخواستند

از اقسام برانجاک باران
 در روزن دو صد و بیست و نه
 شنبه پنجم از این روزها نمانده
 و انشاء الله نیاز از آنم شرفمند
 و گفتند که این ال پیش ازین
 طریقه بظن بود احوال باام
 حسین رسید محکم از اینجا
 منوره قریب شام بیای فرود آمد
 غایب شدی در غایت بنام
 غایب شدی در غایت بنام

گشتند و حضرت سواره کشتی گردیده قریب شام که دریا گنگ نهایت لطیفانی داشت متصل بمحاذ
 و بعد همه مذکور که از اینجا بکمان معزالیه تیم کرده بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب
 پاس شب باز شیخ منظر علی مذکور مع چند جوانه که هر یک پراز طعام گوناگون بودند بخدمت و لا
 حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که همه کس رسیده باقیمانده برای ناشتا آورده نهادند
 هنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بجا نماند شیخ مذکور بار آورده بیعت جمع شده
 بودند بعد بیعت معقود گشتند بعد کشتی گذاشته چون متصل موضع و کذ که کشتیها رسیدند
 شیخ محمد پناه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که برب دریا می بکمال غریب و شور کشتیها طلب
 میداد و ملاحظان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بگماره کشیدند و بر دو کسان کشتی در آن
 و بعد از مصافحه و معانقه بعضی رسانیدند که از درتها اسباب مهمانی حضور بکمال تساهل
 آورده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آن موضع بعزم بیعت بکمان نیازمند از
 دو سه روز بکین آمد و بهمانی ایشان شرف حاصل سکین حضرت بر بستن کشتیها حکم کردند
 و کور فرود آمدند و اناش برده نشین در کشتی ماندند از چهار گوی روزی که مانده بود تا
 قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در آن موضع چوپوتره ماسه بدعت
 که حوام الناس را در چوپوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند همرا را فراهم نموده از
 زبان فیض ترجمان نوعی غرر در نصاب آورده گوش کهن و مین ساختند که از گوشه
 کنار آن مجلس ماتم صادق بعوض آن نام کاذب برخاست و بمو نوقت توبه نصوحانزده
 بخانههای خود رفته بیلها و کلند با آورده استیصال و اندام در آن شب تاریک آن

این طعام حکم دادند خداوان
 در میان چهار پنج کرده بودی
 غایب است بطعام خندان
 غایب است بیعت بکمان
 ۴۴
 حالت حضرت در بیان غافل
 حضرت را کینه طلبی در آن روز
 که به آن روز است که در بیعت
 الحفال خود را بر گوید که
 بود و هم گفتند که از آن شب
 از آن شب بود که از آن شب
 از آن شب بود که از آن شب

اقامت در آن شب و در آن شب
 بیعت چون وقت عشاء
 و صلوات از آن روز
 وقت ناهنجار

درین شب تاریک و غلبه
 در نماز و غیره
 درین شب تاریک و غلبه
 در نماز و غیره
 درین شب تاریک و غلبه
 در نماز و غیره

که بعضی بپوش کشتی برای نگهبانی جادداشتند بخدمت حضرت مفروض داشتند که دو سه شعلها
 از سافت بعید نمایان است و آنها متوجه اینظن اندیکه میگفت که ابالی این حوالی
 شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاه طعنا
 که نیاز خضر در ایام بر شکل نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید کسی
 کسی باشد که از یک موضع بوضع دیگری برود احوال این روشنی منقطع خواهد گردید یا حتی
 نگذشته بود که دید بانان بعرض رسانیدند که شعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
 چه می بیند که اگر یزی بر اسپ سوار مع چند محافها بر از طعام متصل کشتی رسید و پرسید
 که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف میارند
 فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود همچو بکشتی رسید و بعد از پرسش حال
 یکدیگر بعرض رسانیدند که از سه روز جز دران ما برای اخبار قافله شریف بهر سوی حقه موجود
 بود امر و زخیر آورده اند که اغلب که حضرت مع قافله امر و مجازات مکان شافروکش بودند
 شد بجز در این نوید فرحت جاد دید برای ترتیب ما حضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
 چون طیار گردید بخدمت حاضر آردم حضرت ملازمان را ما مور ساختند تا آن اطعمه را
 از ظروف و ادواتی ایشان بر آورده بطرف غویش گیرند ما مورین حسب الامر مجا
 آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت بخومی آن انگریز بجهت حاضر
 و رخصت خواسته روانه گردید چون نفیثش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
 کپنی نبود بک جمله تجاران نیش بود بنازم بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

مع ع نشود و هر صبح
 از ق رار و زنی بیان اینست
 بی صبر این با بنام خونی فرقت
 با برادران از اینجا فرود
 بر بوم برام چو به نزل احوال
 زید شیخ حسن علی صاحب ک

۴۷
 قبل از یکسال ازین سخن
 مع برادران غویش و تبار
 از زن دم و بیعت بیعت شریف
 معقود بودند و انتظار می بودند
 قافله شریف می نمودند از موضع
 کجا بر میسر طور بلافاصله شافروکش
 سه روز بیضیات تمام قافله جاد

جادوانی اند و ضمه و یا چه
 قویش و تبار خود ما درین
 مبارک پیرویه سعادت برای
 زینت در همان اند و حق
 در چهارم بوضع و جهت
 زینت از آن مقام از
 که در سه روز بلا وقت بهر جای
 بود در بیاضات قافله سب

و با بر سر و نوقد نه میگذارد از آن
 نذر شده از آن کجا
 و با بر سر و نوقد نه میگذارد از آن
 نذر شده از آن کجا
 و با بر سر و نوقد نه میگذارد از آن
 نذر شده از آن کجا

حال خود نموده از آنجا کوه چیده در بلده اله آباد بر سر و آگات موافق تجویز شیخ غلام علی
 مرحوم نزل اجلال فرمودند و در باره درمی سنگین ساخته راجحه اودت زاین که شرف
 بر لب جو بود تمام قافله از زن و مرد و عیال و اطفال و مخدرات سلوق اجلال
 آن صاحب کمال منزل گزیدند و کشته با به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام
 که ذکرش میان آماز اجموعه به زمانه و معتقدی گمانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
 با شد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگونگی و چه نویسم
 هر که او را دیده و حالش میزدان عقل سجده کیفیت اعتقادش باید پرسید یا نزرده رو
 حیانت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکبار رو پیه فقط در طعام صرف میکرد و مسکن
 و نقره اله آباد و وزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرد اگر آن قافله جامیداشتند و آن
 اطعمه لذیذ میخورند و می برداشتند و در نیت یک نیمه کلان که در کرد و نیمه مندرج
 بودند و دوازده نیمه خورد و از نیمه دوزان چابک دست طیار کنانیده بنظر فایده
 اشرف گذرانید و درین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله معالی پیوستند
 تعداد ایشان به مقصد پیچاه و دو کس رسید شیخ مذکور بگرا هر واحدی آنها جامه حرام که از خانه
 خود آماده نموده بود و بحضور آورد و معرعه داشت که این را بوقت حج سجا بیان تقسیم باید
 نمود و یک یک رو پیه نیز احد از اهل قافله داده و رو پیه با قارب آنحضرت نذر گذشت
 و چهار هزار پانصد رو پیه خرچ راه آورده پیشکش ساخت یا نزرده روز هر روز یکبار
 بوقت چاشت و یکبار بعد آد اطهر و همچنین بعد آد مغرب بحضور و الا حاضر میشد و هر وقت

اقامت آن بلده مابود و یک
 شرف بر شکل نمی بود که بلده
 از دیگر طرف در سجا بن بستند
 طبعیانی نموده بود که یاد از قافله
 فتح میداد و نصف شهر را
 که نیش بود خلیان بی شمار اندازید
 گوشت و کباب آمده بوقت پیوستن

و با بر سر و نوقد نه میگذارد از آن
 نذر شده از آن کجا
 و با بر سر و نوقد نه میگذارد از آن
 نذر شده از آن کجا
 و با بر سر و نوقد نه میگذارد از آن
 نذر شده از آن کجا

عصر در سبده بنام است
 کتبه از مردان و مستفید
 ایامی خجالتی بنام است
 سبب در پیش آید زیاد اگر
 سبب در پیش آید زیاد اگر
 سبب در پیش آید زیاد اگر

که بازار شرک و بدعت و فتنان ایشان رواهی داشت بسبب ظهور آفتاب سلک سنت
 سنیه رونق و درواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و منسی شده بود و این
 تقریر و لفظ را استقفا ساخته بخصوالام المحدثین فرستادند مضمون آنها همین که هر که
 چنین بگوید سزاوار است چون استقفا بحضور والار رسید جوابش بدینگونه است
 تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع نباشد چرا که بفارقت و فوت ادنی سلک
 زمین و آسمان میگیرد بدیناخیه فحای آیت کریمه فما آتتک علیهم السماء و الا ارض
 الا لیه نص صریح قطعی است چون جواب با صواب و ندان نشکن بجاسدان بدینگونه رسید
 از غایت خجالت پند روزان راز را پنهان داشتند و آنچه بوجوب قول شهو مصرع
 یار یاری بود از یار یار اندیشه کن این راز مخفی بر ملا گردید و آن تیره در زمان
 نام و پشیمان شدند بالاخری بعد دو سه هفته از اله آباد نهضت فرموده بطی بکر در
 چون آب و ریابنایت تیزی داشت در شهر مزراپور رخت اتامت انگه و ندیخ
 عبداللطیف که از حجره شجاران هندوستان بودند از بدت دو سال بشرف بیعت
 مشرف شده دو سه روز در ان مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر
 گذرانیدند و کم عمری بیت حج بمیان بسته بسکک حاجیان نسک گشتند و در آثار
 اتامت ان مقام خلایق کثیر آن شهر و نوای آن بیعت نموده از شرک و بدعات و غیره
 تائب و تائب گردیدند بعد انقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتهها کشیدند
 و سچاگر گزوه اتامت گردیدند دو سه روز در ان مقام مانده بطی بکر و زه قریب

گرفته باران
 نمودند چون شرف
 با نایب بود بخود
 با نایب بود بخود
 با نایب بود بخود

کردن تا کشیدند در آن
 ان مقام بفضل ران مقام
 اطعمه گوناگون هر روز
 چهار روز بود میگردیدند و بعد از
 احتیاج طبع نظام بنیفا
 استش بر بیک انگار
 بیعتات السایم که پیش از
 دو سه سال بعد بیعت از
 معقول بود و از آن بیعت از
 مملکتی از آن کرده بود
 بیعتات شایسته پیش از
 و از شایسته از آن بیعت
 از آن شرک و بدعات تو به
 نموده بیعت نمودند و از آن
 بیعتی از آن مقام

از آن جا که همه به یکدیگر
 رسیده یک روز برای آن
 بعضی ایشان در روزی از آنجا
 اقامت داشتند بعد از آن
 انقضت نموده بدو اقامت
 بقدر روز در شهر اقامت
 داشت اقامت آنجا در آن
 هم جفاست از آنکه در آنجا
 از دروازه بود با آنکه همه
 بر روی آن روز ساکنند و در آنجا

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل ناسر
 از آن متشع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل روداد حضرت بواسطه خود دیگر
 بجزه گرایه فرمود از بنارس کوچ کرده بشهر خانه پیور نزد اهل ابلال فرمودند و سه روز
 اقامت در آن شهر چون روداد خلایق پیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بحیث نذر
 و از در رغر نضاج از چند آویزه گوش ساخت از جمیع شرکما و بدعتها تو به نمودند
 و از آن بلده کوچ فرموده مقصل زمانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق پیشمار از
 برسو شتافته بهره باب بیعت و نضاج گشتند و از آنجا به بکسر تشریف آوردند شنبه
 شده صبحدم کوچ نموده به واپایور رسیدند چون محله انگریز و دیگر ساکنان که از
 مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بعبادت همراهی
 مستعد بودند بر اضمیاف ایشان با اقامت یک هفته اتفاق افتاد درین اقامت
 از معظمتها می مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلان
 و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال تعجیب خویش تائب و معتب گشته
 گوشه عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکبار
 دست برداشتند بعد نقضای هفته در شهر غیار آباد تشریف آوردند و متصل مدرس
 کشیها بستند و مقدار دو هفته در آن شهر تشریف میداشتند و درین شهر غیار آباد
 از بنر واپایور به نضاج و اندر آن پیرو شهنشاهت پذیر گردیدند بعد از نقضای ایام
 از آن شهر کوچ نموده بر هر دو چند روز در شهر وونگیر رسیده یکبار روز اقامت گذریدند

کسی از بنالین آن مکان خطیر
 بنیان برای اقامت آن نام
 در آن نام داشت بخار ساکنین
 آبا و اجدادش بخار ساکنین
 قصبه که بود در آن وقت در آن

رسیده اضمیاف کرد
 بعضی از آنجا که
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا

آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا
 در آن شهر و در آنجا

از آنکه در این شهر...
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از آنجا رواده گشته متصل بلده کلکته بر
طیاری طعام چاشت گشتیمار بستند نشی این الدین وکیل کهنی که گل سید امیران آن
عظیمه بود پا چند عماید دیگر بشرف استیلام خاکبای آن امام عالی مقام سر اقتدار فلک دوازده
سر و صد ششده کرای آفتاب مالتاب اگر بقدر موم سر زوم خود این ذره بمقدار را بنظر
توجه نوازی و کلبه بجزان این فقیر را بشرت قدم خود مفر و سیاهی خنیا و آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عساجر نوازی خواهد شد اگر معوضه این مکینه بشرت
مشرق گردد زهی طالع این سعادت مند و محمی اقبال این بخت بلند خواهد بود چه اگر حماید
و غیره ساکنین این بلده گرد ما گرده برای ادراک این اقبال بکر استقبال است اینک بیسر
حضرت فرمودند که نشیندی بیعت بود روشن برداش برستان به که باشد دست دست
پیش دستان به چون پیش دستی کردی گوی مدعا بر دی انشاء الله العظیم جز بکاشانه تو
در دیگر جا نادت قیام این شهر مسکن و ادوی نخواهم گزید درین انشاء و دست عماید گشتی سوار
رسیدند و بلاقات فائز گردیده در خواست نزول بمکان خود ما از ان حضرت بحال
ساجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از نشی امین الدین احمد خان عهد مو که
کرده ایم که نادت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة
معرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از گشتی فرود آمده بسواری بنسیر بمکان نشی سوار
تشریف بردند و نشی سطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغچه خویش که بحال

از نام میاید و چون بدو
توانا نشی ز کور و سر و طعم کرم کوفت
بسیار کسان از ساکنان آن مکان
طیاری طعام چاشت گشتیمار
عظیمه بود پا چند عماید دیگر
سر و صد ششده کرای آفتاب
توجه نوازی و کلبه بجزان این
دور از اخلاق درویشان و عساجر
مشرق گردد زهی طالع این سعادت
و غیره ساکنین این بلده گرد ما
حضرت فرمودند که نشیندی بیعت
پیش دستان به چون پیش دستی
در دیگر جا نادت قیام این شهر
رسیدند و بلاقات فائز گردیده
ساجت و لجاجت نمودند حضرت
کرده ایم که نادت اقامت این
معرب چون تاریکی عالم را فرو
تشریف بردند و نشی سطور سکونت

۷۱
نطق نموده داد زین چون بیعت
زین نام به نبوتش احوال کلکته
رسید بر اطم لازم خود را
نمزد احوال نشی امین الدین
احال آرزو به گوش سامعیان
از نشی اوصون بنشینش بخاک
سند و از نرت ده دوازده سال
دلیل کپی از پیج و بایب او از نیت
الاروم موزه مکاری غیبت
بگویم و یکم در دوا در دوا
ما اول در پی آفتاب که عوارث
از دیوانی است بیست
انکه بی باور است که در این
انکه بی باور است که در این

از دیوانی است بیست
انکه بی باور است که در این
انکه بی باور است که در این

را با رای گفتگوی بود و از مدعی و مدعا علیه پرس که غالب یا مخلوب گردد حق الوکالت ایشان
برگردد بایشان میرسد بعد از تقضای همراه انگریزی دو بار بیچشم خود معاينه کرده ام که از
عدالت مبالغه خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار بایشان وصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبکار و فقر از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام هم
بمیداش ماه کسوت بلا تعرض سجد و کد می یافتند و هر هر وی که عازم بیت الله الحرام
یا یوطن مالکوفه از ان مرجع فیض طلب میداشت بگشاده پیشانی و امن آرزویش را گران
بار می ساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این اہمت و اجلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی ہمواره غافل و ذاہل نمی بود که مزید بر آن تصور نباشد
چون از کار خندہ خود فراغت یافته بماند میرسد با مورات خاکی که شخص سپرده بود
خود را بیکار و بطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و مجونگی بزنان بری بیکر موش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت درود سعادت آمد و جناب عاقبت محمود در وقت
بگذرمتش می بود و شبانه بہان بلای آفت اندای کہ بیخ شجرہ دین و ایمان می کند و عا
را گونہ ساز بد و فرخ می افکند ستمک و مشغول بود و بدام باندہای خود میگفت کہ حیثیت
کہ عشرت دنیوی کہ سم حیات اخروست این روسیاه عاقبت تباہ را کہ مس محض است با تو
این اکتیر فیض تاثیر کہ سجد و جہد آلاان و مستیاب میشود و مجرم و ناکام میدارد چون
دو ہفتہ تیرین باجر گذشت و قریب دو ہزار کس از عماید و علما و غیرہ متوسلان ناظم
آن مکان بہ بیعت آن سید عالمیشان گوی سعادت ربودند روزی ندای خود را

در بیضا بیعت خودم از من زمانہ
لاش تم نمایند و خدا بگذارند
بجناب تو ای غفور و بزرگوار
سلطت نمایند بر من بزرگواری
اصطفا این کلام از حضرت جانم

مناشبتن خود خواہ این خادم
باینبار کل کل گفتند حضرت مجتہد
محتاج این سخن در وقت آن زمان
گر نتوبان دو گو بر روی
خلو جا کردند نگاه میکنند
بچشم کس را گو بر نیاز زندگی
بوی زار و نیاز از نسب عالمی
لافت حضرت و عیار ایشان
کردند که در اباید بیعت

ما بین این مجلس با رشتنه
 چون ایام عقوبت جوانی
 در شرح حال عیش و کامرانی
 پیش طغیان جز خوار
 پیش نفس نغزانی است بخت
 شکره بین ما جز آنکه نشاید
 نفس شوخانی بیهوده
 خواران هزار سال خصیان
 و نام است و با بخت و نیلانی

نماید و بعد از ابواب کم و نوب بر خود بکشد هرگز مانع و مزاحم و مشرطن نخواهد گشت لیکن
 است که بگوید و مشانه بنده کرد پر ایمن امور است شینفه در سمیات قیوم نگردد و دیده ناکو
 خود را پیش من ندر د آن ندیم نهم این مژده را بجهنم فرستی رسانید با ملاوان که روز
 همه بود و بسیار شیرینی و نذر نظر آن عالیقدر گزرا نید و بر بقعه بیعت شریفه که عروه
 و ثقای مراد و جهانی است گردن خود را زینت بخشید و آن حضرت بعد از آن
 کلمات بیعت علی لار اتاس که جمیع هزاران کس بود با بنگ بلند دست آن از نو
 گرفته فرمودند که شریکیه فیما بین ما و شما دائر است از دائره آن پایرون نه نند
 بوجب بیت مشهور بیعت هر کس که از اندازه نند پای فراتر بهستی است که پسر آلی
 با م ندارد و استمع چون این گوهر گر نمایه را آویزه گوش خود کرد و طوفان گریه وزاری
 چنان جوش نمود که همراهِ مجلس در گریه افتادند و از بوش رفت سید صاحب فی الفی
 آب طلبیده بردی چند کلمات طلیبات دیده بر چهره اش زدند که بیوش آنز و بعد بیعت
 جواب داد که بنده ضعیف را چه یار که عمو و مویش حضرت را که ائقل و اعظم از کوه
 لا فیه است تحمل توانم شد مگر آنکه محبت عالی و دعا ستعالی بدرقه این راه و دستگیرین رسا
 خواهد بود و صدق قول سعدی علیا رحمه بیعت کنیکه استعانت بدرویش برده اگر
 بر فریون زد و پیش برده بعد انجام این کلام سید عالی مقام هر دو دست حق پرست
 را برداشت و کلاه آزر نهاده و ثوق این عمو و وفار این وعد با هزار ضراحت و
 التجا و با تواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاهان و عماران جللیه

و چون کسی که کشنده بر راه خلعت
 و چون کسی که کشنده بر راه خلعت
 و چون کسی که کشنده بر راه خلعت
 و چون کسی که کشنده بر راه خلعت

تمام و هم چون بیعت جهانی را
 بادی دم شد خود قرار داده
 بیکن از ملازمان مامور
 که فلان دفتر چهارده ساله
 زاده با چند تازیانه در دست
 موضع و مقام بعد شام
 و میبود ساز و دوازده

باز از دود در اخطار این
 اسم از اخبار و یار با بقص
 غایت باید که بشود خاوم زور
 لوائی کلفه خردم خود
 کل نمود و چون کسی
 در نیل سبب از رفت
 با بوش زنده دار با بوش
 کس با زب و سا کالان

در انتظار بکمال نفس و
 ازاری و بیجاخت رفتاری
 گریان و زلالان بر کف دستان
 شاید رخسار گرفته در کاشانه
 احوالت زلفت داد و پذیرفتن از
 آرزوی بود و بود بر سرش نهاد
 و از آن جا بجا نه زین کارون
 حیات او بود رسیده نام نبرد

از خانقاه مغرب پابرون کشیده مانند تاد و ایدال در چهار گوشه عالم شهباشی نظام
 آیات اسد بجزای فاضل طهرانی اناس رحمته الله بهر گوشه و کنار متلاشی و متر و در گذر
 نشی سبوق الذکر در آن مقام وحشت انجام که مملو و مشغول از چراغان و فتادیل که خالی
 محض از اجانب و اقارب بود دست آن شاه در رخا گرفته و در خانه بسته بر سر پیش
 نشا طبا کرد و حال آن دو کس به صدق این چند ابیات مؤلف رساله است مثنوی

یکه چون ملک دیگری چون پری	بیک برج شد ماه با مشتری
یکه کاسد و دیگری بے بسا	دو گوهر یک کان نمودند جسا
به تینه شقاوت و گر خار چین	از آن دو یکے را سعادت قرین
یکه چون خزان دیگری چون بهار	یکه همچو گل دان و گر همچو خار
ز ایامان دگر دیده بر دوخته	یک از شمع ایمان بد افروخته

چون با ناز عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان باز و معشوق دلنواز طنبا دگر
 گشت خرم باری مشتری رضای فرشته متفق گردیده شیشه شراب از طاق
 آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خوانند که با هم بنوشند که در قضا با
 آنکه چند دروازه آن مکان همان هفت خانه زینجا مسدود و مفضل بود و یعقوب
 و از جناب سیدالجمالین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان دوز نهاده بود
 انگشت بر بان نهشتند آن یوسف دوران چون تبائل تمام و تفکر مالاکلام شریف
 نگاه کرده شناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح تشکیل

جاست نیز انجام بهر باب
 گشت حضرت از حالت
 نقیض نمودند و امر کردند
 سگان بلاتان نشی خراب کردند
 و خوشی از چرا و سلام سنالی
 باعث چیست نشی که کوی حال
 شبیه صبح و اگر گریان گریان
 پیش ایشان کجاست تفصیل

حیات او بود رسیده نام نبرد
 سبوق الذکر در آن مقام
 محض از اجانب و اقارب
 نشا طبا کرد و حال آن دو کس
 یکه چون ملک دیگری چون پری
 یکه کاسد و دیگری بے بسا
 به تینه شقاوت و گر خار چین
 یکه چون خزان دیگری چون بهار
 ز ایامان دگر دیده بر دوخته

این سال در پیشش پاس
 گاهی خنده گاهی خنده بار
 بود که نضیب از و غلامی
 عبدالحی صاحب سگ بود میداد از کفر
 برانوده که در سال اسلام با جنگ
 بدین سبب وقتند در عادت علی با جنگ
 در آن سخن این بود که هر چه میداد
 بر سرستان میگشت بعبود روز

بعضی تبیان آورد و بعد از آن گفت که بلام رو که آبرویش بجاک مذلت و سخاری نیکه
 شد در آن مجلس علی که محل مقصد صدق اهل ایمانست رو آرم آنگس سعادت نموده و بجا
 گفت که اولیا خدا و پیشوایان راه هدایت مطرح انوار امتناهی و اخص الخواص خلیفه الهی
 بستند اگر ادرات صادق و عزم توبه را سخ داری مضمون این رباعی را برده توبه
 نموده قدم جبارت بر کشار باحی

باز آه باز آه بر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گروبت پرستی باز آ
وین در که مادر که نومیستی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بچرا د اصفا را این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بجلین الاحاطت گشت
 و بچرا در و بروی آن شمال نورانی لرزان و گریان بپای حضرت قائم حضرت سر
 برداشته در کنار گشت و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند و در وقت هفت
 و هشتمه این خبر به خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلده عظیمه تا مدت دو ماه هر
 قریب هزار کن بیعت بره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم حوام و حوام
 گردید که در پیشش پاس فرخ بجز نماز بیچکانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون
 اجماع خلایق هر روز از احاد و عشرات بل از الوان کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
 متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان ملو و مشحون میساختند و چون پر میگشت حضرت
 بر دروازه تشریف آرزانی فرموده بهفت بهشت دستار را آورده هر گوشه و کنار آن مکان
 بدست باغبین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان آهنگ بلند تلقین میفرمودند

نست خنده بود جباری بیخود روز
 وشن پوشی بختار است نوزخ
 و در برای خنوتان طیار بود
 باز تمام تر سایش الکلام
 در آن سخن و داری خود بیای
 و توبه داده و دوازده کس در دم

۷۵
 فایده برای اندیشه داری
 ایشان مقین بودند و چون
 مسلمانان بنگال که کجا حاکم
 ایشان که پدید و مادر ایشان
 میگفتند بطریق اسلام باشد
 دین بعد از زنی بی نیلوف
 و صورت او میشوند و آنرا

بیت کس که در آن نشانی
 بچرا به چاه کس با در کلان
 با بعد از آن بیعت صد
 مقین بودند که با این
 چند علامتین بر معنی
 کلام تشریح ام می نمودند
 آوردند و اصلا و مطلقا
 او خوانندیش بخانه خودی

که در غلظت و کثرت بسیار است
 بیجان بی شعور است
 که در غلظت و کثرت بسیار است
 بیجان بی شعور است
 که در غلظت و کثرت بسیار است
 بیجان بی شعور است

و احوال نکاح از زن و مرد تفیش میساختند زیرا که بی نکاح با مرد خود و معالجه زنان و شوهری
 داشت اگر در آن مجلس حاضر بودی سنت نکاح بر ایشان جاری میساختند و اگر از آنجا
 حاضر نبودی او را تا که تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح را بمقتضی فرموده و خدمت میدادند
 و اگر احضارش ممکن نبودی بتفصیل فرید مامور شدی که الآن بدون نکاح همه بیشتر نشوی
 و بیایق محو و شدیده از وی گرفته و خدمت میکردند حاصل قصه هر روز و در وقت
 شش پاس بر مردان این تماشای سنت سنیه نکاح جاری می بود و احترام در بلده
 عظیم آباد و کلکته آنجا هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بائین مستفیدین بیعت
 گشته بسکن و ما و ای خود جاگرفتند بر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف باهنگ
 بند میگفت که هر کس که از شما بیان سیدالجهادین بیعت کرده باشند ما من بگویند که هر سواد
 برادری با وی جاری نخواجم داشت و بر نایبهای که ازین کل بیعت محروم خود را
 خواهد نمود و او را بپند و و فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یک قلم از وی منقطع
 خواهم نمود و جز شرط و حجت تمام است چه گویم و چه نویسم که بعد از سنوح این سانحه عجیب
 گوته هجوم در دوازه آنحضرت شبانه روز همیاد و موجود بود و که خام بریده زبان از نوز
 تفصیل این اخبار اگر چه اندک از بسیار روشنی نمونه از خروار باشد از چیز امکان بیرون
 و در هر هفته چون سیدالجهادین مولانا عبدالحمی را که برای و خط گفتن مقرر بودند روز
 شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان
 شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلائق پروانه وار بر آن میسوختند ایات را قلم

که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان

۷۶
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان

زوشان آن بلده چنانچه
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان
 که بر بیعت بیعت نشان

حضرت شده ایست
مجلس رساله
کفر تقوی که تقی این کارند
باینده روز هزار مرتبه
بیکدیگر استند و اینده
بهر روز خازر و بوجود آمده
حاضر دوران بنود آمده
کفر تقوی که تقی این کارند

نیت چه که این درویش بعد یک دو سه ماه سی دیار غرب نخواهد گردید ایشان جوانانند
که آثار این کس تا دامن قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرزندان
با هم محمود و راشدین با آنان غلظت و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هر که واسی لب خود را با این
نخواست بیایا بد جزا سنگین بعد گرفتن تو به بدادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم
از دنیا نچیز اهل محله محمد نامه از جمیع توابع و تبعه حسن خویش نویسانیده پیش خود میدارند
حاکم بعد صفاء این کلام با ایشان گفت که هر گاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در حصول شما تخفیف
البت پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همایسان آنحضرت که
از بریل باراده حج سعادت اختیار کرده بودند بنفصد و پنجاه کس از زن و مرد و طفل
بمعرض شمار رسیده بودند دیگر خدایان بشمار که از نواحی آن بلده برای بعیت و ملاقات
میرسیدند و همانان و زرقای بالفین و گاهی متجاوزان سگشت همچو گاو شنیع
طبخ طعام در خانه ندان زبده الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
که از همانان فاضل ملززه در خانه های جوار تقسیم می یافت و از باب احتیاج یکی برای
شادی و خرم و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود کسی بر آنمای مسجد و چاه
هر چه هر کس طلب میکرد و امن امید خود پر کرده بسکن خود معاودت مینوشیدند و اللطف
تا جگر که در آن وقت بر فاق حضرت بود اکثر حکم بر احمطیه یا تلین و محتاجین بر ایشان اجرا
می یافت حیقت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روید یا تلین و غیره

از از وقت
مجلس از و او
غیب که در آثار
حضرت قدوه الابرار و نور
تفنگان مبر غفلت را بسیار
اختیار این بود که در شهر
ک
سلبت یکی از عاقد بنود که
در مال دولت عمر قدری بود
که در بلاد و اطراف آن شهر
ساکن و بیقر بودند را دوست
از در کاش سیدانشند و ملا
سر کرده و پیشانی می داشتند
بسی خوبی و در این ایام
که گوید از بابی از آسمان
ازین رسیده درن الا
زبان آن کرده بالای
فکر نم چون فصل از سیدم
دری یافت ایست
بود که از باب ۴ خان کشاد
الم از دست آدم او

لب العالمین است در دانش
 رحمانی و محمودی و در علم
 است که ابوالبابای فیض
 انور مذکور نام آدم صغیر
 آدم که نام حضرت جبرئیل
 علی هیکل از ذنوب آن
 در تفسیر درین قول و کلام

نوازن بساخ بسیاران هزار همه غسوق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا همین حیرتم ره بهر و خگسار	ملایک سج دران بے شمار به تسبیح و تهلیل حمد و ثنا یکے گفت اے زائر اندر بیا جگمش درون رفتم آشفته وار
---	---

پیشا و شمالا تا گمان در علم
 آمد از دوزخ و دانه شمالی از جنة
 در دوزخ و غنوت در پوشش
 طراظ اطراف شرازش در
 خردش در انهای سنجین

چون درون رفتم و مقدار دوسه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی
 بر کرسی سکل بجو ابر تا بدار دیو اقیمت آبدار که هر دانه ازان بجزان هفت تهم
 می ارزید شسته است و جمالی دارد که عقل و صفات در وصف او بادیه جانی و
 پریشانی سرگردانست و قلم بریده زبان بار تمام شمه از تو صیفش مانند مال قلم لاغر و

لرزان و بر خود بچیان شنومی

چو تا بنده خورشید در نیمروز عیان از رخس قدرت کردگار به تب لرزه دایم سپیل بمن عیان سنبستان بگرد من ملایک و را ساخته سجده گاه نشاده دو صد مهر حیرت بلب سلامی نمودم بان کشت کیش شده حیرتم جمله بیرون خرام	فوزان رخ خوب آن دلفروز غلط گفتمم اچو بے روزگار ز شرمش عرق ریز گل و چین دوزلفش بگرد رخس حلقه زن رخس ساده از ریش و سبت چو ماه شادم چو پیش و لے با ادب مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش بخندید و دادم جواب سلام
---	---

۷۸
 با صد و یک و شور از ان
 فقر را ملک بالابینت بجو
 از یک مال غنطه عقل شنوم
 از کج و ما غم چو سازو
 و یکبار عیان تا ملک از پیش
 داده چون ساسی بچین
 کرسی نشین یک یک منصفش
 ایستاده بود و امور ساخت
 که این بپوشاننده از خانه
 چنین بنویسند و از خانه
 درینا از کلماتی که یادماند
 صلیب حکم کرد و از این
 ساری چون غم بر سر
 کلستان نیم درین

خوش را در آرزای حیات
 دارش حیات انعمی است
 این مکان بیخبر ای بود
 زنده در زنده ظلمات حیات
 چشم کسی نشین چو باد و
 سر کلید این باب بودی در وقت باد
 حساب البیب در وقت باد

چون رفته بر تنم باز آمد و طائر هوش و خرد پریده بر رخ دماغم کمال خرمی و سرور جاگرفت چون دیده ناظر تماشا می آن مکان فرحت نشان بگاشتم مکانی دلر یایر از اشجار میوه گوناگون چون یار بسیار در هم آمیخته متصل آهوجوهای سرشار معانه شاد اسپات	باغی که گدیورش بهار است در میوه کوکب است ز نشان آب نهرش چو آب حیوان مرغسان بدرخت او نوازان در عسل و خسر دیسان نهان
بر گل چو چرخ تابدار است بر پنجه چو لعل در بختان چون سیم گداخته در نشان با هم بصدای مهربازن سرست همه محمد یزدان	

حاجت باشد در بلبه گلستان
 چشم و درایت او خوشتر از
 باطراف و انانیت جهان کرم
 گردیده تعلقش ز نویند و اناری
 و حیات از وقت دور یزدان
 صد شایع کرم زنده خور در بار

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر در حدیث در حکمت سفلی امکان ندارد و دیگر و آسودگی حاصل نبود بجز کمزورت پیش کرسی نشین آمده به تخصص و تفتیش لب کشادم که برد و مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دارالقرار مؤمنین یقین برب العالمین و دوم زنده انجانه کفار شراره که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمره کفار فحاشستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهیبت شان محفوظ و در امان دارد اگر یک جل ناگمان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضحمت تویی و بهبودی نخواهد بود و ابد الابد دست ثعالب مالان و محبوس این مکان قیامت تو امان نخواهی نذر نهار ز نهار زدی که داری دست بردار و در احاطه سلاسیا

باید اگر کند در میوه
 چشمه برای ملک جواز خواهد
 شد درین بودم که چشمه شد
 چون نواغم به پیداری چشمه شد
 بشناری موقوف فی سبل کعبه
 لشکر نوبت و جبار قلمم
 در پیشانم و امیات

گاه چون بسوزان چشمه
 گاه چون گدازد بار
 از نوبت گاهی و گذران چشمه
 گاه در گریان و خندان چشمه
 گاه از افعال نشسته و نوبت
 گاه از نوبت ز نهار ز نهار
 گاه چون بلبل نوازان چشمه
 گاه چون غزل چرخان چشمه

م جای فیض ببارد
 م جای ادا ای فضل
 م جای بسید احمد
 م جای فیض م هر جا
 م جای مژدین
 م جای فضل باب العالی
 زده شد خورشید با نوا
 نکل بود درشت لعل پنهان

قصه کوتاه چون صبح دیدم از غورشید عالم تاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزدیک حساب
 خاک رفته بعضی سانسیدم که مر از درواز و بسواری کواکب جلگه باید رسانید آن شخص
 روز دوم بزرگ نشسته در عرصه چهار روز فانی جلگه گردید و مجرد وصول در محفل
 خیر شمول رسیده بعد از اسلام نذر گرانیده بے اختیار بیائے آن زبده الاخیار افتاد
 و طوفان گرید که یاد از طوفان نوح میداد سرد حضرت تسکین و تسلیش فرموده شر
 تا یاد و در آغوش رحمت جاداده حالش پرسید آن سعادت مند قصه خواب بر سر
 صواب خود را که هزاران هزار کس از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفضیل و بیان
 بعضی شرح و تبیان در آورد و بعد از آن حکم کلیه شهادت گردیده در حجره مسلمانان
 و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط درآمد و بعضی و الارسانید که هر چه احکام اسلام
 ضروری و لازمی باشد اجرای آن بر بنده در بیخ نثارند حضرت بهان وقت مزین
 خاتم را طلب داشته اصلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعد مخون نموده در
 زمره محتوئان جاداده دوسه خادم برای خدمتشان بگماشتند چون جراحت خفته بصحت
 انجامید لباس فاخره بلبس ساخته بجنور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده به
 دوسه روز نقد خدمت از حضرت بگفت گرفته باز بسید علی اک عازم دیار خود گشت بهایت

داشته بودم سوخته یازده هزار
 بطریق کلمه مغز فرموده در آن
 هزار و بیست و نول آن مغز کرده
 در آن کباب را آن تافله تفرقه
 در م ۱۳۴۸ ک شخص را بر اساتوه

<p>چون بهار بان شد سوی آن انجمن صدر آرایه سلطانی شده بود بیگانه ز اهل راجه گشت</p>	<p>چون خزان آمد ز شهر خوشین بود ناری طرفه نورانی شده گلشن آمد چو گلشن باز گشت</p>
--	---

بدر ایام خضر توفیق بود و
 آن داد و ساکن بند بود
 و بانا ث و کو روز واقعه
 خوشی که با نال جواری
 بیست و یک س هر چند جهان
 بیکور عا کر فتنه باقی است
 خانه بیکرک خود یازده
 مبادت و شبانه روز در آن

پس از آنکه از خالق تعالی
 پندگشایی کرد و در کتب
 پندگشایی کرد و در کتب
 پندگشایی کرد و در کتب

درنگا ساگر بیان نموده روز سوم مقدار یک پاس روز برآمده در بحر فخر در بحری که
 مشهور بگیلا کاجھی است داخل گردید در واقعه عجیبه جاده غریبه و داده حکایت منظومه

کز و کبر و نخوت رود سر بسا
 بگفتار من سر بر سر گوش دار
 دوسه بار بشنیدم از گوش خویش
 پئے حج و عمره ز بهر سفر
 بکشتی بر انهار گشتم روان
 مرا گشت چون بحسرا عظم دوچار
 به بیست که پوشش از سر من بر پید
 که از وصف او ناطقه ماند لال
 که تو صعوه هستی و من مثل باز
 نمودیم بے بیم و بیخوف و باک
 ندانی که چون می نسایم تباہ
 ستم دائره نقطه وارشن بدین
 ز زخم چه دانی تو در مان خویش
 که پیشم بدینسان دلیر آمدی
 چرا بهران را نسائی بلاک

درینجا یکے قصه آمد بسیار
 حکایت عجب است مان پوشدار
 که میگفت آن سید پاک کیش
 که من چون ز سکن به بستم کمر
 سوے مشرق ملک هندوستان
 چو یکسر ز انهار کردم گذار
 آن صورت معنوی شد پدید
 بجایه و بسلال و برعب کمال
 بمن گفت با من جبارت ساز
 ستم آنکه فرعونیان را هلاک
 هزاران سفاین بهر سال و ماه
 ندانی محیطم بگرد زمین
 چرا سیر گردیدی از جان خویش
 رحبان خود امر ز سیر آمدی
 بجانت اگر نیست بیسم و باک

من لایق مری او یکس
 کبر و نخوت رود سر بسا
 درین است مخصوصت
 چو این گفتگو از زبان
 چو این گفتگو از زبان
 چو این گفتگو از زبان

بویاب از تره بکلمه
 که صد آفرین بر تو صدم
 من این احقرم کاندر عالم
 ز خوف خدا خالق بخود بر
 از در این عالم
 از در این عالم
 از در این عالم

از در این عالم
 از در این عالم
 از در این عالم
 از در این عالم
 از در این عالم
 از در این عالم

پیشانی می ناید و بر کلمات
 ناگفته زانی و در شکران آن مکان
 صیقلی که با شکر دریا پیوسته
 با سخن اول فرد نامده به میانه
 گویم از زبان آن مکان قطره باران
 بر دوش خود که اندام در دولت
 پیش نشان پوشیده میماند
 سید اندر سلسلین آنجا چه دراز
 و چه امانت ز اید الوصف از

زین آن بسارت که کردم بتوبه
 علی بعد ازین نرز با نرا بجام
 بسیار زم از لطف اے نیک خو
 که کردیم خشم سخن و اسلام
 بعد گذشتن دوسه ساعت بخومی لنگر برداشته و پر دریا گذاشته مرکب را سردادند
 و حضرت جمیع اهل اکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد
 از آن کمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهلای جمیع کلب
 بدرگاه باری سئلت نمودند و بوقت دعا و تائین اهلای کشتی عجب حالت بر حضرت
 طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاسد تنجنامی شنود و چون
 رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرا نگاه خویش قرار گرفت
 و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیر کلبی کوش که منجمه جزایر ملیبار است
 لنگر کردند و ناخدا با کثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمدند
 در کلبی کوش فرود گشتند احوال ملیبار حکویم و چه نویسیم که معاملات و رسمیات آن
 مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه از آن بفرست
 خامه بطریق اجمال می سپارم و انموده جی از آن درین صفحه قریباً می نگاریم چون
 آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط و ارتفاع طاری و ساریت و ابرود
 و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنود انتقام چیرن و چه مرد همه عریان میباشند
 حتی که دختران ناگنجداتاری از جمله خود ندارند و بر برهنه محض میگرددند و باید بر و بر
 و مادر خود در دوکانهای و محلههای خویش نمی نشینند و در سیر محلات و بازار کتاف

لیکن مستوران ایشان برقع
 پوشش گشته در کعبه و با نرا مانند
 زمان حرمین شریفین زاده عالم
 شرفا و تیشما آنرا که خادم بود
 تدارق برای امور آن فرود آید
 ۸۴
 خود بسیار از سگازند و بسیار
 بچوگان در سجنان حاجت
 میشود نام سوسن آن مکان
 شامی لکن سب از چون آن
 کزاده جازات برکان آن
 بدو غلبه نیست بجز در روزگار
 در جهان بود و حاضر نشوند
 در جهان نیان از دارین
 می باشد که از نرا حاجت کج
 موجود است که این سینه
 بودی هفت کج خود بنده
 سب آنقدر نظر روی شان
 بر سره بر سر آنرا در قاضی

بسیار زم از لطف اے نیک خو
 که کردیم خشم سخن و اسلام
 بعد گذشتن دوسه ساعت بخومی لنگر برداشته و پر دریا گذاشته مرکب را سردادند
 و حضرت جمیع اهل اکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد
 از آن کمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهلای جمیع کلب
 بدرگاه باری سئلت نمودند و بوقت دعا و تائین اهلای کشتی عجب حالت بر حضرت
 طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاسد تنجنامی شنود و چون
 رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرا نگاه خویش قرار گرفت
 و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیر کلبی کوش که منجمه جزایر ملیبار است
 لنگر کردند و ناخدا با کثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمدند
 در کلبی کوش فرود گشتند احوال ملیبار حکویم و چه نویسیم که معاملات و رسمیات آن
 مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه از آن بفرست
 خامه بطریق اجمال می سپارم و انموده جی از آن درین صفحه قریباً می نگاریم چون
 آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط و ارتفاع طاری و ساریت و ابرود
 و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنود انتقام چیرن و چه مرد همه عریان میباشند
 حتی که دختران ناگنجداتاری از جمله خود ندارند و بر برهنه محض میگرددند و باید بر و بر
 و مادر خود در دوکانهای و محلههای خویش نمی نشینند و در سیر محلات و بازار کتاف

فواست کی از درون تنان گز
 تاسوی ساحل نماید گز
 بهون اسرو کانی یک کلبه است
 بهر ارباب باد و دریا
 بنده بحرانی آن آفتاب
 دره صفت او در از دریا
 در درون پیچیده زمین
 بنده یک رشته دریا
 از صدف بهار آن دریا
 کشته کردن پیچیده دریا

گردید چون متصل آن نگاره شتاب رسید بنایت آبی از سر ستون برخواست و جابجای
 روانه گشت و جهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
 روز در جزیره آرمینی رسیدیم و احاطه این جزیره یمنی و شمالاً و شرقاً و غرباً و جنوباً
 از یک نیم میل خواهد بود ساکنین آن مکان مومنین شافعیه المذنب اند مسجدی زیاده
 خود بنا کرده اند و باقامت الصلوة خمسہ آن مکان را زنده میدارند و زیور گیسبان
 خرطوم نیل بسیار بنظری آمد لیکن در آب و اگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایندانی
 و در سبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در اینجا میروید آنرا بریده و زیر
 ساخته ریمان طیار میکنند و بعد دو سه ماه اهل جهاز اینجا رسیده ریمان مذکور را چون
 عله و پارچه دروغن زرد و سیاه و دیگر جوانی میفرودند که در یک شب اتفاق میفت
 بکناره آن جزیره افتاد صبحدم از انجا روانه گشتیم و بعد از سه یا سه جزیره عقیدتی
 آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود و مقدار یک پاس در اینجا توقف نموده روانه شدیم
 بعدیر دو سه روز جزیره سقوطه را که صبر سقوطی از اینجا میخیزد بنظر درآمده و بچهند
 از اینجا با آخر انجا رسیدیم و جزیره سقوطه بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
 اقامت را اتفاق نیفتاد و وار و زده در بندر عدن رسیدیم و از کشتی فرود آمدیم
 در بندر سطور اقامت کردیم و ما جزای غریب و واقع عجیب در اینجا روانه چنانچه
 کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست - حکایت عدن

با هم هم راه بردن آرمین
 زمان هم چنین بساکنین
 شهر عدن بود از آن بهنگاه
 دو دریا قطار در سبیل راه
 موسم گاه جهان پرتاب
 بود به پیری ما آفتاب
 گریه انگشته بار
 بود در آن وقت باون
 سایه و قطار جهان باید
 سایه نو و چکس از زمین
 سایه و قطار از کار و پیر
 جنت و فی اقیانوس
 سایه از سبب دیو
 سایه از سبب ما و در دیو
 سایه از سبب شمشیر
 سایه در آن عصری یک
 سایه و فغان از سبب آب
 سایه عالی سبب و معربان
 سبب است خال یک از جبران

کشتی رسید بعد آن چون رسید
 متصل ساحل او آمد
 سبب در آن عصری یک
 سبب و فغان از سبب آب
 سبب عالی سبب و معربان
 سبب است خال یک از جبران

چون که سید شمس الدین...
 جان زخم زده و آرمین...
 چو که ز غمت شده افروز...
 زان شتر دم زضا و زین...
 زان شتر دم زضا و زین...
 زان شتر دم زضا و زین...
 زان شتر دم زضا و زین...

گفت پئے مادوسه اشتر بسیار
 گفت که جای شتران زین محل
 گر بر دم قوت پاپیم کجاست
 چونکه شنیدند رفیقان چنین
 مضطرب و گریه گمان زار زار
 دست بردن آر که وقت دعاست
 گفت پناه سن و تان داوڑ آ
 او همه می بیند و داند مرا
 لیک بخوانند درین مضطرار
 کس عدو خود ندید پسایان رساند
 گفت نگاه کن تو به پایان کوه
 باد و شتر بان گفت شان چهار
 چشم خود آنسو همه می دوختند
 چونکه رسیدند همه اشتران
 کین شتران گر بکرایه دهی
 گفت یک بهر کرایه و بهم
 یافتیم آن اشتر و گشتم سوار

تا همه گردیم بر آن سوار
 هست بے دور و راه اجمل
 هر قدم این دم بدیم از دست
 هر همه گشتند نهایت حزین
 جمله گفتند از ان غمگار
 خیر دعای تو پناهیم کجاست
 آنکه بهر حال مرا یا و راست
 هر چه ضرورت رساند مرا
 سبع مثانی همه کس بهفت بار
 کادہ یک مرده ده و در پشانند
 چار شتر با همه فستر و شکوه
 این طرف آسند بلا هوشدار
 شمع طرب یک بیک افز و خندند
 کرد تفضص یکے از سار بان
 منت و احسان بسر مانهی
 منت و احسان ز چهر و بر نهیم
 خورم و خشد ان چو گل زوبار

پس نمودند تدار آبخان
 باز را اجرت بر قاضی برون
 راست این کبر بد برون
 چون بر قاضی بر سید زین
 باز نمودند ازین برون
 قاضی زان جمله ندریان او

۸۷
 عالم آن شهر و میقان او
 جمله گفتند که این باجرا
 گفته ز افضل خدایار شما
 درم تان این مدو غیب بود
 که کرم می بشمار و نمود
 در زمین اشتر و این ساربان
 نیست درین شهر عیان و نشان
 که در شری بخش از زمان پاک
 جمله دران موصد شد نمی پاک
 زین دو سه ایات که نوشته ام
 زده ده احکام بیان گشتم
 فاصله بنویس با یکبار
 در فلک شریانی آفتاب
 شمس پدی از دشت ۱۵ از دفتر
 تا من بدست شد از دشت ۱۵

در سینه نشو و در روز جمعه
 در سینه نشو و در روز جمعه
 در سینه نشو و در روز جمعه
 در سینه نشو و در روز جمعه
 در سینه نشو و در روز جمعه
 در سینه نشو و در روز جمعه

مشغول شوند و مردوزن و پدرو دختر اگر چه جوان نباشند در بالش ابر آنها یکدگرین هم
 و باک سبادت بینمایند چون جناب سیدالجهادین تا یک هفته این معامله از کل شهر معافانه نمودند
 بیابا گردیده با مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی عصر رسیده استغاثه ازین
 امر شفیقه که از اهل خانه قهصدومی یافت نمودند و در همین مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
 چنان موعظت و تذکره بعبارت تلخیص که معنیش کثیر بود بمعرض بیان آوردند که اسما
 را در جور شر مساری غرق ساخته قاضی بعد شنیدن و عظمی گریان بخدمت حضرت
 عرض کرد که این امر شفیقه را البته ما حرام میدانیم اما حکم مادرین شهر با متناع این امر فای
 نیست انبیب اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دو که که حکم و رئیس این شهر است
 تشریف فرما شوند که شاید متناع این قفل متوجه جناب سدیاب گرد و عرض که هر چه
 کن در کپری حاکم شهر سید قاضی استغاثه این امر کمال آب و تاب از طرف سید عالی انجام
 بخدمت صد آن مجلس که حکم شهر بود و در باب امتناع ازین امر شفیقه بسیار استبداد
 مبالغه کرد حاکم شهر قاضی گفت که ازین سید کمال ساجت و لجاجت از طرف هم خدا راند
 که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن ازین متعذر است
 از بولای غامبان میترسم برگونه بسیار خاطر حضرت که همان عزیزه نماید تا مقدر و در
 اجرای آن قصور نخواهم ورزید صاحب تشریف بجای خود برنده با ابدان بر آیفای عاده
 خود قاضی و کو تو الی اطالب داشته مامور ساخت که دو سنای در تمام شهر بگردانند که
 تا قیام فلانند و ستانی که راس رئیس آن سید عالی مقدار است بیچگونگی در شهر گام

کار بند شده سنای و تمام
 کار بند شده سنای و تمام
 کار بند شده سنای و تمام
 کار بند شده سنای و تمام
 کار بند شده سنای و تمام
 کار بند شده سنای و تمام

۱۹
 در روز جمعه و در روز جمعه
 در روز جمعه و در روز جمعه
 در روز جمعه و در روز جمعه
 در روز جمعه و در روز جمعه
 در روز جمعه و در روز جمعه
 در روز جمعه و در روز جمعه

بهاره تا خدا بند برنگرد و تشریف
 بدارد و در روز شنبه و در روز شنبه
 بدارد و در روز شنبه و در روز شنبه
 بدارد و در روز شنبه و در روز شنبه
 بدارد و در روز شنبه و در روز شنبه
 بدارد و در روز شنبه و در روز شنبه

داده اند که همه اشکبار شده
 در کجا نقش از زاری آید
 گشته در دریا جاعت ز کرده
 ای که ابدان بخلی از من
 با تو انداخت که عمل با منی
 با تو دیدند که در عالم با من
 ای که رسیدن را با من
 با تو رسیدن هم از اذان
 با تو رسیدن هم از اذان
 با تو رسیدن هم از اذان

سید الجاهلین عرض نمود که جناب تمام قافله خود را طلب داشته مأمور فرمایند که غسل نموده آید
 حمزه بندند ابیات مولف

<p>بند خبی زو و تر سید ار شو مرده شو و آنکه گفتن پوشش و سیا شو ملک اکنون ز شیطانی گذر چون حسد چون بعضی و بگو بر منی تا رضای حق ترا آید بگفت نعره لبیک زن مرد خدا به هست ای زو را درین دم بسند بست بر شیطان چو شمشیر و شان همچنین چون فسارخ آئی از زمان نعره لبیک زن اید لستان</p>	<p>وقت احرام ست مان هشیار شو عزم بیت اشک اگر باشد ترا از همه لذات نفسانی گذر دور کن از خویش اخلاق زنی خشم و شهوت را ز خود کن برون غسل کن احرام پوشش و لبکشا نعره لبیک از با ننگ بلند با گب لبیک از لب احرامیان در صبا ح و در مساے سرفراز همچنین وقت لقائے دوستان</p>
--	---

آنحضرت همگی بر صغیر را بر صحن سطح جهان جمع ساخته بغسل مشغول گشته بعد فراغ از
 غسل چادر احرام که آن عبارتست از چادر و تهنه که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت
 گشته بر دو دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس از آسمانی نادعی گلریز
 گشته که بلبان افلاک بر آفرین بریزند و دیدند بعد از اسپ بکنای عجز و
 نیاز در فضای بیداری زاری و انکساری که اقصی انابت خاکساری بود همچنان جو را

حالت نفاق دست داد
 این که بگویند زاده تادیر بر جان
 ایندی مشغول در مشغول
 بجهت خندان در وطن آمده
 دادند که ایران بنیضه وقت
 کویت نهی باصل او در سید
 پنجمه ایستان بر او که گزیده
 ۹۰
 انقضا چهار روز بعد از
 قتل که چهار روز بعد از
 بر سطح صحنه رسید و غسل
 نیز بود لگزش از انقضا
 و تا شام از روز صغیر که
 آن چهار روز و دو سه روز
 بعد از رسیدن در منزل مراد
 رسیدند در وقت یکدیگر در وقت
 اجاب آن حال بنام نیکو
 بود در آن نیکو که ما نوشت
 آمد و در صحنه چو فرزند در آن
 نشسته آن که در روزین چنین
 گشته اند که در روزین چنین
 نماز شکر از این بجهت

بیت ایند کسوف بانیم
 نعمت آینه کسوف بانیم
 زاری ناله چون ابروی کسوف
 نغمه زاری کسوف بانیم
 بیخبر از کسوف بانیم
 بجز آنکه کسوف بانیم

رای گردیدند بوقت صبح در تریه جده فروکش گردیدند تمام روز در آنجا مقیم ماندیم تا
 گمان بر محل نشسته در مقام جدید رسیدیم که در شان آن نزول آیه کریمه لقَدْ مَضَى
 اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِخْبَاءٌ وَيَوْمَئِذٍ تَحْتِ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ
 السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيمًا وَصَفَانَهُمْ كَثِيرًا مِنَ الْآيَةِ وَرَسُولَهُ قَتْلًا
 شَدِيدًا رَسِيدًا وَرَأْيَا مَامُ الْهَادِمِينَ بِأَجْمَعٍ بَارَانَ بَدْعًا شُغُولًا كَثِيرًا وَرَأْيَا مَامُ الْهَادِمِينَ
 قَاتِلًا كَمَا لَتَبْنَا قَوْمًا فَتَوَسَّعُوا فِي الْبِلَادِ وَوَسَّعُوا فِي الْبِلَادِ وَوَسَّعُوا فِي الْبِلَادِ
 روانه شده بوقت نماز صبح داخل حرم حرم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بجز
 رویت کعبه معظّمه و اندکها مشرفه و تعظیمی عجیب گویند بحالت برشتاقان جمال با کمال آن
 بیت ذوالجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشن اندک از بسیار و شتی
 نمونه از خروار جگر چاک و قام است حاصل قصه بیای آن مقام ذی الاخره اتم تا عرصه
 دراز در مناجات جناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل نیخواست و از کثرت
 بجگه و زاری و ابدتال و بیقراری یارای حرف زدن نداشت آن امام ساجد بگفت
 کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآب دیده می شستم ابیات

بیت ایند کسوف بانیم
 نعمت آینه کسوف بانیم
 زاری ناله چون ابروی کسوف
 نغمه زاری کسوف بانیم
 بیخبر از کسوف بانیم
 بجز آنکه کسوف بانیم

درد وقت نماز طمان مقام
 از بیم عیالیه السلام او
 از بجزد السلام از راه باب الصفی
 بیرون شده در فضاضاد
 موده و داخل گردیدیم و بیعت
 یاد در دیده ساضاد مسکن
 در هدایتین در کبریا کمال
 و حضور سستی نمودن نام
 لایبشوا ساضاد و بیعت
 لب الارباب بیعت
 بجز آنکه کسوف بانیم

شکر که تا کعبه رسیدم کسوف	لقمه ز خوانش بچشیدم کسوف
محت ما جمله سپایان رسید	این دل شتاق کسوف آرزید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ماه سه میهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما بر کشاد	جمله مرادم بر ما نهاد

بیت ایند کسوف بانیم
 نعمت آینه کسوف بانیم
 زاری ناله چون ابروی کسوف
 نغمه زاری کسوف بانیم
 بیخبر از کسوف بانیم
 بجز آنکه کسوف بانیم

از لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه
 از لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه
 از لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه

سزاشی است و بعضی گفته که عبارت از کم کردن مویهاست مودی ساخته از احرام عمره
 بیرون شدیم و هر کس هر چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام آن
 امام امیر حجاج عالی مقام رسیده با هم نشستم و مبارکبادی با یکدیگر میرسانیدیم چون
 ما با اشاره امام هم چند مسکن بطریق اکثر اقبل ازین گرفته بود و بجز آن سید عالی شان
 هر کس که ریاست آن مکان با داشت مسکن و ما وای خود ساخت تا شیخ و رسول کرات
 شمول قافل در بیت احرام بست و هشت ماه شعبان المظفر سنه یک هزار و دو صد و سی و
 از هجرت خیر البشر علیه التحیته من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک بران
 چرخ دوار نمودار گردید گو یا منفتح ابواب عبادت برای ار باب سعادت رسید
 بجز در ویت هلال خادمان مسجد الحرام از قنایع و مصنایع چنان از وقتند که افلاک
 از رشک و حسرت آن مقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و بهزاران چشم
 امید برتر زمین آن مکان چشم میدوخت قطعه

در شهرهای محمد و در شهرهای
 لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه
 از لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه

تا که درین بودی من خوش بیت رب العالین
 بکاش چون مردم خدایا سختی درو کین
 یا که جوش لشکر پروانه را بر شمع بین
 گاهی از طرف شمال آیند در سو مسکین
 خلق عالم میرسد در وی منی اطراف زمین
 ابر هر یک یار زو گردید با فکرت قرین

آسمان میگفت این کاش می بودم نیز
 لشکر املاک با هم گفتگو میداشتمند
 بر سر دوکان چه قناد چون جوش گس
 گاهی از مشرق که از مغرب گذر سو جنوب
 نغزه نا سمعنا قد اطعنا را زمان
 لشکر عجایب ایل ز بهر او شد سنگسار

در شهرهای محمد و در شهرهای
 لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه
 از لایه‌های است برترند و چون کعبه
 بیستی آمدند بعد از آن که کعبه

بجز در ویت هلال خادمان مسجد الحرام از قنایع و مصنایع چنان از وقتند که افلاک
 از رشک و حسرت آن مقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و بهزاران چشم
 امید برتر زمین آن مکان چشم میدوخت قطعه

او را آید این دو را در میان
 بیت زنده خاندان شکرگشته
 بیت از ناپسند آید مرا
 زان شهید نام در از جنبه
 چون شنیدی این کلام با من
 بنویس مگر غیبی بدمان
 غنچه کشفی با خداوند جهان
 کای خدایان عقده ام آید

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد حکایت

<p>آتم اسمعیل مولانا شهید حج عمره کرد بانفش آرام یافت بعد چندین روز او بیمار شد در کسوف آمد چو آن بدر بنیر جلگی تدبیر با ایگفتند آن معاجین و سفوف و آن شراب از حیاتش چو نکه مایوس آمدند بود مولانا شهید ارجبند شب نختی روز ناسودی همین بود آن ستوره محمد و مه داشتی از بهیشتش انکار با نوش بود آن نیش می پنداشتی بار بازو گفت مولانا شهید نیز بیعت کن بخور نهامی او تیره گشتی مادرش چون این کلام باز گشتی کای پسر زینسان مگو</p>	<p>همه سید چو در مکه رسید صید مقصد یک یک در دام یافت طاقش شد طاق و بس ناپا شد چاره کردندش طبیبان کثیر از هیز صد رنگ رنگین ریخته بود در حقش لبان زه نزاب جمله مالان دست افسوس آمدند روز و شب در خدمت او پای بند همچو ماه از غم بفرمودی همین از تقسیم سیدم محسوس مینمود این گل بچشش خار ما نور بود آن نار می انگاشتی مادر این طرفه خوان از حق رسید هر که نخورد آه برو که داد گوش کردی زان شهید یکنام کس غلام خود سازد پیشرو</p>
---	--

اورم معصوم است او را بگویند
 بر باران گنگو نوبت
 حواجز ناز و در بدینان
 چون ز گشتن زان بابی یافت
 حواجز کینه بدینان
 حواجز چه نخلی کج سودا
 ۹۳
 دیدم خرابی دم بدم پیوسته
 نام در در صد نیرد دم بدم پیوسته
 دیدم کینه آن قیامت بر او
 کین زین گم بهیست چون
 آن شب آید به یک
 عالم از زری در دولت دوزخ

از آن دیار بود در دوزخ
 آید و بیاید بود در دوزخ
 نظر زان سوختن آن تابان
 با هم چون آید تا در آن عالم

یستند که در این باب از آن است که در این باب...
بر اوقات در کردار ایشان...
بفتوی سست است...
بیماری و غیره...
زنا و...

جانب مقصد روانش میکنند
سایه گو یا که اعمی نور دید
سایه نه سایه نور البصر
خورم و خندان چو باغ اندر بهار
یا اخلاص اجبا هم نشین
گرم در بنگار عیش و نشاط
چیت این سایه گویا خفتضال
کیستند این قوم ای هر دنگو
سایه شان ظل فیض سر ریست
دور کن انکار تا از ایشان شوی
زنگ انکار از دل خود پاک است
تا از و بیعت نمایم آشکار
شد پس یک هفته در دار السلام

هر که افتد کامرانش میکنند
اندران افتادگی از زور دید
طرفه سایه آمد از دورش نظر
اندران سایه خسایق پیشمار
هر یک که سیراب از بار معین
هر یک با یار خود در احتلاط
خواب بین از ره رویه رسید حال
حاصل فضل ستغل را باز گو
گفت این جمله گروه احمدیست
توازی ایشان شو که تا از ایشان شوی
چون شنید این گفتگو از خواب چست
گفت ز اسمیسل سید را بسیار
سید آمد کرد بیعت شاد کام

اینست که در این باب...
بر اوقات در کردار ایشان...
بفتوی سست است...
بیماری و غیره...
زنا و...

حکایت دیگر

ز بلغبار یک قافله در رسید
همه دین پژوهان و صحرا نورد
صیح و صیح و جسم و وجهه

چو رسید باجم القری آمدید
دران سه صد و چند بودند مرد
از آن جمله بودند کشته فقیده

باید که از تصنیف آن...
بر اوقات در کردار ایشان...
بفتوی سست است...
بیماری و غیره...
زنا و...

در آمد اصحاب و مسلمین
 نعمت تمام سال خیر و زیادتی
 اینست بیانی از این قصه که
 در این مقام در سوال
 در کتاب شفا را اعراض
 این مختصر کنیزش آن است
 در این مختصر که با کمال است

این ابیات گوش افغانی دادانی رسانند ابیات

بلال حیدر قرآن بر فلک بنگر نمایان شد
 تو گویی ناخن تقدیر بر هر حمل مشکها
 مبارک باد بر آنکس که در سیت احرام
 تو در عرفات نشو میدان محشر تا نماز
 ندای فاسخ بنا برسد در گوش ابروی
 ز زخم تیر لبیک آن زمان که حاجیان
 باطن سید احمد اسه علی آخر رسیدی

فلک گوچو گوچی آمد بلاش طریز چو گلن شد
 پدیدار آمد وزان شکلات خلق آسان شد
 رسید با واپس بکهنه برنج پویان شد
 که یک عالم رسید و برگناه خویش گریان شد
 چو خلقی را بر تمام از بر خلاص گویان شد
 که زان یو بلعون هر زمان تمام خیزان شد
 در اینجا مقصد دل یافتی کارت بسان شد

در این کتاب سوره مبارکه الان
 در آن نازل شده در بیان
 سوره ای است که حاجان در کوه
 بیخنده می نشینند و یکدیگر
 سوره ای که در تلاوت میماند
 در آن در بیان است

۹۵

روز ششم و هفتم که یوم الترویاش گویند خطیب در مسجد الحرام که امیر حاج از جانب سلطان
 روم خطباند بلکه سلطانه با قافله شام و مصر و روم آمده بود و کمال فصاحت و بلاغت
 بر منبر مسجد الحرام حضور خلائق که قریب یک کلمه آدم در آنجا جمع شده بودند شش روز تا که
 حج خوانده آویزه گوش خاص عام گردانیده من بعد فراغ نماز عصر اهل مکه و غیره بیرون
 خود را مقفل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نائب سلطان
 نموده که در آن زمان نشاند کسی وقت مغرب کسی بعد آن در آن شهر که است بهر
 منزل ساختند و مناسبت شهرت ملو و سخون از عمارات عالی و اسوان متعالیه که
 در وسط آن شهر مسجد حنیفه که بسیار کبیر و وسیع است بر قرار آمد علیه السلام واقع شده
 و در میان مسجد گنبدیست که در ضمن آن بر پاست که مصلای غیر است صلی الله علیه

در این کتاب سوره مبارکه الان
 در آن نازل شده در بیان
 سوره ای است که حاجان در کوه
 بیخنده می نشینند و یکدیگر
 سوره ای که در تلاوت میماند
 در آن در بیان است

در این کتاب سوره مبارکه الان
 در آن نازل شده در بیان
 سوره ای است که حاجان در کوه
 بیخنده می نشینند و یکدیگر
 سوره ای که در تلاوت میماند
 در آن در بیان است

بآن آیت کریمه شهوره مضمون الذی انزل الایة اکثر من مکرره
آن برین کوه والا شکوه بموجب احادیث صحیح بیان فرموده اند با معنی آیت نکره
نخوبی چسبان باشد والانزول آن بنجانب جناب سرور کائنات روح الامین
علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیوتت در شهر منامنوده صحرایی
بعدادای صلوته متوجه عرفات گشتند پیش و پس تزیب استوار النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السماء اکل جانب مغرب گردید و سوزن در مسجد
نزه بانک صلوته الظهر بر کشیدند حجاجان از پرگوشه و کنار دران مسجد جمع گشته نماز
جماعت ظهر و عصر بدو اقامت دادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حجاج است
بر تله کوه جبل الرحمة که مسجد بمقصر تمام است اون پیغمبر است رسیده بزناقه سوار گشته
در او خطبه و مناجات بدر گاه قاضی الحاجات مشغول و مشغول گردید و در کسرت
رومال بکلدن دوسه کس نیز نمایر قدر گرداگردش گرفته چون لیک میگفت نیز ما
در و ما ناراجندش میدادند تا اخلاق به بینند و نه های لیک برگشتند از نوای نغره
لیک گو یا بن زمین می لرزید و آسمان می ترکید قصه مضمون آیه کریمه یوم
نزد و نمازند اهل کل مروضه برای العین مشاهده میشد و مضمون این آیات
حاضرین میدیدند آیات مؤلف

بآن آیت کریمه شهوره مضمون الذی انزل الایة اکثر من مکرره
آن برین کوه والا شکوه بموجب احادیث صحیح بیان فرموده اند با معنی آیت نکره
نخوبی چسبان باشد والانزول آن بنجانب جناب سرور کائنات روح الامین
علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیوتت در شهر منامنوده صحرایی
بعدادای صلوته متوجه عرفات گشتند پیش و پس تزیب استوار النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السماء اکل جانب مغرب گردید و سوزن در مسجد
نزه بانک صلوته الظهر بر کشیدند حجاجان از پرگوشه و کنار دران مسجد جمع گشته نماز
جماعت ظهر و عصر بدو اقامت دادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حجاج است
بر تله کوه جبل الرحمة که مسجد بمقصر تمام است اون پیغمبر است رسیده بزناقه سوار گشته
در او خطبه و مناجات بدر گاه قاضی الحاجات مشغول و مشغول گردید و در کسرت
رومال بکلدن دوسه کس نیز نمایر قدر گرداگردش گرفته چون لیک میگفت نیز ما
در و ما ناراجندش میدادند تا اخلاق به بینند و نه های لیک برگشتند از نوای نغره
لیک گو یا بن زمین می لرزید و آسمان می ترکید قصه مضمون آیه کریمه یوم
نزد و نمازند اهل کل مروضه برای العین مشاهده میشد و مضمون این آیات
حاضرین میدیدند آیات مؤلف

یکے از چشم طوفان بر کشاده
یکے برگفت بهوی خون کفودی

یکے بهوش و بخود او فتاده
یکے بر کرده ماتم مے نمودی

هم از دست غرور و فروز و بریتی
دعا بهم را اجابت ایا گردان
ز قوا بخصم سید ار گردان
در آن ساعت سید کفودی
از سران امم بود جابیه
رسانات ادم الحامدین لیل
و اشقوت نمود از تقوی
انجالیات او تفسیر بوصول
بر اوقات و بهمان باشد

سعادتی از جانبی است که با ایشان دست اراده داده بود مودی فرمودند
 و یکس از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از ان تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
 که ما سائر ادعی علم این دعا تا فوق السام تفع ساختند که اینجند این بنده عاجز مستمند
 با قاطبه نیازمندان که بعضی انضال به حال تو باین عطیه مرضیه بی روی ریا مفرق
 و مباحی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینها را بدینا لقب بلقب حاجی
 نسا زد و در عرصات قیامت اینها را جز تو کسی ننوازد بست و چند سال بدین
 ماجرا متضمنی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگزید
 اسید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد و چون این حاج
 آفتاب از نمانه تیز رفتار فلک دوار فرو آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگر می
 رسانند و هر یک کمال سعادت و ثوابی روانه مزدلفه که او را مشرف الحرام میگویند
 و از عزات سه کرده طرف مکه معظمه است شدند و بهر شب تاریک در فتنه خج
 گشته نماز مغربین او ساخته و بستر خود را آمیدند و چون صبح صادق صدوق دیدند
 همه از خواب سر بر آورده نماز صبح او نموده خطیب خطبه شغل بر حرم خدا و احوال
 و لغت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و کفایت قربانی با شرح و
 بسط تمام و غیره مناسک پیامو خند که از خلائق عوام الناس بجز و طلیح غیر عظم توجه
 مناسک کنند و خواص اهل علم بعد جماعت خطبه برای آنظن گردیدند و منازینیا سبیل
 شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام برابر گشته

سعادتی از جانبی است که با ایشان دست اراده داده بود مودی فرمودند
 و یکس از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از ان تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
 که ما سائر ادعی علم این دعا تا فوق السام تفع ساختند که اینجند این بنده عاجز مستمند
 با قاطبه نیازمندان که بعضی انضال به حال تو باین عطیه مرضیه بی روی ریا مفرق
 و مباحی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینها را بدینا لقب بلقب حاجی
 نسا زد و در عرصات قیامت اینها را جز تو کسی ننوازد بست و چند سال بدین
 ماجرا متضمنی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگزید
 اسید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد و چون این حاج
 آفتاب از نمانه تیز رفتار فلک دوار فرو آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگر می
 رسانند و هر یک کمال سعادت و ثوابی روانه مزدلفه که او را مشرف الحرام میگویند
 و از عزات سه کرده طرف مکه معظمه است شدند و بهر شب تاریک در فتنه خج
 گشته نماز مغربین او ساخته و بستر خود را آمیدند و چون صبح صادق صدوق دیدند
 همه از خواب سر بر آورده نماز صبح او نموده خطیب خطبه شغل بر حرم خدا و احوال
 و لغت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و کفایت قربانی با شرح و
 بسط تمام و غیره مناسک پیامو خند که از خلائق عوام الناس بجز و طلیح غیر عظم توجه
 مناسک کنند و خواص اهل علم بعد جماعت خطبه برای آنظن گردیدند و منازینیا سبیل
 شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام برابر گشته

تمام شهر و دیو و جرم و نصف
 شرف از نامت در باران
 باستفال طوائف و صلوات
 ادا سوره الفاتح افتاد
 بعد از آن اقامه ایام
 بدین سبک علی صاحبها
 در این جایز و در این وقت
 در این کلمه بیست و نه

تمام شهر و دیو و جرم و نصف
 شرف از نامت در باران
 باستفال طوائف و صلوات
 ادا سوره الفاتح افتاد
 بعد از آن اقامه ایام
 بدین سبک علی صاحبها
 در این جایز و در این وقت
 در این کلمه بیست و نه

بار کرده با جمع بیاران و فرزندان
 که از آن حال نماند چیزی
 همه یکصد دست از منم آید
 در خلاص نهادن من از آن
 بجز این نفس منی که از آن
 بود که بیستی از دیار بندگی

لا اله الا الله فراغ کلی یافته بگلگشت چنتان کن دو دم که محمد رسول الله است
 ما زیم گردیده بهتر از این ابیات ترخ گشتند قصیده مرصعیه و نوت و سرکارت

وانکه بنیاد ویزان در ابره جدی لب بر گشت
 جانم بعیش انبار کن رحمی بکن لطفه نسا
 بهر سکنه می روم سوی منرا مصطفی
 بروی خدا روح در روان محبوب و مظلوم خدا
 اسری است او را یکده سفر عشق جمیدش مشکا
 یک خداوش روح الامین دیگر ملال یار سا
 چون او نبسته تا کنون بر صفحه مهر و دوسرا
 روی سفر اهل حرم ای صمدن صدق
 تنها خاک آسمینی خوش داده داد و غرا
 گران و بر نیایک قدم نغشند بر خاک فنا
 کفر و ضلالت سوختی پروانه سان کبریا
 نکبت بر کافرن ای شافع یوم اجرا
 برآل ذوالاحسان توای مقتدای اصفیا
 ز و هر سنت شد عیان شیخ الشیوخ اتقیا
 عالم از او آگنده شد از پیروی مصطفی

ای ایسار بان کج گمش بر اثران باو پای
 آهنگ عشرت ساز کن در ای شادی باز
 بی جنس و کینه میروم سوی مدینه میروم
 آن خاتم پیغمبرین شاه و خطیب سلطان
 از و الضحی تا جشن بسز انگشت او شوق شد
 آن حجت للعالمین بیشک شفیع المذنبین
 تا نقشند کان و نون بسته افش از خرد
 ای مرشد ابل کم وی مقتدای محترم
 چون در جهاد آویختی بن خون کافرین
 کسری و قیصر با چشم رفتند در رقم عدم
 علی من آویختی ندان شمع دین از قوتی
 دین تو جو حصلن الحصین از الامان یومین
 تسلیم حق پر جان تو بر جمله یاران تو
 بر آجرت کوازه جهان برداشت شرک از هر کرا
 ز روی بیعت کنده شدین بر عجم آگنده شد

شدند چون بریای بندگی
 بود که بیستی از دیار بندگی
 در سینه و خوراک و پوشان
 خردیات ایشان بر زنده بود
 لازم گردید که این شخص
 فرادان دارد از آن

بنو زنگر و اگر ایمان دست
 قتل اول و قوی دراز فرزند
 خود بر چه مبارک فلای این
 راه سعادت آفتاب هفتی نیلوم
 این راه بار و دستم از دست
 کوه با بر کس از نیل تا دو
 بیخ شسته براه شدند زین
 اول کبر الطول از ایل

باید که در وقت خواب و در وقت بیداری از آن بگذرد و در وقت نماز و در وقت استراحت و در وقت کار و در وقت فراغت و در وقت روز و در وقت شب و در وقت باران و در وقت خشکسالی و در وقت گرمی و در وقت سردی و در وقت سلامتی و در وقت بیماری و در وقت جوانی و در وقت پیری و در وقت غایت و در وقت ذلت و در وقت غلبه و در وقت مغلوبه و در وقت کمال و در وقت نقصان و در وقت برتری و در وقت ذلالت و در وقت عزت و در وقت فقر و در وقت ثروت و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غمزه و در وقت شادمانی و در وقت غمزه و در وقت شادمانی و در وقت غمزه و در وقت شادمانی

وادی شهرت دارد و کرده شد و درین منزل قریب نصف شب بودی سرنگ که هزار
 فایض الاوار ستر علی جناب میوه علیها و علی الصلوة والسلام من
 الله الملك العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آن روز هیچ طعام نخورده بودیم
 چون از خواب آنوقت بیدار شدیم از غایت گرسنگی طاقت طاق در بدر رویم در محاق بود
 بطلب نان پیش هر کس رویم و بطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدس قدم
 رو پیش تربت شریفه گذایدانه نذا کرده گفتم که ای عده امجده من همان شاه ششم سیم بی خود
 عنایت فرما و در همه از الطاف که یار خود نما نگاه سلام کردم و فاتحه و احوال خاص خواندم
 ثوابش بر من بچشم پوشش فرستادم نگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از زبان طلوع
 و در آنجا بر حق دو خوشه انگور تازه بدستم آماده طاقه تر آنکه آن ایام سر ما بود و هیچ جا
 انگور تازه میسر بود بجهت آنکه در ویکی ازان بر دو خوشه همون جانشه بنا اول نموده
 از حجره بیرون شدیم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم مشغولی

یافت مریم گرهنگام شتا	سیوه باک جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود وین	بعد فوتش نقل نمود دست کس
بعد فوت زوج ختم المسلمین	رفته چندین قرنهای دورین
بنگر از وی این کرامت یافتیم	مایه صد گونه نعمت یافتیم

بعد از آن مقام روانه شده با مدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طرور نموده
 چون به مقام حجه فرگوش گردیدیم نغمه روز سیمیت تمام بسر بردیم ولیکن از اهل قافلہ

نغمه از سلیمان علیهم الصلوٰة و السلام
 در سینه بکینند جوت زبوره
 بعد وصول آن شهرت یافت
 کز به بر آنز مهابت جاری
 رساری کردید بیگانه بیخه
 بر روز و بعضی در روز در پیش
 مانده از شکایت این کار در آن
 بسیار بود در پیش خدمت محلی
 اظهار علیهم السلام نمودند آن حضرت
 بالاجت تاهم و زاری بالاعلام
 بدرگاه ملک العلام سکت نمود
 که خداوند از فضل عظیم خویش
 در ای عینه زار و حجه استقام
 شیطان است انتقال از او
 لا ادر الشقای باجل
 در کام خویش شقای باجل
 دمخت کامل عظام سر روز
 ازین دعا که نشسته بود که
 ایضان نظایانند سخن
 در حلال از آن نور از آن
 ششم چون هنگام شام رسید

حضرت شیخ سید ابی بابت
 درین دو روز قریب از آن
 در شش روز که آمد و درین
 فصل که بیست سید و درین
 آن در شش روزان فایده کین
 این بود و در بیستی صفرا آمد
 اجازت یک مقام از حضرت
 ایشان کمال تشکر و آرزوی

شماره و در حال چه خواهد بود بیت هر که درین راه به شمار رود چه خواهد بود که به تنها
 رود به اعراب که قاطعان طریق بدین اند و احزاب هستند از هر دو رئیس که ازین راه
 او دید در نیم راه که کوچه بی فعی و منبع که موسوم بسعد است سکونت و قیام میداشت در شش
 ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرفن لازمست سید عالیجناب چون نام خود
 بهره اند و رساوت گردید و بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
 مسالت رخصت نمود و آنحضرت یک جوئی برنج و یک تهمان یا برچه و پنجر و مال بطریق
 ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده محض ساختن و خارشخار اندیشته که در
 غنچه دلها قافله پیچید به نسیم انضال آتی سندن گشت بعد قطع دوسه منازل در
 صفرای وادی رسیدند و بزبارت قدمه داشتقان محمدی در حلقه رحمت سربان
 احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم البینی البرعی که قصاید ایشان چون شمس بر آینه انوار
 مشهور و معروف است فائز گشته و نیز بجزار فایز الانوار ابن عم سید الابرار
 علیه صلوات الله الملائکة بجا حضرت ابوالعبیده بن الحارث ابن عبدالمطلب
 رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت ندینه منزله
 در نیجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست او نهاد و این قبر شریف را ساکنین
 آن قریه ابودرغفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و اولی
 نمیدارد و قریب ابودرغفاری رضی الله عنه در زبده که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور
 خواص و مواضع است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان مقبره

خواهند شد لهذا این مقام را
 دران منزل اتفاق مقام را
 روز دوم بسعد طبرستان
 از اجابت سفیرت رای
 پیشتر تمام شب سافت
 بیدار و در شش روز

فوق مقدمه سید بنویس
 بشاید در آید نوای شادی
 دصدای بسیار کادی با گوش
 یک گریه سینه بند و ماه و تقصیر
 از دردی دیدند و مراث
 از آن که از بخارا سید با شکر
 رایح انضال این دو بی جمال

کسان البر در ارضی با بیدار
 قیامند به نشینان از آن
 که طلب دارا فرار بالان
 که طلب است کسان بودنی
 هم آهنگ است کسلی از بیان
 طیب و باید که کسلی از بیان
 بود و نه ناله که کسلی از بیان
 از این دو غنی است بود
 قطعه در وقت نماز

دوازدهم آب از جاده
 اعتدال استخوان در او
 در باغ حرم و صد ساله
 ششم امین بیشه کبریا
 آواز ابله در غلزش کبریا
 خود و در برایش از
 باغیست ابله قانده پیش
 بوس باغچه و پربادگان
 در شیر بانان بجز کزین یافتی

از نمودن چشم ضد طوفان اشک آید بر
 خوی شجاعت ریزد و گوید زانغم المفر
 مسکن سیرت فرو بست اگر داری خبر
 از آفتاب حشر بر ما سائبان سازد زیر
 هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر
 شمس چرخ اصفافا و گر باز از آن
 معنی و دلیل گیسوی سیاهش بنگر
 تاجی از آن افتخار در نشان دارد دوسر
 دشمنانرا سرنگون بینی روان سوستر
 سال ماه و روز و شب بی بر هشتم سخن
 تا شود از سود سودای زیارت باور

بهر و آن را قبه اش آید چون آگه در نظر
 قبه کز نقوش عرش معلای دانسا
 قبه او بیضه تقدیر حق و ان کا ندر
 روز و زحمت زان بر و ن آید کشاید باها
 تو بر کرم صدان میگویی که شتم زین روز
 سید عالم کرم مصطفی خیب الوی
 از صبحی از غریبیت از روز زمین بگیا
 از لعلک طرفه تشریفی ز رحمن یافته
 در و شانش را تو یابی خرم و خندان
 صلح کنی و اما ابد علی ندا البنی
 میرود نیک علی با کاروان احمدی

از پیانی شناختن کدینکه
 استخوار ز قبه و در غلزش
 که قاطعان ملائک بر او
 پورش کار نهد بر او
 نسید از روز مورسی

۱۰۲

بچون سجیم ضیعه دور و وار و خیر با چه چرخ نامنجانر آن مجبول و مطبوع است که چون چرخ
 را پیش کامرانی مصرون بیند سگباری تفرقه مجوم و از عیش و نشاط محروم میگردد
 تفصیل این جمال و تبیین این مقال بدینمقال است که چون از منزلی که قبه رفیع نظر آمده
 کوچ شود در منزلی که مسافر سنگ از انجامدینه منوره بود فرود آمدند و تا نام نبرد زیر
 گذشت روز دیگر از آنجا وقت ظهر قافل را از منزل مقصود شد و هر یک بسان گل
 خندان و چون بلبل غزل خوان بودند و طبیعت سر حلقته قافل آن معنی شباب اوقات

زبان و ابوال اطفال
 بیان مرد و چکنی
 زینت شده طاقتش
 با فراع اراض
 سر با گاه آن
 سینه بند با
 در حلقته کز آن
 و قافل از آن
 بخوبند

بیشتر و چون نوزاد
 در آن وقت چون
 زیاری چک و در راه
 قمار کز آن تیغ
 کله شمش و دج
 زمان تو حکر بر حال

سحر از آنجا آمدت تا آنکه اصحابی بودی

بهر قافله زان ابر است
 سوی قصد خوشین است
 در شب پیش از وصول پیش
 منوره علی ساکنه الصلوة
 طبیعت حضرت سیدالارکان
 بجای باجای و از شرف
 سخن می رسد و در وقت
 حلق بود و نشانهای
 بر قافله زان ابر است

تغنی را منتحی باشد و زان حالت پر ملالت امیر جهان این قافله یار میس آن گره
 شگارت پزوه که رشته اخوت و وفوت نیما بینها مضبوط و مر لوط بود و دو چار شده میگردد
 را بشناختند و بزودی پیش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک داشتند
 و گفتند که درینما ازین قافله دست تعرض بردارید زیرا که اول درین قافله جز خوراک
 و پوشاک از قسم مال اسباب هم نیست دویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمات خود
 اینما را این داده این طرف فرستاده از اینجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون
 آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که ملو و مشون از زر مغربست بدینال
 ما میسر و از اینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید امکا
 و مرام هون منت و احسان خویش باید پذیرا شد تنفوی

جواب سالت پناه
 درین روز که حضرت با شمس
 علی بابی بنین علی بن ابی طالب
 و خاتون نبی است و غنیمت
 علیهم السلام است که در این
 ایام قافله زان ابر است

۱۰۳

<p>بیر از گوهر و در هم مغربی است و لے مشرقش دان پر از زاناب همه مجلس معدن گوهر است ازان دست بردار شد آن شنید بشکر یک با نگ زد آن نژند چو پیر و انساگر و شمع آمدند علیه السلام و علی الصلوة رضا جوئی ایزوی کام اوست</p>	<p>پس با یکی قافله مغربی است میغرب نشان گر شود آفتاب همه ناقه اش حامله از زر است رئیسش چو این مرده از وی شنید روان رفت ناگه بکوه بلند ازان بانگ آنجمله جمع آمدند شد از برکت سید کائنات هم از برکت آنکه همنام اوست</p>
---	--

در یکی از این روزها خود
 بیکیه نشان نماده نشی
 دلی بسیار زنده باقی
 فیض اشادت مغرب بسیاری
 میزبانید چون شب بگذشت
 و قافله زان ابر است

که در آن روز که از دست خویش
 ای خوش آن گوی راه روی
 که در آن روز که از دست خویش
 ای خوش آن گوی راه روی
 که در آن روز که از دست خویش
 ای خوش آن گوی راه روی

اسلام ای شیخ زین العابدین
 اسلام ای قزوینی ابا
 اسلام ای زین العابدین
 اسلام ای سکنه خلد
 اسلام ای شاد بر بیل
 اسلام ای قاصد
 اسلام ای آفتاب مصفا
 اسلام ای شیخ صدر
 اسلام ای دست قورباغه
 اسلام ای ماتی که زلف
 اسلام ای مظهر العباد
 اسلام ای ناظم تعلیم
 اسلام ای دارالتفکر
 اسلام ای مدرس

طسره آن تشنگی که سیرایم
 ای غلی شهر دوست نزدیک است
 تو ز لطف تو گرم بفسرمانی
 چون نگردی در و تماشای
 قصه کوتاه وقت عصر بود که باجرای رهنمان رو نمود و بفضله تعالی از دست ایشان
 نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبت شفق است در ذوالحلیفه رسیدیم ساعتی
 در ان مقام برای قضای بعضی حوائج مکث واقع شد بالاخری قافله بیشتر روانه شد
 نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض
 بهرست مقام واقع شد باقی شب بعضی ازان بخواب بعضی در غسل و تبدیل جابه بر شد
 و پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش اشد داخل مدینه خاص شده در سحر
 شریف رسیدیم و بعد ادا سب نماز اشراق رو بروی مواجبه اقدس اشتهاده بترانه بین
 سلام مترجم گردیده شایده مقصود کنبار گرفتیم و گفتیم سلام فی نعمت خیر الانام

۱۰۲

اسلام ای نورب العالمین
 اسلام ای صدر بدر و جهان
 اسلام ای بادشاه مسلان
 اسلام ای رویتو شمس الضحی
 اسلام ای نائب پروردگار
 اسلام ای مصطفی ای محبت
 اسلام ای سید عالی نسب
 اسلام ای محط روح الامین
 اسلام ای فیض بخش الروحان
 اسلام ای قسره صاحبان
 اسلام ای مویتو لیسیل الدجی
 اسلام ای قاسم جنات نار
 اسلام ای مقتدای ابتدا
 اسلام ای معدن علم و ادب

اسلام ای یارب العالمین
 اسلام ای ناصر علیین
 اسلام ای گلشن شاد
 اسلام ای سنانی بنام
 اسلام ای فیض تو بالذات
 اسلام ای باوردین سلام
 اسلام ای صدر عالم
 اسلام ای خالق نازک

بعد از آن بر آن دست دراز کرد
 آن سخن از آن تفریح کنایه
 بعد از آن بر صدی از آن
 بعد از آن بر صدی از آن
 بعد از آن بر صدی از آن
 بعد از آن بر صدی از آن

یا شفیع المذنبین دستم بگیر
 یا رجبار المرثی کارم ساز
 یا امام الانبیا به سر خدا
 یا رسول الله بفریادم برین
 در پذیرای شاه دین زین تنها
 هم بتو بر آں در اصحاب تو هم
 خاصه بر آن شفیع فضل و وقار
 آنکه صدق و فضل احسان کار است
 هم بروح ان امام العادلین
 هم بر آن سر چشمه حاکم و وفا
 هم بر آن خورشید سپرخ ابتدا
 هم بر آن دو گوهر گوش قبول
 هم بر آن شش کس که از ده باقی اند
 هم بر آن در واج و بنات تو تمام
 خاصه بر ارواح آن اقطابین
 بعد از آن بر با قسم بحر کمال
 بعد از آن بر کاظم میکوسیر

یک سلام از بند خود پذیر
 باب لطف خود برویم کن فراز
 و اربان ما را از آفات و بلا
 یکسم جز تو ندارم هیچکس
 صدر در و دو صد نیاز و صد سلام
 بر هواداران و احباب تو هم
 صدر دین صدیون کبر یار غار
 ثانی اشین از بهانی الفار است
 قطب حق فاروق عظیم شاه دین
 شاه ذی النورین عثمان با صفا
 آن علی مرتضی شریف خدا
 یعنی آن حسین ابن ابراهیم
 آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند
 هم بر اولاد تو اسع عالی مقام
 کامل ایشانست زمین العابدین
 بعد از آن بر صادق فرخنده حلال
 بعد از آن بر موسی والا کبر

بشارت آنحضرت خاتم الانبیا
 در آن مصطفی از صفتی که در او است
 برای خود بطریق کبریا
 چند بیوت دیگر چنین چنین
 از آن آرزو ده بر این عالم تقسیم

۱۰۵

نمودند و ثابت و عقربند
 در زیارات آنکه آن جمله
 طیب و نیکو به یقین واحد
 در ساجد الفیض نهانند سیرت
 اجزای او میخندد و الفیض
 ساجد کرده بعد از آن شکر است

بیداد اقا است آن شکر است
 هر آنکه تا آنگاه درین بخت
 لا ساطع فی الجلال کبیر
 آنکه از هر یک از این
 نوی که یکس از هر یک
 آنکه از هر یک از این
 آنکه از هر یک از این
 آنکه از هر یک از این

دشمن برود و در این زمانه از
 دل قاتل را که می خنجر می بلوین
 بجای بزمه خالک در این نزد
 زمین در عین آن زمانه
 دیوهر بسین کین کلاک
 کل اندر این زمانه
 علهای باران همگون
 زباغ انبال همی از این

آرزو نمیکند تا دو ساعت بخوبی مراتب نشسته می ماندند و احیاناً بعضی اشخاص خاص را
 با خود باین کراست اختصاص بخشیدند چند بار رقم را به بازی اشارت میفرمودند و یکین
 علامت آنکه جسد شریف نبوی از رکاب نیکه سید مراتب می نشستند و در هر مفاصله و همین قدر
 تفاوت پایانی داشت و کیسوع بالانشستن میشد که که حجاب بود قبول نه نمود و بعد
 بست و نیز در زشکر سر با بر سر ماتاخت و از دست تطاول و تقدیری خود سلطان گما
 را مقهور خود ساخت عالم افسرده در مزاج گشت و آسمان برات میشد و نشا طاکس و ناگس
 برنج زوشت غراب در کین گول خیزیدند و اغنیا در حصار قائم و هموار آمدند بر سر نه
 حر با و در چشم بر آفتاب دو خندند و شهابانان مجوسان آتش می از وقت اهل قافل
 که کلام جمعون هیچ وقت سرمانیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بجز وقت اهل
 هر که شام گلهان بهتری مینمودند چون کاکل هوشان پریشان ابواب افسردگی بود
 عالمیان مانند در سووم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم باعقا انباز مثنوی

دشمن برود و در این زمانه از
 دل قاتل را که می خنجر می بلوین
 بجای بزمه خالک در این نزد
 زمین در عین آن زمانه
 دیوهر بسین کین کلاک
 کل اندر این زمانه
 علهای باران همگون
 زباغ انبال همی از این

<p>هوا شد اشک ریزان چون پیمان شده یکبار روی باغ سازد خلط در لوزه بود از جنگ سر ما خیزی شمع درد همان قنیل جهان شد سرد از کافور خواری بهار آخر شد و فصل خزان شد</p>	<p>جهان افسرده چون طبع لیسان فلک با حمد بهیسی همیکرد زره پوشید آب از جنگ سر ما نزد دست و ستبر و بر بے قیل هوا میسر و چون کافور باری چو گر با پیر شد سر ما جوان شد</p>
--	--

پیری مالک ز کمال
 پیری شاق ز دوری
 بست مجال این
 با خج و شمشیر
 جناب سیدان و خج
 ما و از این بدین و این

رستخیز و تبسم شد از ارشاد
 میکند کلامی که استخوان می شود
 کجا بایرقت که سر با قاتل
 چون از خواب بیدار گشتند
 این خواب را باز قیام کنند
 در سالمان سفر تا دند و دند
 نزارن بالاطلاق بسنجایی
 عشاق نزارند

صفت این اثر از آن است که هر که در وقت حاجت بخواند
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند

<p>بهر کج که رفتار صد کرد و غادر و زمان مهر و کرشم بر سر مهر است از وی اخذ گاه یوسف را از آغوش پدر دور افکند آفتا تا یک دو کس گرد و وصلی باخته یک دو کس را گردی شادان بخوم یافته چاره باید ساختن ناچار باید ساختن ای علی بر خیز با احمد بسوی کوه</p>	<p>تا نندران و انهار بسینهای عاشقان شربت شیرین او زهر است از وی اللمان که ز لیچار ابوصل او ناید شادمان مهرهای شان بشند را فکند او بیگان سنگهای درد و غم بار و بران ازیر کران سر نهادم تقدیر خداوند جهان مان درودی خوان بودیج سوال از جان</p>
--	--

اکنون وقت آن سید که قصیده نهعتیه که نوکر ز چهارم مؤلف این نامه کرامت شماست
 آویزه گوش مستمان ساخته مسرور و مخطوط نایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر و باهر
 تحسین از هر گوشه دامن دامن بر پایم ابیات لطم

<p>مگر نت ملک در شاه غم آسانی شمع صبر و شکیم از و بغارت رفت ز خار حادثه چون گل تمام مجروح باغ دل کند انشاد و بلبل طبع تمام سوخته آسایش شود بهیهات ز رشک دیده من کاب و رنگ گریه از زسوزش تو من ای نامه خست چنانم</p>	<p>به فوج بے سوسامانی و پیشانی چو از سموم خزان بهارستانی چو غنچه خون جگر سیخو ریم سپهانی هزار مرتبهها موقع غمزل خوانی اگر بدیده کشم سر صفایانی فکند خاک بسر معدن بزستانی که خفتگان عدم مرا خواب خیزانی</p>
---	--

بهر کج که در وقت حاجت بخواند
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند

نمود کلمات تقدیر چون قالی
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند

نمود کلمات تقدیر چون قالی
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند
 در آنجا که در وقت حاجت بخواند

بدرگاه خواجه زفر گاه مهر افروز
کوشش بی‌وقفه و بی‌امان
کمال در کار و در بیان
مهر و مهربانی
نور و تاب
بهره‌رسانی
پشت برین
پند و اندرز
تلاش و کوشش
فراوانی

محمد عسری پنجاه و هفتم
کجیل سر بره ما ز رخ نور ربانی
حلاوت ثمرات ریاض رحمانی
که نسبت است بنشور سای زیدانی
چه اولست که ممکن نباشدش فانی
چو بر حجاج انواع نوع انسانی
جهان چو دیده مردم بود تو انسانی
لب شفاعت اگر در زحش حیدرانی
برای سجده آدم چو صف روحانی
ریشش جهات جهان چون صلیب بیابانی
تمام روی زمین را زلوث او ثانی
چو ظلمت شب واج از سر شود فانی
همیشه عدل تو می پرورد باسانی
ز برت گر چه برعت کمال جولانی
شوند ز فلک سازد زینه اش تو و ابائی
شود کسی که با حش کند در انسانی
بجار و معدن و دهر و صحاب نیسانی

خدیو کون و مکان خواجه زمین و زمان
جلوس همونی و انیس ادا دلی
کحل حدیقه خضیق عظیم و لطف عمیم
طراز خاتم او خاتم النبیین است
با حسن اول و در فرع از همه آخر
بر انبیاء و رسل ذات او بود فضل
تمام کون و مکان ذات تو بود حشر
شود و همی و سقر شک باغ ابراهیم
درم ظهور تو گشتند ز کون جنام
شکت دین چنین تو نشیت برعت و کفر
ز آب صفای دین پاک کرد یکباره
ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد بر باد
بگوره ماهی و در قعر چه سمندر را
سازد خرم سوی قعر جایش ای نکریم
مهرین است و یقین این سخن که میدیم
فلم چو شعله مطور و دواتش آب حیات
ز جو و کیشش اور شک می پرند ملام

استاد که در کتب است
سازد خرم سوی قعر جایش ای نکریم
مهرین است و یقین این سخن که میدیم
فلم چو شعله مطور و دواتش آب حیات
ز جو و کیشش اور شک می پرند ملام
نقصان در بیان
۱۰۸
نویسنده این کتاب
بدرگاه خواجه زفر گاه مهر افروز
کوشش بی‌وقفه و بی‌امان
کمال در کار و در بیان
مهر و مهربانی
نور و تاب
بهره‌رسانی
پشت برین
پند و اندرز
تلاش و کوشش
فراوانی

دلیل و حجت و ثبوت و قیاس
حکما و حکیمان و اولاد اولاد
چون کس که در کتب است
پند و اندرز
تلاش و کوشش
فراوانی
پند و اندرز
تلاش و کوشش
فراوانی

شعرتان ان الذی فی فیض علیک الفرائد الالهیه باغ
 و چون صدق و صوفی است
 و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار

ز دست رفتم اگر دست من نمیگیری
 بحق عظمت آن ذوالجلال الاکرام
 با بنیاد و رسل آنکه محو فرمودند
 بصدق صاحب غار و بعدل ماجر کفر
 بشاه حیدر که ار و قاتل کفر
 بان دو گوهر یکتا است که از شیطان
 باب دیده خیر انسا که چنانش
 که ساز از کرم جمله مقصد حاصل
 همیشه تا چمن بلبلان بفضل بهار
 چمن چمن گل صلوات بر تو یا دثار

خدای را بکن ای ناخدا نگهبانی
 که داشت مکر رسالت بنات از نانی
 ز لوح کون و مکان حرف کمر و طیبانی
 بحکم جامع آیاتهای فرقانی
 که یافت رونق از و کشور سلطانی
 بدام روح امین که دهد جنبانی
 شدند از غم بحر تور شک عثانی
 مننه سینه سن داغ یاس و حرمانی
 بهم گفت در غم خوانی و گل آشنانی
 بر آل و صحب تو هم از ریاض بزدانی

طرح نمیکند در رضا ان طریقت
 در آداب صوم و صلوة و غیره
 در آداب صوم و صلوة و غیره
 در آداب صوم و صلوة و غیره
 در آداب صوم و صلوة و غیره

بعد رویت این روایه حضرت در عرصه سه روز و نیم سفر و تکیه میر با محتاج حضرتی
 نموده بست و نعم راه بیچ الاول از مدینه منوره کوچ مع قافل فرمودند و در منزل خود
 که ریقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شبها بنجا بیوت نموده احرام عیوبه
 بیشتر روانه گشته ضعفها و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام مندر و بر بودند انصرام
 این مراسم بر حجه که ریقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد و در آن مقام
 باقیمانده احرام بستند انصراف بعد طریقه یا زده منزل و در و یک مقام در بلد الامین و بیست
 انصافیم بجزیت و معایت رسیدند در خانهای خود ماسکوت گزیدند و مضمون کرامت

و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار
 و در بیان اسرار و اسرار

این فصل که است سید یادداشت
 سال در این جزوه از سید
 این فصل که است سید یادداشت
 سال در این جزوه از سید
 این فصل که است سید یادداشت
 سال در این جزوه از سید

در پیش بود هر کس می نالید و مضمون این اشعار آرد از نامه نگار بزرگ و هفتاد و ایری ساید خرم
 الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق
 دلفکار و سوگوار و بهیزار و سوخته
 چشم من شد آب ریز و سینه ام شده آه خیز
 سیر و م از کوی تو گریان و نالان و جزین
 گریه و م لیکین کنم روی تو جوی تو
 مسجد تو چشم عالم تو دران چه مردمی
 سیر و د اکنون غلی با آخه از حکم قضا
 از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق
 بی تو گریه دیدیم و آمد بر رویم در حاق
 دان دل شوریده ام گشته کباب از استراحت
 داغ تو مانده نشان بر سینه مایوم التماس
 در نماز و در دعا مانده نیاز و تقاضا
 ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق
 الوداع ایجان جانان بنده یوم الفراق

سلطان از شهر کمال بادست
 بنام سیدی از نیت سربازی
 نشان اندر نقشه در باستان
 در میمانی پیش از آنکه
 کسان از وی گویند که
 در پیشگاه از آن خورشید پرتو

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر آستان سوار گردیده همه شب
 راه رفته چو جگایان بجهه رسیده و از آنجا شکیزده به بندر جده قیام در زید نشین
 روز در آن مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر نموده به بندر ریگان
 رسیدیم مقدار پانزده روز آنجا مقام مانده بعد از آنجا بر در کربلا شسته بعد در سیر
 چهارده روز بحواله سد و قوه در جزیره بیهی غایر گردیدیم تا ما از محتاجان جزیره مذکور
 بسبب قوا تر اطوار که نیالی و ایام بسان دل دوست گریان و بنیل و اینار بود و
 دریا مانند سیستان جوش خروش مینمود و یکس می نیاسود شب با آخر شماری و
 روزی به بیقراری بسر میگشت و حکم آن مع العسر یسر کمب سید العجا بدین از جمیع مرگها
 پیشتر به بیهی رسید ناخدا یان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

سوی کبک برین طاعت آن
 پوشد و بیستی یک
 سوادش ختم چون شمشیر
 تا حق سکندر ازل از جا برین
 برای بیعت حضرت سید

این فصل که است سید یادداشت
 سال در این جزوه از سید
 این فصل که است سید یادداشت
 سال در این جزوه از سید
 این فصل که است سید یادداشت
 سال در این جزوه از سید

بیک نند بر آن برایش
 ز اجازت جان زنده خویش
 بی بی گلشن را گلشن دان
 علی آرزوی بلبش دان
 بر ای باد کاری می گفتم
 بر ای باد کاری می گفتم
 در صدی اندر از درون شاد است
 در شبان می و نور و زانی

یکه زاید قامت و رزیده از ملاقات فیض آیات خودم بدان و درستان را با حسن
 بنواختند و درین مدت مجلس و عطا و تذکر و محفل بنید و نصیحت و پذیر بخوبی بسیار استند
 و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پرده افروخته بشیخ مستقیم و مهمل دین قیوم بهتری استند
 دو سه در بندر کلکته ماندند
 نموده چند کشتی را که رایه
 در آغوشش که در می چون نشستند
 در آن اسباب خود با بار کرده
 فلک بوده است آن در یاد خار
 فلک را یک لاله او را هزاران
 سه نور را پر از انجم که دیدست
 یک کشتی امیر المومنین بود
 شدند آن ماه با چون مهر تابان
 چو تماشش ماه منزه با بزیدند
 درین شش ماه که جنبش که آرام
 امیر المومنین در سکن آمد
 زده شبگیر شب شد صبح روشن
 بسر آمد غزوان را زندگانانی

پس آنکه آیت هجرت بخوانند
 شدند این بچه کشتی بود و
 که با سه عزیمت سخت بستند
 خدای خویشان را یار کرده
 هلال آسا در آن کشتی پدیدار
 چو انجم هر یک کشتی سواران
 چه دیدن کس بگری هم شنیدست
 هم اهل بیت و سه با وی توین بود
 ز شوق جانب مغرب شتابان
 پس از شش ماه در موطن رسیدند
 همی دیدند هر یک کام ناکام
 تو گوئی جاننش رفته در شن آمد
 جهان یکبار شد همگ گلشن
 بهار آمد به بخت کامرانی

چون از آنجا بر حال است
 حاصل گردید درین مقام
 در وقت کتبی که رسید
 بخت نیت در کتبی که رسید
 از لایحه الشادالین
 ۱۱۱
 آورده اند در آخرین کتبی
 که این بکت یعنی در
 کتبی که در غنای و در
 داد به خط حضرت سید
 صاحب اسمی مولانا
 اول شاه عبید العزیز
 در سنه ۸۰۰ هـ که از کتبی
 معطر نوشته بودند
 رسم السد الحسنی
 از نظم سید احمدی
 ماب تفت صاحب
 نامع البده
 دار الشادالین
 عبید العزیز

اندره که قرار داد عالی بسیار
 کربان استادی می دید که از
 مقامات الهی غیبی هم می آید
 بود و روحانیت مسطور و پس
 اندر و واضطراب بودی بود
 اندر و واضطراب بودی بود
 آن چه از گذشته گشت از دست
 انانی نامداران گذشته توان
 رفت و گریه بسیار بود
 بود که نقش در زمین زنده کرده
 و در این کربان آورده و با این بی

اما بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
 سر عرض آنکه الحمد للہ که فقیر و تمام قافله خیریت و معافیت تمام در که معطره آخر ماه شعبان
 تا وقت تحریر روان بلده آمین هستیم و بعد حج عمریت زیارت مدینه منوره داریم الحمد للہ
 بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرمایید امیدوارا و عیبه و اقیه مگر که آنجناب
 بستم بفضل اللہ تعالی درین سفر سعادت اثر بشارت و عنایات عمده ریفعه از درگاه
 حضرت رحمان جل شانہ این فقیر یافته است پاره ازان که این وقت ضبط آن بقدرت
 میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سایر برادران مومنین که با سعادشان رسید
 عرض میدهم درین عرصه علم طهارت نعمت او تعالی است که صورتی از صورت شکر است و
 مرا فدایین عرضه بنا بر آنست که از بکرت جناب عالی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتدا
 آغاز شد و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و ما فرموده اند بفضل او
 تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری او عیبه و اقیه علی اللہ و ام است
 تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلب با سنی رساند و هدایت و رحمت عامه فایده که نشان
 جا به بر علیان گردد و هر آری که کار آید پس منجمله آنجا نیست که در تهیه اسباب روانگی از وطن
 بود بودم و مشاغل کثیره براد و دست و چرخه بسیار رو بکار میانند تا که از صبح نوبت
 بر غم شب میرسد در همان ایام شبی بچین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان نوبت
 مختصر از سعی و تردد برادران مومنین با عباد و امانت دستهای نیک مکان نباشد
 بود در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد و بر زمین نکال

این هم است و الفت این
 روحانیت از فضل است والا

او بنا بر فضل است و صفات
 این محبت است و خود فراموشی
 کردی که بگویم از اجتناب خود
 بر زبان خطاب روی هم نشین
 کین من هم کجا بودم با
 وقت بر سوره که بودی و کین
 حیرت و روز که از اول و روز
 شکر و درستی اسلوب و بی

که کتاب تفریح معون است و آن مقام مشهور است
 بسیار شنیده و جای خفایان
 در جهان با هم آید و خفایان بسیار گردید
 مردم را بسبب دوران نغمه
 و نظراتی در بعضی جاها و در بعضی
 جاز این است که در بعضی جاها
 بود و در بعضی جاها

چنان مفهومی گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب
 مردم بار شده بود برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد
 بود پس من هم بوجی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شاملم آموگی سواری خود
 دران کشتی نمودم از جانب غیر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی داد
 کرده بطور معین گشته بود که دانستم انکدام که سلامت و حفاظت هموار رسیدند و هرگاه از
 کلمه روان شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شربین منقطع گردید روح دریا
 شور کمال اہبت و شوکت و در بر به و مططراق که حق تعالی او را عطا فرموده بدیدار
 گشته با نظیر طاقا کرد و بمقابله و مواجہ است و الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظا که عیب
 و بیعت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تقضی و آنکساری پیش آنکوه
 شود چونکه گاهی اوران دیده بودم و کمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و اہبت
 آن شجب شدم فلما در آنجا بخیمال مشاهده حضرت ذوالجلال ہم جلشاد و جلال بودیم
 غیبی و غفلتی از آن نبود چون ہیئتش دیدم و درخواست او معلوم کردم عیب
 و ترس آن هلا در نفس من اثر نکرد و پیر و آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو
 هر دو بندہ خدایتعالی هستیم از آنجا تو چکار هرگز بسوی توالتجا خواهم برد بلکه
 تو من و آسمان و زمین و مورچها و همه بادیست قدرت ماکه خود یکسان هستیم
 و مع و شنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلوت عظمتہ بیان ننمودم آن روح این
 بیان شنیده از مواجہم رفت فلما مشاوان معلوم میشد و آنوقت که جہان بقای سید
 کلمه درینجا گذارند و بفرمایند

شسته را که در بعضی جاها
 جلی نمودار شد که آنرا غرق
 داشت و شد که آنرا غرق
 نمود و در بعضی جاها
 از غرق شدن من بسبب این

۱۱۳

آنرا آن کی مقام عالم از تقوی
 بود و در آنجا در دست کسی
 دست خود بدست کسی خواهم
 داد و کفایتی که کنیم آن گفت
 نودار شده فرمود که در آن
 خواهم بود چونکه جہان مجازی
 بنور آمدن رسید و شکر از
 آن در پی غیبی بود و ناچار
 ہما از جہان فرود آمد و بہ ہزار
 در آنجا کہ در آنجا
 در خواست زلال از جہان
 کہ در آنجا در جہان
 در این زمین خوب است ناز
 کلمه درینجا گذارند و بفرمایند

و این یعنی بودید همانان
 که این معنی در لغت
 ابوابین ظاهر شد در نزد
 اهل بیت در ملک و ابواب
 هدایت در ملک و ابواب
 تفسیر و رسیدن به نام
 در موم بود نام آنرا
 و بشارات خاصه در حق این
 فقیر چنان بود که مال
 و عودت خاصه ارشاد شد
 که قدری جای که خواست
 باستی و مطبوع شد چنان

تزدوی بود که حیاء قابل فائده را خصوصاً زمان را بسبب غیبیت فقیر نجی و تعبجی
 میرسد در فرود آمدن خود متروک بود و شب جسمه مگر یکی گریز نظر آمد و آن روز در بین
 میدیدم و اندیشه آن بود که ما در آن وقت و تطلعات طریق باشند و سمع شده بود
 که گاهی قرآنی تعلق اللطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند این معنی
 سوچیب خلیجان خاطر گشته بود و حفاظت و وصیانت بهر حال موجود در عوارض حجاب این
 و در فرود آمدن از جهان فرود زانند بهم رسیده بود که از بارگاه بی نیاں مطلق اطمینان
 الاحصین جلشاه بشارتی یافتیم باین مضمون که تو بعد از بر و و اینها را برگذار
 سپرد ما کن و درین بشارت بر چند اهل قافلہ که در آن بهار بودند همه شامل یکبارگی
 اقرار و لواحق این عاجز زیاده از دیگران در آن بشارت نمیده میشد صباح جمعه که
 بزور برق سوار شده متصل کوه عدنان بکناره رسید بعد از آنچه رکعت افضل دعای
 کردم بجزند اجابت از آن سو متوجه بود و مترده مار رسید که از جانب نیمه بحال
 کسایک همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری استوصیه نمود که آنرا پاره نشینند
 فاخره که از شنودنی و رضای واقعه است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشا به فقیر
 بتفصیل میشد و رحمتی تدبر بچار از آنها بعد از آن حج که در آن جهاز سوار بودند پس بعد
 بسیار سواران جهاز که اهل قافلہ در آنها بودند پس بعد تمام میایدان بزودست فقیر
 متوجه شده که مضمونش بخشش و غفران بود همه اینها مفهومی میگشت و سابق ازین
 دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و نگر و دیوار

۱۱۲

که چنان خود رو بپوش
 باین خاطر و نظر و طرح
 و عده کرده بود مقتضای
 و تفرقه از برادران
 و چون آن کرم اکرمین
 جل نبوه حسب عظمی و علویان

در این وقت شنیدیم در آنجا
 و اینجا بخت سگ در نزد
 در آنجا بخت سگ در نزد
 در آنجا بخت سگ در نزد

جانانی بود که شرح تفصیلات
 چون است و این نظریه است
 سر با خود از این نگارنده است
 خواجه نصیرالدین طوسی
 بن بید ز خاطر سوسه سید
 سر از این غایت غرض است
 پادشاهان هم در این نگارنده
 متوجه بقصیر شده یافت
 از آن سبب که در این

دالای بدان در ویش اراخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و در خواست دعا میکرد
 و هر وقت حاجت آئینه در آن وقت اولاً بجا آن مرد و پیر که هر چه معالجه میشد که او را نیاید
 سعادت آئینه فوراً برود و زنا نیا عجم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت در نیاید
 شد که هر که امسال حج خواهد کرد و سبب تو بنابر آن که تو در آنجا خواهی بود همه را بخشیدم
 و چون که جهاز سجادی ملایم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از زلفها
 غسل میدادند و اعانت در آن کار میکردند مغزقی و بخششی در حق بهما کاین عمل
 نمودند معلوم شد که همه آنها آرزو دیده شدند من بعد که وقت تلبیه رسید شغفه در آن
 جمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
 از تو تلبیه بگوید تلبیه اش را با منی شنوم و روز حصول شرف سعادت دخول در که مغز
 هر گاه که از یزدی طوی گذشته متوجه گذاشیدیم تا از آن راه در اینم حال عجیب برین
 که شترش متغذرت طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقع و اشغال اثر شتر
 جلوه گر نایان میشد لیک که میگفتم بشا به میگفتم و این گفتن بخاطره شانه کج بود و اجابت و
 قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتوحی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض کردیم
 در آنحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنگار و شترنده
 از بلاد و ز دست بجرم و ما من تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
 و چنان خواها مندر در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها
 چه گفته بود یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی سیدان زنا ناری

بجز در رحمت ماسد افرا
 من بعد و پیر که هر چه
 رسیده بود در آنجا که
 بودند ریاتی و غرضی
 وقت میشدند و این مغز
 همه تمام مومنین رسیده

در این ایامی که ضعیف شده
 یا شما را این مغز خودم
 نمانده در لیل القدر در
 رمضان فریضه و عبادت
 عموماً و خصوصاً کرده شده
 واجبات را متوجه آن دعا
 دیدم که هر که این دعا
 حق تعالی از آفران او قبول
 آورده جلد توبه کار فرماید
 باین سبب پیران آن سرور
 در آن شوق و رسم
 ظاهر اندک است این دعا
 این هفتی بسیار است
 بسیار است و در آن
 بسیار است و در آن

باین سبب پیران آن سرور
 در آن شوق و رسم
 ظاهر اندک است این دعا
 این هفتی بسیار است
 بسیار است و در آن
 بسیار است و در آن

از دست در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن
 از دست در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن
 از دست در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن

جز عیبه و ادعیه بنیله آنجناب است و آئینه راتر قیامت بکرت از عیات زاکیات
 در جای رائق است که دعا با فرموده باشد و فقیر و تمام متقدمین مختصین در ماکز
 در اوقات تبرکه دعا می کنند الله تعالی اجابت فرماید اند علی کل شیء قدیید و
 بالا جابت جدید زیاده بجز ادب چه عرض نماید و السلام و الاکرام و آخر شبارات
 ایست که لفظ پاره مند رج این سوره یقیناً جنس بالغه می نمودند محو آن منظور گردید
 مانعت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت و الله تعالی علم خفیات
 الامور و علماتها در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا و اتمیقین
 امام محمد شین قدوه اهل تیز حضرت شاه عبدالعزیز علیهم السلام و ارضوا

من خود در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن
 من خود در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن
 من خود در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن

بعالم عشرت و نعم آفرینند
 خزاننش دشنه خود نیز باشد
 شب او را می نماید سیره و تار
 بگوشش دل شنو کان می گارم
 بجهت و ارث سلطان لولاک
 بعشق الله جفت از ماسومی طلاق
 اذان عبد العزیزش نام کردند
 رخ آورده بکاک جاندانی
 بگردوس آمد و مسند نشین شد

چه پوشش و نیش با هم آفرینند
 بهاران گر چه رنگ آمیز باشد
 اگر چه روز باشد روشنی زار
 برین گفتار اینک شاید آرام
 که ناگه از قضای ایند پاک
 امام جن و انس شیخ آفاق
 چو ختناسی دین او را سپردند
 چو تنگ آمد زین زندان فانی
 سوی هلد برین منزل گزین شد

۱۱۶
 در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن
 در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن
 در دو طرف پاها را
 دوپوشش کشاید و با مالان
 تو در دستش چون کوه کوه کن

بعضی از اینها که در غیبت
 در نیم خانهای که در غیبت
 بعضی از اینها که در غیبت
 در نیم خانهای که در غیبت
 بعضی از اینها که در غیبت
 در نیم خانهای که در غیبت
 بعضی از اینها که در غیبت
 در نیم خانهای که در غیبت

دست از دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او

که هر وقت به جاست با ترتیب
 بره و بجز و سحاب یافت نصیب
 لطف کن بر با شقان از چهره بر نغمه کشا
 از تیر آموانش جلده مانند انداز چرا
 هر چه با گوید بجان آری هم بی چون و چرا
 از رخ عالم نور ساز ای بدرالرحمنی
 نوشتن را سوختن هم در شستن خون و زنا
 ذره لطفت ندیدم چیست این جور و چو چفا
 چیست این بی حسی تو چیست این کرد و نما
 از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما
 میروم نالان بدرگاه امیر باصفا
 ناظم نظم امارت ناشر جو دو سخا
 ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
 نیک کردار است و ذراتش بار و یوش بر چفا
 حامی دین و دول هر دو فرخنده ز کجا
 بر که ساز بی نوایان مر جاهد مرم جبا
 دست او دریای جو آمد دلش کجا

سر به بیت این قصیده نگر
 هست در مدح آنکاز فیضش
 ای ز عشقت آتش افتاده در بر سینه
 بوی زلفت را صبا چون در دیار چین سازند
 پیرین عشق است من و او را مرید صادق
 تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من
 شتره عشق تو آمد دین و دنیا با خن
 جان و دل بر تو ز من صبر و توانای تمام
 چیست این ناز و عناب و چیست این جور و چو
 حاصل علمم ز عشقت چیست و ای که سوختن
 چون ز بیم و باک که از کس نهیاری کفون
 داوود دوران وزیرالدوله دریا کرم
 ذوالعالمی و الفاخر مصدر فیض اتم
 راست گفتار است هم را پیش زمین است تهن
 زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل
 زنده پوشان تمناعت را تو آتش تکیه گاه
 ساجی اندر کار نیک و سماع اندر زویند

دست از دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او

دست از دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او
 در دست او در بدین حال که در دست او

کتابخانه شخصی حضرت مولانا محمد رفیع صاحب
 دفتر دارالترجمہ دارالعلوم دیوبند
 نسخہ خطی حضرت مولانا محمد رفیع صاحب
 کتاب مآدنیان و اسباب

باز نیسگر دیم بردارم کنون بد و ما لازم اعداش باو محنت و ریج و بکا بالتی المصطفیٰ قدم ہذا المردعا	ہرست کن نیست باشد زینہ ترش بلند لازم اعدا تا اقبال دولت بردوم یا الہی ان دعا یم را اجابت کن ترمین
--	---

و چون در اول این ابجد بہ کہ عبارت از مخزن احمدیت قصیدہ در شرح نواب
 مستطاب اکبر خان بہاؤنیش این عورن سیا آرایش و پیرایش یافتہ یک قصیدہ
 مصدور صنعت توشیح تعبیر کردہ شد و در آخر کتاب ہم یک قصیدہ ہمچنین بلج
 آن صاحب نفس تاب بندج کردہ آیتہ ناول باختر نسبت دارد نظم

کرد این چرخ مقرر یاری مترسم گشت با این تسم کہ سدرش تا قلم لوح رسید بلک نسیم ریاض رضوانست سطر سطرش گل در یگان ہشت مخزن احمدیش نام گرفت	شکر صد کہ ز فیض باری کہ چہل سالہ احوال اہم قلم از شہ بخود بر بالید مسر کہ پیشہ آب حیوانست صفحہ اش جملہ خیالان ہشت چونکہ پیرایہ انجم گرفت
--	---

این چنین نژودہ سانسید بگوشت مان بگو این چمن باغ جنان سر یق القلم ہم سیادت پناہ مخزن احمدی شدہ مرقوم	سال تاریخ چہستم ز سر و ش کہ کنم ہر ترمین ازین راز عیان و پیسرش محمد جہاندار شاہ پانس شانزودہ از فضل قیوم
--	---

در این جامع اکثراً کتب و اسباب
 شہادگان الدین و جامع النصار
 و کما بہرین صاحب القلم
 و صاحب القلم و صاحب القلم
 و الاوصان بین الدول
 وزیر الملک نواب

محمد علی خان بہادر
 صاحب دست خط خداداد
 ملکہ وزادہ الشیخہ در بلاد ہند
 تمام شد

کاتب الحرمین محمد علی اکبر آبادی

س ۲۲۴

DUE DATE

ف
س

30.12.75

س ۲۲۴
۲۲۲۲
ف
س
خزانه امدادی

Date	No.	Date	No.

۲۲۲۲

